

منہاج الدین
اصدارہ الحسن
نعلی مسند علی کل
نقوم



وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

وَيُخْرِجْهُ مِنْهُ بِمَنْزِلَةٍ يُرِيدُ



بفرمایش سید الکبیر زمان صاحب کبریا دی نژاد

در مطبع کمالی طبع شد



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد مر خدا بر او ملک حکیم است و جواد کریم است و وزیر رحیم است
 انکه بیا فرمایند سها بنوا و زید بنان بقدرت خود و تدبیر کارهای دوسرا
 کرد بجهت خود و نیافرید آد میان و پریان را مگر بر احبادت خود پس
 راه روشنیست مرقصه کنندگان این و دلیل واضح است مرنظر کنندگان را
 ولیکن خدای تعالی گمراه کند کسی که خواهد پناه را راست نماید کسی را که خواهد
 و او داناست بکسانی که مستحق هدایت اند و در دهر محمدا
 سید المرسلین و پیغمبران و انبیا و اولاد و پاکان و اما بعد
 بدانید ای برادران من اسعدکم الله و ایاکنا هم صلات
 که عبادت شمره علم است و فائده عمر است و حاصل بنده است

انچه در این است

و جمیع معانی شریفه و سلامت می یابم از انواع مضرتها و آفتها و این
 منعمی است که مرا بشکر و خدمت مطالبه خواهد کرد و اگر غافل مانم نعمتیار
 سلب کند و مرا عذاب خود بچشاند و بجهت الزام حجت رسول علیه السلام
 فرستاده است و اخبار کرده که ترا پروردگار است و قادر بر عالم حتی
 مرید و مستحکم و فرمانبردار و دهنی کننده و قادر بر آنکه اگر معصیت کنی عتاب
 کند و اگر طاعت کنی ثواب دهد و عالم بسبب ما و آنچه در خاطر بگذرد و در
 و وعید کرده است و بر لازم گرفتن قوانین و میزان شرع امر کرده است
 چون این معنی در خاطر بنده بگذرد بر نفس خود تیرسد و فرج کند و خواهد
 که طریق خلاص خود بداند و نیاید از طریق مکر نظر کردن بعقل در دلائل
 و استدلال کردن بصنعت بر صانع چنانچه حاصل شود و مرا و عالم و یقین
 بدانچه آن غیبت است و بدان که مرا و پروردگار است که تکلیف کرده است
 و امر و دهنی کرده است پس این است اول عقبه که بنده را در راه عبادت
 پیش آید و این عقبه علم است پس چاره نمیند از آن که در قطع او
 مشغول شود و نظر کردن در دلائل و تعلم کردن پرسیدن از علمای آخرت
 که راه نمیند و چراغ است اندک تا قطع کند آن را بتوفیق احدی تعالی

و حاصل شود و مراد را علم و یقین غیبی و آن آنست که بدانند که مراد را خدا می باشد
 بجای بی شریک و اوست آفریننده آنچه امر کننده بخدمت و طاعت خود بظاہر و باطن
 و نبی کرده است از کفر و معاصی و حکم کرده است ثواب و عذاب جاودان اگر عبادت
 کنند و بعقاب جاودان اگر معصیت و بی فرمانی کنند پس چون این
 معرفت حاصل شود و یقین کنند غیب ضرورت برای خدمت چیست شود
 و خواهد که عبادت روی از او و لیکن ندانند چگونه عبادت کنند و چه پس
 واجب است در عبادت بظاہر و باطن پس چون معرفت خدای تعالی و آنچه
 واجب است بر او از فریض شرعی ظاہر و باطن حاصل کرده خواست تا در عبادت
 شروع کند و بداند در آن ثابت بوده و مصر بر گناہان ملوث با انواع معاصی و جنایات
 گفت چگونه روی ارم عبادت که ملوث به پلیدی گناہان پس واجب است بر من
 که اول توبه کنم و بخدمت خدای تعالی باز گردم تا گناہان مرا بیامزد و از بند معاصی
 خلاصم دهد و از نجاست گناہان پاک کند تا مرا صلاحیت خدمت باریت داد
 بر بساط قربت حاصل شود پس اینجا از اعتقاد توبه پیش این و لا یقطع این
 عقیده محتاج شود و تا بمقصود برسد و چون توبه کرده و جمیع شرائط توبه را
 و از قطع این عقیده فارغ شد خواست که عبادت کند و بدید کرد و خوشی و شادمانی

بسیار که بر یک از اینها و از عبادت باز دارند و چون ران تامل کرد
 چهار موانع یافت دنیا و خلق و شیطان و نفس پس
 محتاج شد لا محاله بدفع این موانع و دور کردن آن از خود و الا
 ممکن نیست که بغلبه ایشان عبادت کند پس اینجا او را عقبه عواقب
 پیش آمد و محتاج شد بقطع کردن این عقبه چهار چیز ترک کردن دنیا
 و دور بودن از خلق و محاربه کردن با شیطان و بجام تقوی کردن
 نفس خود را چون این همه کرد و از قطع این عقبه فارغ شد
 باز گشت تا عبادت کند باز چیز پیش می آید که او را از عبادت باز
 میدارند چون تامل کرد چهار چیز یافت اول رزق از آنکه نفس
 میگوید که مرا از رزق و قوام چاره نیست و تو ترک دنیا کردی
 و از خلق دور شدی پس رزق و قوام من از کجا باشد دوم خطر کارها
 از آنکه صلاح و فساد آن در عاقبت معلوم نیست و آن مشغولی
 و دست از آنکه نباید که در فساد و هملکه افتد ^{اعمال را بنجام کار و خاک} و هم
 که از همه جانب بر آدمی افتد خاصه کسی که او مخالفت خلق کرده است
 و در محاربه شیطان نشسته و بجای نفس مشغول شد و غصه است

نفس

که چنین کسر افریدی باید خود به و چه سختیهاست که او را پیش تو ابد
 چهارم انواع قضا از خدای تعالی که ساعت فصاحت بر او خواهد
 رسید و قتی موافق پس اینجا او را عقوبت عوارض پیش آید و محتاج
 بقطع کردن آن چهار چیز به تو کل کردن بر خدای تعالی در کار
 و تقویض کردن کارها بخدای تعالی در مواضع خطر و بصیرت کردن
 بر بلاها و برضادادن وقت نزول قضای چون اینهمه کرد و از قطع
 این عقوبت فارغ شد خواست که عبادت کردن مشغول شود و می باید
 خود را کامل و ضعیف و در عبادت نشاطی و نه در ذکر و فکر فراغی
 بلکه مایل بخلت و راحت و طبالت بلکه به شیره و فضول و حماقت
 و جهالت پس محتاج شد در کار نفس براننده که او را اسو طاعت
 و خیر براننده و نشاطش در کار عبادت بمیفراید و بهمانی که منع کند او را
 از شر و معصیت و کم کند رغبت او را از ان به این نیست مگر خوف و رجا
 از آنکه امید داشتن در ثواب خدای تعالی و وعده کرده است از انواع
 کرامات سائقیست که باعث است مرتفع شدن عبادت کردن طاعت
 وی و ترسیدن از عذاب دردناک خدای تعالی و از صعوبت آنچه

که در عید کرده است از انواع عقوبت و خواری را جز نیست مفسد را
 از گناه کردن این است عقیده قواعدی که پیش آمد و او محتاج شد
 بقطع آن بد که این دو چیز چون ازین نیز فارغ شد و رومی بعبادت
 آوردی باید خود را فارغ از هر مانعی و شاغلی پس با نشاط و شوق و عنایت
 تمام بعبادت مشغول شد و بران مواظبت نمود در آشنای آن می بیند
 درین عبادتی که چندین تحمل شقت بجهت آن کرده است و آفت عظیم
 میکند یکی ریاء دوم عجب از آنکه وقتی در طاعت ربامی بیند و طاعت بدان
 سبب باطل می شود اگر وقتی از ریاء امتناع می آرد بدان سبب
 در عجب افتد و عجب نیز بعبادت او حبط کند پس پیش آمد و او را اینجا
 عقیده قواعدی و محتاج شد بقطع آن به اخلاص و ذکر منت خدای تعالی
 تا عمل او بسلامت ماند چون ازین نیز فارغ شد حاصل آمد و او را
 چنانچه باید و شاید و سالم از همه آفات و ولیکن چون نظر میکند خود را
 غریق رحمت خدای تعالی می یابد از بسیاری نعمتهای خدای تعالی
 که او را داده است می ترسد نباید که از شکر گفتن آن غافل شود و در کفران
 افتد و ازین مرتبه بلند که مرتبه بندگان صالح است فرود افتد و مستحق

گرد پس پس اند اورا اینجا عقبه حمد و شکر چون از قطع ان عقبه
 نیز فارغ شد بجز و شکر گفتن بقدر امکان می باید خود را مطلوب
 و مقصود و پیش و پس و بسوی و بزم زد که بپند خود را در صحرا شوق
 محبت افتاده و از اینجا در ریاض رضوان و باطن انفس
 و خلعتها و اگر استباز پروردگار خود یافته و حال او چنان شده
 که بتن بود در دنیا و بدل بود در عقبی و هر روز و هر ساعت
 منتظر رسول حق و از خلق ملال گرفته و دنیا را پلید دانسته و از تن
 این رسولان رب العالمین در رسند و بروج و ریحان و نبات
 و رضوان و از پروردگار اضی غیر غضبان پس بر بند اورا
 ازین و از فانی بخصرت الهی و مستقر ریاض حنت و بنید انجام
 فقیر و حقیر و ضعیف خود را ملکت عظیم و هر زمان هر ساعت مشاهده
 کند از سید رحیم از لطف و انعام و تقرب و اکرام آنچه بیکسر
 و صف آن تواند کرد و هر روز در زیادت تا ابد الابد پس نه
 سعادت عظیم و نهی بنده نیکبخت و وزیری دولت نبرک و زهی کار
 ستودنی و میخواستیم از خدا ای تعالی که منت نهاد بر او و بر همه ما

بدادن این نعمت بسیار بزرگ و نکرده اند ما را از کسانی که لایق نیست
 برایشان از این کار مکرر وصف کرده و از روی پیوسته و شنیدنی و
 دیدنی بی نفع و نکرده اند علم ما را بر ما حجت و توفیق و پادشاه
 صالح و قیام کردن بر آنچه دوست دارد و راضی باشد که او است
 بخشنده ترازو بخت اندکان و کرم کننده ترازو مهر کرم کننده کان پس
 پس این بود تریبی که الهام کرد مرا خداوند عزوجل من در راه عبادت
 بدان اکنون که حاصل ازین جمله هفت عقبه است: اول عقبه علم دوم
 توبه سوم عقبه عوائق چهارم عقبه عوارض پنجم عقبه عیاض ششم
 عقبه قوا و حیف هفتم عقبه حمد و شکر و تمام شدن این عقبات تمام شود
 کتاب منهاج العابدین فی التمجید و اکنون شرح دومین ^{عقبات} این
 بموخرترین الفاظ مشتمل بر مکتب غنی: انشاء الله تعالی و لا اله الا الله
 وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَلَا تَقُولُوا لَكَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ
 عقبه اول و این عقبه علم است

ای طالب الهی خاص و عبادت بر تو باد اولایه علم که او است قطب و پادشاه
 ما را کار هر دو جهان و بدان که علم و عبادت هر دو وجهی است که بسبب

ایشان است سرچشمی بینی و مهر چمی شنبوی و از تصنیف مصنفان و
 تعلیم معلمان و نصیحت تاصحان و ملک سبب ایشانست فرو
 فرستادن کتب و رسولان و افریدن آسمانها و زمین و آنچه درین
 هر دوست و از مخلوقات و قائل کن در این دو آیت را از کتاب
 خدای تعالی بخوانی آنکه گفته جل ذکره آیت **اللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ**
سَبْعَ سَمٰوٰتٍ وَ مِنْ اَکْثَرِ مِثْلِهَا یُنَزِّلُ اَکْثَرَ مِثْلِهَا
لِیَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَّ اَنَّ اللّٰهَ قَدَّ اَحَاطَ
بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا معنی چنان باشد که خدای عز و جل آنکست که بیافرید
 آسمانها و مثل این زمین را میرود امر خدای میان ایشان و حکم
 ملک او نافذست و ایشان تا بدانند که خدا تعالی بر همه چیز قادر است
 و علم خدای تعالی بر همه چیز محیط است و بسنده است این آیت که دلیل
 باشد بر شرف علم خصوصاً علم توحید آیت دوم قوله تعالی
وَمَا خَلَقَ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِعِبَادُوْنَ یعنی بیا فریدم
 پریان و آدمیان را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند و بسنده است
 این آیت که دلیل باشد بر شرف عبادت و روی آوردن بدان

پس بزرگ دار این دو کار را که مقصود از افریدن هر دو سر است
 ایشانند پس واجب است مرنبده را که مشغول نشود مگر بدیشان و نظر
 نکند مگر در ایشان و بداند که هر چه خیر این هر دو است از کارها آن طاعت
 که دو چیزی نیست و لغو نیست که در و حاصل نیست و چون این دینی
 بداند که علم شریف تر است از عمل و ازین است که رسول فرمود صلی الله
 علیه و سلم که فصیلت عالم بر عابد چو فصیلت من است بر امت من و
 و فرمود که یک نظر کردن سوی عالم دوست تر است نزد یک ضالعی
 از عبادت یکساله بصیام و قیام و فرمود که ره نمونی کنم شمار را
 بر شریفترین این هشت یا را ان گفتند بای یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود که ایشان علماء امت من اند پس از اینجا ظاهر شد متر که علم
 شریف تر است از عبادت و لیکن چاره نیست مرنبده را از عبادت
 و الا علم بی عمل بی فائده باشد از آنکه علم بمنزله درخت است و
 و عبادت بمنزله ثمره است و شریف مرد درخت را باشد از آنکه اصل است
 و لیکن نفع و منفعت از ثمره باشد و چون چنین است چاره نیست
 مرنبده را که از هر دو دور انصیبت باشد و ازین است که گفت حسن رحمه الله

بطریق علم را طلب کردنی که از عبادت باز نمایند و طلب کنند عبادت
 طلب کردنی که از علم باز نمایند پس طلب کنند علم را بی از علم باز نمایند
 و طلب کنند عبادت را بی از علم باز نمایند چون معلوم شد که چاره
 نیست مرنبده را از سر و بداند که علم اولی تر است بمقدم داشتن
 بر عمل از آنکه اصل و راهها دوست و از این است که فرمود بنجیم علیهم السلام
 که علم امام عمل است و عمل متابع اوست و این علم اصل است و امام است
 و مقدم بر عبادت از دو جهت یکی از برای آنکه عبادت توانی کرد
 از آنکه اول بر تو واجب است که معبود را بشناسی پس عبادت کنی و چگونه
 عبادت کنی کسی را که شناسی و نام و صفت او ندانی و از آنچه در
 در حق او عقیده کردن و آنچه را نیست اعتقاد کردن ندانی و بسیار
 که چیز را اعتقاد کنی در ذات و صفت او که آن مخالف حق است
 و بدان سبب همه عبادت تو ضبط یا نشد پس واجب است مقرر که پیامبر
 هر چه واجب است کردن آن در شرع تا چنانکه فرموده شده و نهی
 که با موری بجا آری و پیامبری آنچه واجب است ترک آن از من
 تا آنرا ترک کنی و چگونه قیام کنی بطاعتی که آنرا ندانی که چگونه

و چگونه بجای آید و چگونه اجتناب کنی از مصیبتی که ندانی که آن مصیبت
 و ندانی که چگونه اجتناب کنی پس عبادت شرعی همچنانکه طهارت
 و صلوة و صوم و خیر آن واجبست که بیا موزی با جمیع احکام و شرائط
 تا بدان قیام نمانی از آنکه بسا باشد که تو بر چیزی مضرب باشی و آن منفرد
 عبادتست یا آن مخالف سنت است و تو بر آن مطلع نه و بسا باشد
 که ترا مشکلی در عبادت پیش آید و کسی را نیابی که از دپرسی و تو
 نهانی و پس ازین بدانکه مدار این کار بر عبادت باطن است
 که آن تعلق بدل دارد و اموختن آن نیز بر تو واجبست چنانچه
 تو کل و تقویض و صبر و توبه و اخلاص و غیره آن
 چنانچه اگر این درین کتاب بیاید انشاء الله تعالی بدانکه پاک داشتن
 تن و عبادت تن یک جزو عبادتست و پاک داشتن دل و عبادت
 دل نود و نه جزو عبادتست و واجبست بر تو که بیا موزی ^{صدا}
 این بر یک استیحه و طول امل و حسد و ریاء و کبر و عجب تا بر سر
 آندان که دانستن و گردن این همه فریضه است نبص قرآن چنانکه
 خدای تعالی میفرماید **وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**

بعضی بر خدا توکل کنید اگر شما مومن آید و جای دیگر میفرماید **وَأَشْكُرُ لِلَّهِ**
^{یعنی شکر کند خدا را}
إِنْ كُنْتُمْ أَنَا تَعْبُدُونَ و جای دیگر میفرماید **وَأَصْبِرْ وَمَا صَدْرُكَ**
^{اگر شما صبر کنید}
إِلَّا بِإِلَهِ یعنی صبر کن و نتوانی صبر کردن مگر توفیق خدای تعالی و جای دیگر
 میفرماید **وَقَبِّلْ الْكِبَّةَ تَبْتِيلًا** یعنی قطع کن از همه روزی بدو آورده
 و بخیرین از آیات و دین بابت چنانچه در باب فرضیت صوم صلوات
 پس چیست مقرر که نماز و روزه و زکوة را فرض میدانی و ترک این هر
 کرده و هر دو را باینده یکدیگر کتاب می دهد بلکه ازین فرائض یکی غایب
 تا یکی را از ایشان نام هم ندانی ندانم بختی ای که این عقیدت کرده و
 مگر بختی کسی همه هست او دنیاست تا معروف را منکر کرده است
 و منکر را معروف و علوم را که خدای تعالی در کتاب خویش بنور و حکمت
 و هدی نام کرده است بکلی اجمال کرده و همه روی به کسب کردن مال حرام
 آورده و بتسوس از آنکه چیزی ازین فرائض ترک کنی و بصوم و صلوة
 نقل مشغول شوی این ترا هیچ نفع نکنند و بس باشد که برگناهی مقصر
 باشی که آن سبب دخول در خست و میبایی را از طعام و شراب
 و خواب ترک گیر و جهان گمان بری که مراقب خدای تعالی

حاصل میشود و توبه باطل باشتی و سخت تر ازین همه آنکه بطول اهل قبل
 باشتی و طول اهل مصیبت و محصیت محض است و از انقوتیت خیر قوت
 کنی بسبب جهل خود از فرق نکردن میان طول اهل و نیت خیر و همچنین
 در برخی و خط باشتی و کمان بری که تضرع و استهال میکنم و همچنین در
 محض باشتی و کمان بری تو از آنکه من جدا میکنم یا کمان بری که من
 میخواهم مردمان را بسوی نیکی پیشماری برای تعالی گناهای و اطاعت
 و بجای عقاب الیم ثواب عظیم طمع داری پس تو در غوری عظیم و غفلتی
 قوی باشتی و این بخدای غرور جل که مصیبتی است بزرگ مرعابدان جاهل را
 پس ازین بدان که با این همه اعمال ظاهراً تعلقی هست با اعمال باطن
 که بدان اصلاح شود و بدان فاسد گردد و چنانچه اخلاص و ریاض و
 عجب و ذکر مست و غیران پس هر که این اعمال باطن را نداند
 و طریق تاثیر آن در عبادت ظاهر نشناسد و کیفیت آخر از کردن و
 نگاه داشتن اعمال از آن نداند کم باشد که او را اعمال ظاهر مست
 ماند پس طاعت ظاهر و باطن او را قوت شده باشد و مانند بست او مگر بدی
 و رنج و آن زیانی نیست پیدا ^{و اگر از این است که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم}

که خواب کردن عالم بهتر است از نماز کردن جاهل و وعامل بی علم و
 بیش از آن کند که صلاح و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم که اگر کسی
 از علم نیکی بختان را بدو محروم کند از علم بد بختان را بدو بد بختی ازین سبب است
 که علم دنیا موخت و بی علم عمل کرده که فردا مفیدش نباشد و ازین است
 که زهد و سلف رضی الله عنهم در طلب علم مبالغه کرده اند و از میان
 همه کارها کار علم اختیار کرده اند و از آنکه مدار کار عبودیت بر علم است
 چون این استی که طاعت نتوان کرد مگر بعلم پس علم مقدم باشد بر عبادت
 و اما خصلت دوم که موجب تقدیم علم بر عمل آنست که علم نافع سبب
 خوف و محبت است چنانکه گفت ^{از خدا} **إِنَّمَا تَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**
 یعنی ترسند از خدای تعالی از بندگان او مگر عالمان و این از آنست
 که هر که خدایتعالی را شناسد چنانچه شایسته است ترسد از وی چنانکه
 حق ترسد نیست و تعظیم نکند چنانکه حق تعظیم کردن اوست و حرمت
 داشتن او پس جمیع طاعات ثمره علم باشد و از جمیع معاصی علم
 گشت و در این دو مقصود نیست مرنبه را در عبادت خدا و تبعاط
 پس بر توبانه علم پیش از همه چیزهای سالك راه آخرت و الله الموفق

سوال شاید که بگوئی که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم طلب العلم
فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ کدام علم است آنکه طلب او فرض
و لازم است و حد آن چیست به وجه مقدار مرند را در کار عبادت از آن
حاصل می باید کرد جواب بدانکه علمی که طلب او فرض و لازم است
سه است علم توحید و علم شرعی آنچه تعلق بدل دارد و علم شریعت به اما حد
هر یکی که به مقدار واجب است بدانکه از علم توحید مقدار می واجب است
که بدان معرفت اصول دین حاصل گردد و آن آنست که بدانی که مرتباً
الهی است به عالم به قادر به حتی به مبدی به متکلم به سمیع به بصیر به واحد به
موصوف به صفات کمال به منزه از ذلالت حدوث و منفرد به قدم به کل
محدثات به و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بنده او است و رسول او
و صادق است بدانچه اخبار کرده است از خدای تعالی در امور آخرت
و بر تو باد که پیوسته عقیده کنی ما دام که در قرآن یا در حدیث نیایی و حق
هر چیزی که جعل آن بپاک تو باشد اموضتن آن فرض عین است و اما از
علم آن مقدار اموضتن فریضه است که واجبات و مناسبات آن بدانی
تا ترا تعظیم حق تعالی و اخلاص و سلامتی عمل حاصل گردد و بدانی آن

تمامی درین کتاب بیايد انشاء الله تعالی و اما از علم شریعت هر چه فرض است
 بر تو کردن آن به آموختن آن هم فرض است تا چنانکه حق آن است و اگر کسی
 چنانچه طهارت و صلوٰه و صوم و امانج و جهاد و زکوٰه اگر بر تو فرض نبوده
 آموختن آن نیز فرض نبوده و الا نه این است حد هر یک از سه علم که طلب
 کردن آن فرض عین است و اما دانستن علم توحید آن مقدار که باید بدان
 جدل کنی و ایشان را ملزم کنی فرض عین نیست بلکه فرض کفایه است
 فرض عین همان است که اعتقاد تو بدان درست گردد و همچنین علم
 و شرح عجایب قلب نیز بسیار است به معرفت جدا آن بر تو واجب نیست
 بلکه همان قدر که مفید عبادت تو باشد دانستن آن فرض عین است
 تا آنچه فرض است از آن اجتناب کنی و آنچه از آن چاره نیست همچون خمر
 و حمره و شکر و توکل انرا الکتاب کنی و همچنین در علم فقه واجب است
 که جمیع ابواب فقه از بیوع و شرا و اجازت و نکاح و طلاق و یتیم
 که دانستن آن همه فرض کفایه است سوال اگر گوئی که آن مقدار
 از علم توحید که فرض است ممکن است که به مجرد مطالعه فی معنی این کتب حاصل شود
 جواب بدانکه استاد گشائنده و استادان گفته است و تحصیل کردن علم

به او سهل تر است اما خدا تعالی بفضل خویش کسی را که خواهد خود معلم او
 شود و چون این انتی بداند که این عقیده علم است عقیده شوار است
 و لیکن مطلوب و مقصود بدین حاصل شود و نفع او بسیار است و قطع او
 دشوار است و خطر او بزرگ است که بسیار کسی که عدول او عمر او را از دست
 گمراه شده و بسیار کسی که در قطع او مشغول شد که بلیغ نیر و بسیار کسی که متخیر
 نگذاشت و در و بسیار کسی که سلوک کرد و در مدت اندک قطع کرد و بسیار
 که در و بهفتاد سال در قطع کردن بماند و اگر چه کلمه **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ عَزَّ وَجَلَّ**
 اما نفع او نیست که ذکر کردیم در شدت اقبال بنده بدان و و بنای کارها
 عبادت بر آنست و خاصه علم توحید و علم سیر در خبر است که خدای تعالی و
 کرده و او و صلوات الله علیه و علی نبینا که ای داد و علم نافع بسیار مؤثر
 گفت الهی علم نافع که ام است گفت آنکه بدان علم جلال و عظمت و کبریا
 و کمال قدرت من و بر همه چیز دانی این است علمی که تر از نزدیک گردان
 بمن و روایت کرده از علی رضی الله تعالی عنه او گفت اگر در حال ^{طلب} _{طلب}
 ببرد می و در بهشت رفتنی و خوش نیامدی مرا از آنکه پیرو د کار خود را
 و اما شدت او آنست که در طلب و اخلاص می باید کرد و بهر که علم را طلب

کنند نام و نام بد و توجه کنند و مجالست امر او را حاصل شود و بدو در
 مجالس بنان مسابقات کنند و مال حرام دنیا صید کنند و از حمله یا ^{نکال}
 است بیابون برید مسجدهای رحمت الله علیه گفته است که سسی سال مجاهد کفر
 و بیخ و بن خست تر از کار علم برین نبوده و پسر منیر از آنکه شیطان بر تو
 مکر کند و بگوید که چون در علم چنین خطر است و تحصیل او دشوار پس
 ترک اولی تر است پس باید که بدین گمان از علم بازمانی یا که رسول
 فرمود صلی الله علیه و سلم شب موحل و فرخ را دیدم که اکثر دو جوان
 فقیران بودند گفتند بیار رسول الله فقیران از مال بیافرمودنی از علم
 پس هر که علم را نیاورد و نتواند که عبادت را چنانچه حق است بجا آورد
 و اگر مردی خدای تعالی را عبادت کند بیچون عبادت ملائکه است
 آسمان و او را علم نباشد از جمله زیاکاران باشد پس حسب استو
 در طلب علم به بحث و تلیق و تدريس و به پرنیز از کابلی و ملال والا
 در خطر کمرای باشی نفوذ یابد منهای پس حاصل کار آنکه چون نگو
 نظر کردی در دلائل صنع باری تعالی و دانستی که ترا الهی است
 قادر بر عالم و حی و مرید و مسکیم و سمیع و بصیر و منزه از حد و ناپاک

از همه نقصانها و اقبها بدو انست بر و آنچه و است بر محمد و آل و
 و چه چیزی نماند و چه چیزی بدو نماند و منزه از مکان و جهات و در نظر کردی
 در معجزات رسول الله صلی الله علیه و سلم پس انستی که او رسول خدا
 و امین است بروحی و آنچه سلف بر آن اعتقاد کرده اند که خدای تعالی
 دیدنی است در آخرت و قرآن کلام خدای است غیر مخلوق از
 حرف و صوت نیست و در ملک و ملکوت میخیزد و در خاطر نگذرد و میخیزد
 چرخ نمیدکد بقضای خدای تعالی و قدرت او و ارادت او و شریف
 و خیر و نفع و ضرر و ایمان و کفر همه از دست و میچاکد از مخلوقات
 چیزی بر او واجب نیست کسی را که ثواب دهد بفضل خویش و بدو
 و کسی که عقوبت کند بغیر خویش کند و آنچه آمده بر زبان حبیب
 شمس علیه الصلو و السلام از اسرار آخرت و چنانچه حشر و نشر
 نامها و عذاب قبر و سوال منکر و نیکر و میزان و صراط همه حق است این
 اصحابی که سلف رضی الله عنهم بدان عقیده کرده اند و امر کرده
 به اعتقاد کردن آن و پیش از آن که بدعتها ظاهر گردد برین همه اجماع
 کرده اند پس نظر کردی در علمای و اول و اجابت آن و مناسبتی

باطن که شرح آن همه درین کتاب خواهد آمد تا حاصل شود مرترا علم
بدان پس دانستی جمله آنچه محتاجی بکردن آن چنانچه طهارت و وضو
و صلوٰۃ و پس ادا کردی فیضیه خدای غرور جل و ادرباب علم و از جمله
است محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم شدی اگر عمل کنی برین علمی که اخسته
مرترا شرفی عظیم و علم ترا قیمتی بی اندازه حاصل شد و این عقیده را قطع
کردی و پس خویش انداختی و مرترا ثواب بی اندازه حاصل
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ۝

عقیده دوم و این عقیده توبه است پس ازین بر توبه واجب است
ای طالب عبادت که توبه کنی و وجوب توبه بسبب دو چیز است یکی
آنکه تا ترا توفیق شود بطاعت کردن که شومیت گناهان آدمی از طاعت
محروم کند و خدا را و خواری بار آرد و از آنکه قید گناهان از رفتن سبوی
طاعت آدمی مانع است و مضر بودن بر گناهان بسبب بیای دل است
الْقَلْبُ إِذَا فُتِنَ لَا يُبَالِي إِذَا عَصَى ۝ و اگر رحمت نکند خدای تعالی
گناهان آدمی کفر باشند چگونه توفیق طاعت باشد مگر کسی که او در
شومی گناهان فساد است و چگونه راه یابد سوی خدمت کسی که او برتر

مصرت و چگونه نزدیک کنند مناجات کسی که او بخواست معاصی
 التوده است در خیرت از رسول صلی الله علیه و سلم گفت: چون بنده
 دروغ گوید هر دو فرشته از وی جدا شوند از تباهی و گندگی که از دهن
 او بیرون آید پس این چنین زبانی را چگونه صلاحیت ذکر خداوند تعالی
 باشد بلامکه مصرت بر گناه کم باشد که او را بر عبادتی توفیق باشد و اگر
 بر سبیل ندرت توفیق یابد که عبادتی کند بمرتبت بسیار و در آن حلاوت
 اندک و صفائی بناید و آن همه بشویند گناهان و ترک تو بیت بر است
 گفت آنکه گفت چون تو بر قیام لیل و صیام نهاد قیام نتوانی کرد و یا که
 تو محسوس که گناهان تو ترا حدس کرده است سبب دوم برای جوب
 توبه است تا عبادت تو قبول افتد از آنکه خداوند دین بدیده بدیون اقبال
 نکند و این را است که توبه از معاصی خوشتر و کردن خضمان فرض عین
 و عبادت که خواهی که و نقل است پس چگونه قبول کند از تو نقل و فرض
 عین بکردن تو بود و چگونه روا باشد که ترک گیري حلالی و مباحی را
 و تو مصراشتی بر جرمی و چگونه مناجات کنی با خداوند خویش و نزد خویش
 یا کنی و او بر تو خشمگین است این است حال گناهگانی که مصرا باشند بر گناهان

سوال اگر کوئی که بصیحت توبه نضوح و حداو به وجهی باید کرد مرئیه را تا اگر
 گناهان بیرون آید جواب بدانکه توبه عملی است از عملهاست دل حاصل او
 پاک کردن دل است از گناهان و شریح من ابوالمعالی رضی الله عنه و توبه
 چنین گفته است که توبه ترک اختیار کردن گناهی است که مثل آن گناه
 از روی غفلت نه از روی صورت از روی در وجود آمده باشد و اینکه
 ترک گیرد از خوف حدای تعالی ترک گیرد پس توبه را چهار شرط است
 اول ترک اختیار گناه کند لغرم کردن و و بزم بد انچه اصلا بار دیگر
 گناهی نخواهم کرد؛ اما اگر ترک گناه کند و در خاطر او این باشد که شاید این
 گناه باز کرده شود تائب نباشد بلك پرنییر کننده باشد از گناه دوم آنکه
 توبه کند از گناهی که مثل آن گناه از روی در وجود آمده است از آنکه
 اگر مثل آن گناه وقتی نگردد است تائب نباشد بلك متقی باشد نه بنی که
 رسول صلی الله علیه و سلم را نتوان گفت که تائب بود از کفر که سابقه بدست
 بلك متقی بود از کفر و محمد رضی الله عنه را نتوان گفت که تائب بود از کفر
 از آنکه او کفر سابق داشت؛ سوم آنکه گناهی که از او در وجود آمده است
 مثل آن گناه باشد که ترک اختیار او میکند و آن همانست از روی

منزلت و درجه او باشد و نه از روی صورت به نیت می که اگر سری از کار مانده
 که زنا کرده بود و قطع طریق کرده چون خواهد که ازین توبه کند توبه از و
 درست است توبه بر زنا نگیرد که در توبه بسته نشده است سوال اگر کوی
 او را ممکن نیست ترک اختیار زنا و قطع طریق چون او این زمان قادر
 نیست برین فعل پس هیچ نباشد صفت کردن او بدین که تارک است
 امر زنا و قطع طریق را بلکه عاجز است جواب و لیکن قادر بر مثل زنا
 و قطع طریق است در منزلت و درجه چنانچه قذف و غیبت و غماری
 اند که آن همه گناهان اند اگر چه نه یک کاری در هر یکی متفاوت است لیکن
 جمیع آن معاصی در حق اثم یک منزلت دارند و آن فروتر منزلت است
 است و منزلت بدعت فروتر از درجه کفر است پس کسی که از زنا و قطع
 طریق جمیع گناهان که از کردن آن امروز عاجز است درین صورت
 اگر توبه کند توبه او درست است چهارم آنکه توبه کردن برای عظیم امر
 خدای تعالی باشد و حذر کردن از عذاب دردناک او نه بسبب عنت
 دنیای دنی و ترس از مردمان و طلب مدح و باضعف نفس ترس
 فقر و خیر آن این است شرطهای توبه در کس باشد او چون این حاصل

شود توبه درست باشد اما مقلدان توبه بر سه وجه است اول
 آنکه تپاسی گناهان خود را یاد کنند و دوم آنکه سختی عقوبت خدای تعالی
 که طاقت آن ندارند یاد کنند سوم آنکه ضعیفی و عدم حیل خود را یاد کنند
 که آنکس که او گریه آفتاب و طپا پنجه ننگ قاضی و گزیدن ^{مورچه} ^{مورچه}
 طاقت ندارد و عذاب آتش و زخم و زدن گزهای زبانه و
 گزیدن مارانی که هر یکی همچون گردن آشنند و گزهای که همچون
 آشنند چگونه طاقت آرد و چون برین چیزها موقوفیت نماید و شب و روز
 بار بار در دل بگذرانی بهتر برین آرد که توبه مضموح کنی از جمله گناهان
 و الله الموفق سوال اگر گوی که رسول الله صلی علیه و سلم فرمود
 که پیشانی توبه است و مثل این نظر که توبه توبه گفتی نگفته است جواب
 بدانکه اول پیشانی مقدر بنده نیست نه بینی که بنده از بسیاری چیزها پیشانی
 که پیشانی شود نمی تواند شد و توبه مقدر بنده است و ما یقین داریم
 که اگر کسی بر گناهی پیشانی شود از آن سبب که جاهش میان مردمان
 برفت و یا مالش بسبب هرفت در معاصی گم شد یا این چنین است توبه
 بلکه این گناه محض است و از پیشانی که درین حدیث معنی است

که تو بخواهی هر چه میگویم و آن است که ندامت برای عظیم خدای تعالی و خوف
 عذاب او باشد که بر انگیزد او را به توبه به موضوع پیش چون یاد آرد و سه مقدمه
 توبه را و ندامت کند این ندامت باعث شود و بر ترک اختیار گناه و باقی ماندن
 این ندامت و در دل در زمان مستقبل باعث شود و به نذر زاری حال پس ازین
 که او باعث است بر توبه و زینبام توبه ذکر کرده سوال اگر گوی که چگونه ممکن است
 مرا زنی که که اصلا از دگر گناه از صغیر و کبیر در وجود نیاید و انبیا که ائمه خلق
 در ایشان اختلاف است که این در حدیث مقتضای جواب بدانکه این کاری است
 ممکن نیست چنان کسی که خدای تعالی او را روزی کند و نیز از شداید توبه است
 که تو گناهی بقصد و عمد انگیزی و اما اگر سهو و خطا گناهی کنی آن از گناه
 و این نیک آسان است بر کسی که خدای تعالی را توفیق دهد سوال اگر گوی که
 مرا از توبه کردن این باز میبرد که میدانم باز گناه خواهم کرد و بر توبه
 ثابت نخواهم ماند پس بر توبه کردن چه فایده جواب بدانکه این از جمله
 غرر شیطان است از کجا دانستی که تا آن زمان که باز گناهی کنی نریزی
 خودی ماند شاید که پیش از آنکه باز گناهی کنی بمیری اما اینکه خدای تعالی
 از باز افتادن در گناه بر تو این است که بعد از توبه کسی تمام

گردانیدن بر خدای است. اگر تمام کردانید فهو المطلوب و اگر تمام نکرد
 باری گناهان گذشته هم نریده شده و از آن بکلی پاک نشده. بخاند
 بر تو گناهی مگر همین گناه که به نجهید کرده. و این سودی است بزرگ
 و فایده بسیار. بر تو باد که از خوف باز افتاد و در گناه از توبه
 باز نمانی که ترا فقط توبه کردن آن و فایده دیگری حاصل است
 و احد الموفق اما طریق بیرون آمدن از گناهان و خلاص یافتن
 از خصمان سه بدانکه گناهان هم بر سه نوع است. اول ترک
 گرفتن آنچه بر تو واجب است از نماز و زکوة و غیر آن پس فضا گشتی
 اگر کنی از این جمله بقدر امکان آنچه توانی و دوم گناهی است که میان تو و میان
 خدای تعالی است چون خوردن خمر و شربیدن خمر و غیره و در باب ممانعت
 بیرون آمدن از مثل این گناهان بدان باشد که تا دم شوی و غم محکم کنی
 که پیش تو ای برده هم گناهی است که میان تو و میان بنده گان است
 و این دشواری و مستحب است. و آن بر انواع است در مال باشد و در نفس
 و در عرض باشد و در دین باشد و در کثرت باشد و در زن باشد و در
 و در مال است واجب است که باز چشم در کنی اگر ممکن باشد و اگر عاجز باشی

ازین از خصم کلی خواهی. و اگر غایب باشد بروح او صدقه کنی. و اگر نبود
 نیکی بسیار کن و بخدای تعالی باز گرد و به تصریح بگو تا او بگرم خود
 خشنود گرداند و روز قیامت. و آنچه در نفس است بر
 و به او بپایش بگو تا فضا ص کند. یا ازین بگذرند. و اگر
 عاجز باشی بخدای تعالی باز گرد تا خصم خشنود گرداند. و آنچه
 در عرض است یعنی بگفتن غیبت بهتان و شتم واجب است که خود را
 پیش آنکس که او را غیبت کرده دروغ زن کنی. و از خواهی اگر ممکن باشد. و این
 جای است که از زیاده شدن غضب و احمین باشی. و اگر از آنهاست
 که چون بگویی خشنود زیاده شود و پس بخدای تعالی باز گرد و از بر
 او آواز زنش بخواه. و آنچه در زن و کنیز است آن را نشانید که بخواهی
 بخوای و ظاهر کنی. بلکه طریقی آنست که بخدای تعالی باز گردی تا بر تو
 قیامت از او خشنود کند و اگر احمین باشی از زیاده شدن خشم این
 مادر است کلی نخواه. و آنچه در بین است یعنی کسی که گفته که اگر گفته
 این دشواری است باید که پیش آنکس خود را دروغ زن کنی و اگر
 ممکن شود از او آواز زن. و الا بخدای تعالی باز گردی و بخواهی

کنی تا او را خدای تعالی بخشنود گردانند به حاصل کار نیست که بد آنچه ممکن
 گردد و خصمان را بخشنود کنی و آنچه نتوانی بخدای تعالی بتضرع و بصدق
 باز گردی پناه او در قیامت ایشان را از تو بخشنود گردانند و
 امید بفضل خدای تعالی آنست که چون صدق بندد بداند خصمان او را
 از خزینه رحمت خویش بخشنود گردانند پس چون بد آنچه گفته شد عمل
 کردی و بر ترک گنا مان بجای دل نهادی از همه گنا مان بیرون آندی
 و اگر ترک گنا مان و غم تو به کردی ولیکن گنهتهار ارضا نکردی
 و خصمان را بخشنود نکردی پس تبعات پرسیده شود و بانی گنا مان
 امر زیاده گردد و او الله الموفق فصل سیمین بدانکه عقیده تو به شهادت
 و مهم است و خطر و بزرگ است پناه او اینست که اندک انبوا حق
 اسفراشی رحمة الله علیه از شیوخ بود گفت شصتی سال از خدای تعالی
 تو به بوضوح منخواستم مستجاب نمی شد وقتی بر سبیل تعجب گفتیم سجا
 سی سال است که یک حاجت منخواهم روانمی شود و در خواب دیدم که
 گوینده میگوید به تعجب میکنی نمیدانی که چه منخواهی این منخواهی که خداست
 ترادوست دارد قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَصَدِّقِينَ

یعنی بد رستیکه خدای تعالی دست میدارد و توبه کنندگان را دودست
میدارد پاکان را از گناه و این حاجت نه حاجتی خرد دست پس انقدر
بیمیر که این بزرگان چو سان اهتمام داشتند در کار دین و اصلاح دل
و توبه برگرفتن برای آخرت اما ضرر سه که در نا کردن توبه است آنست
که اول گناه منتهی سیاهی دل است و آخر او کفر است و بد بخنی ابد با خود
منتهای پر میر و فراموشی مکن حکایت ابلیس و بلع با عور که اول کار این
هر دو گناه بوده و آخر کار هر دو کفر و پس هلاک شدند با هلاک شدند گناه
ابد الابد و پس بر توبه بیدار شدن و وجهه کردن و شاید که از
دل خویش قلع توانی کرد اصرار بر گناهان یکی از صاحبان گفته است
که سیاهی دل از گناهان است و علامت سیاهی دل آن است که از
گناه کردن ترسی و از طاعت کردن لذت نیابی و اگر نصیحتی
در دل اثر نکند و بر توبه که هیچ گناه را خوار نداری بسیارند که خود را
قائم پنداری و بر کبیره مصریاشی که شمس بن حسن یکی از ابدالان
بود وایت کرده است که گفت یک گنه کردم چهل سال است که برای گنه
گفته آن چیست گفت برادری برایت من آمد برای آن برادری

خریدیم و وقت دست بستن باره کل از دیوار خانه همسایه بستیم
 و دست ششم از آن روز پیشانم که بی اجازه نخصم بستیم و تصرف
 کردم این گناه باشد و گویند که مردی بود رتبه می نوشت در خانه
 که بکر اگر قهقهه پس خواست که تشریب کند رتبه را بجا که دیوار آن خانه
 و در خاطر آگذه شد که خانه که است به تشریب بدین خوب نیست بزرگ
 سهیل است و این را استعداری نیست پس تشریب کرد با نفی از آن
 سَعَى الْمَسْكَنِ بِالذَّابِّ مَا لَقِيَ عَذَابَ مَنْ جُلِيَ لَحْظُهُ أَيْسَرُ الْعَذَابِ
 که بدانند حلال ندارد تراب آنچه بیاید در روز قیامت از دشواری
 حساب پس الغریر غافل مباش و بالغیر خویش حساب کن
 و در توبه تعجیل کن که اجل نپایان است و دنیا فریفتنی است و حال پیر
 خویش آدم صلوات الله علی نبیا و علیہ و آله که خدا تعالی او را بید قدرت
 خود بیافرید و در بهشت در او رد نکرد و دیگر یک گناه و کرد دنیا و آنچه
 کرد دنیا بار او بان رواست کرده اند که خدا تعالی گفت یا آدم چگونه
 همسایه بودم من ترا گفت که نیکو همسایه یارب گفت یا آدم بیرون و
 از جوار من و تاج کرامت را از سر دور کن کسی که بی فراموشی من کنند

در همسایگی من نباشند؛ چنین گفته اند که برگناه خود و ولایت سال بگذرد
 تا خدای تعالی توبه او قبول کرد و آن یک گناه را بایامزدی این
 حال کسی است که او پنجم است و برگزیده است؛ و یک گناه پیشتر است
 پس چگونه باشد حال دیگر با گناهان بی شمار و این حال کسی
 که دو ولایت سال بگذشت و توبه کرد چگونه باشد حال کسی که او برگزیده
 مصر است؛ و اگر توبه کردی پس شکستی و باز گناه کردی؛ باز در حال
 توبه کن؛ و با نفس خود بگویند که تا باز گناه کنم بمیرم؛ همچنین دوم بار؛
 و سوم بار؛ و چهارم بار؛ و هر بار که گناه میکنی توبه میکنی؛ و در توبه
 کردن عاجز تر از گناه کردن میباشی و بمنفع شیاطین از توبه باز میمانی
 نشیند که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است بهترین شایسته
 است که چون گناه بسیار کند توبه بسیار کند و یاد کن قول خدای تعالی
 وَمَنْ يَعْمَلْ سُوْءًا اَوْ يَظْلِمْ نَفْسًا ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجْعَلِ اللّٰهُ
 عَفْوًا لِّمَا كَانَ يَفْعَلُ یعنی هر که گناه کند پس از آن خوار خدای تعالی
 او را بایامزد و الله الموفق فصل حاصل کار در باب توبه آنست
 که چون عزم درست کردی بر ترک گناهان؛ چنانکه خدای تعالی

شیطان

از دل تو دانست که آئنده گناه نخواهی کرد و خصمان از القبر امکان
خشنود کردی و در ایض که از تو فوشت و بقدر امکان قضا
کردی و در باقی عمر بتضرع بخداست تعالی بازگشتی پس غسل
پاک بکن و جامه پاک بپوش و چهار رکعت نماز چنانکه باید بخوان و در
نگذار و پس روی بر زمین بنده در جایگاه که خالی بود و در حضور
کسی ترانه بیند و پس خاک بر سر کن و سر در روی خود خاک
مال و و چشم گریان و دل بریان و سر اندوه به آواز بلند
یگان یگان گناه خود که در مدت عمر خود کرده بر زبان آر و
و نفس خود را علامت کن که اے نفس وقت آن نیامده که تو بم
کشی و بخداست تعالی باز گردی یا خود طاقت آن داری که بر خدا
خدا ای تعالی صبر خواهی کرد یا چیرمی داری که ترا از عذاب مانع
خواهند شد و مثل این کلمات بسیار بگوئی و هر دو دست بر دار و
و مناجات کن که الهی بنده گریه پاست تو بر در تواند هست
الهی بنده گنهگار تو به عذر پیش آمده هست از من عفو کن
و بفضل خویش مرا قبول کن و بنظر رحمت سوئے من نگر

پادشاه را بیاورد و همه گناهان گذشته مراد را گذارد و آنچه از عمر
 من باقی است تا مرگ از گناهان نگذارم که خیر همه بدست قدرت
 است و توبه بخشنده و بخشاینده پس این دعا بخوان **اللَّهُمَّ**
يَا مُجَلِّي عَظَائِمِ الْأُمُورِ يَا مُنْتَهِيَهُ الْمَوْصُوفِينَ يَا مَنْ إِذَا
أَسْرَدَ سَكِيمًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْهَاطِلُ بِنَادٍ يُؤْتِي بِنَا
أَنْتَ الْمُدْخِرُ لِحَايَا يَوْمَ الْحُورِ لِكُلِّ نَبِيٍّ كُنْتَ دَجْرَكَ
لِيُطَايَا السَّاعَةِ قَتَبٌ عَلَى أُنْثَى أَنْتَ الثَّوَابُ الْحَرِيمُ
 معنی دعا چنان باشد که ای روشن کننده کارهای نبرک دای
 نهایت مقصود بهمت همه صاحب بهتان ای کسی که چون خواهی
 که خیر کنی بگوئی که نشود در حال موجود شود گناه ما بسیار شدی
 ذخیره کرده شده از برای هر دشواری برای این ساعت ترا
 ذخیره کرده ام توبه بضرع مرا اگر امت فرما که توبه بخشنده و توبه بخنده
 پس بسیار گریه و زاری بکن و این دعا بگو **يَا مَنْ لَا يَسْغُلُهُ سَمْعٌ**
عَنْ سَمْعٍ يَا مَنْ لَا يَغِطُهُ كَلِمَةُ الْمَسْأَلِ يَا مَنْ لَا يَدْرِيهِ الْحَاجُّ
الْمُحْتَاجِينَ وَلَا تَصْخَرُ مَسْأَلَةُ السَّائِلِينَ إِذْ قَنَابُ دَعْفُوكَ

وَحَلَاوَةً رَحْمَةً إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ معنی است ای سید
 اورا شنیدن چیزی از شنیدن چیزی دیگر باز ندارد ای سید
 از بسیاری خواست خواهند گان در دادن مراد هر یکی غلط کنند
 ای سید از الحاح کردن خواهند گان تنگ نیاید بار اثرب
 عفو خود بخشان و بر بار حمت کن که تو بر همه قادری پس رسول صلوات
 علیه و سلم درود و نغز است و برای جمیع مسلمان آمرزش خواهد بود
 مشغول که تو به وضوح کرده ای و از گناهان بکلی بیرون آمدی و پاک
 شدی چنانکه امروز از مادر زادی بود خدای تعالی ترا دوست گرفت

و ترا اجر و ثواب بسیار بدست آمد و بر تو برکت و رحمت

چندان نازل شد که هیچکس آن نتواند کرد

و از عذاب و بلاهای دنیا و آخرت خلاص

یافتی و این عقوبت بریدی تو بوقت

استد تعالی و لا حول و لا قوة

الا بامر العلی

العظیم

عقبة سوم و این عقبة عموماً است

بعد از این بر تو باد ای طالب عبادت به دفع کردن موانع تا عبادت
تو مستقیم شود و گفته اند که موانع چهار اند اول از آن دنیا است
و دفع آن بدور شدن باشد از وسع و وزید کردن در وید و این که
ترک دنیا که بر تو لازم است بسبب دو چیز است سبب اول آنکه تا عبادت
تو مستقیم نشود که رغبت دنیا مانع است از عبادت به از آنکه چون نظام
تو به طلب دنیا مشغول باشد و باطن به ارادت و سعه عبادت
چگونه توانی کرده که دل یکی است به و چون بچیزی مشغول نتواند شد و نیز
مثل دنیا و آخرت همچون دو اتباع است به چون یکی را خوشنود
کنی دیگری ناخوش گردد و بدین مثل دنیا و آخرت همچون
شرق و غرب است بقدر آنکه یکی نزدیک شوی از دیگری
دور افتی به اما آنکه مشغولی دنیا در ظاهر مانع عبادت است
نمود ظاهر است به و ادایت کرده اند از این در دوا و رضای که گفت خواه
که جمیع کس میمان عبادت و تجارت جمیع نشد پس روی
به عبادت آوردیم به و ترک تجارت گرفتیم به و ادایت کرده اند از عمر

در این عقبة مشغول نشد

رضی الله عنه که گفت اگر دنیا و آخرت کسی را جمع شدی مرا اندکی سبب
 قوتی که خدا تعالی مراد داده است به پس هرگاه که حال چنین باشد
 زبان بگانی اولی است اما آنکه مشغولی دنیا به دل مانع عبادت است
 از آن است که چون دل نخواست وی مشغول باشد چگونه عبادت بپردازد
 چنانکه گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم هر که دوست داشت آخرت
 از زبان کرد و دنیا به هر که دوست داشت دنیا را زبان کرد و آخرت
 پس برگزید آنچه باقی است بر آنچه فانی است پس از ایجاد استی
 که چون ظاهر تو دنیا مشغول باشد و باطن نخواست وی پیشه شود که
 عبادت کنی اما اگر دنیا را ترک کنی و ظاهر و باطن از وی دوست
 بداری البته عبادت توانی کرد بلکه عبادت کردن بر تو آسان گشته
 و سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که چون بنده ترک
 دنیا گیرد دل او بحکمت و شهنش گردد و اعضایش بکار عبادت او را
 یاری کنند سبب دوم که ترا ترک دنیا می باید کرد آنست که قیمت عمل
 تو بسیار شود که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است به در کعبه
 نماز از مرد عالم نازک دنیا و زاهد بهتر است و دوست تر است نزد یک

خدا می تعالی از عبادت همه عابدان تا قیام قیامت پس چون عبادت
 به ترک دنیا انجمن می نماید واجب اند بر طالب عبادت که ترک دنیا
 گیرد سوال اگر کوئی که چلست معنی زهد در دنیا جواب
 بداند که زهد نزدیک علمای مادی و نوع است به زهدیست که مقدمه
 بنده است و زهدیست که مقدمه ربنده نیست به آمازهدیکه
 مقدمه ربنده است بلکه چیرست یکی ترک طلب خیریکه ندارد دنیا
 دوم دور کردن خیریکه دارد از دنیا به سوم ترک خواست دنیا
 در باطن به آمازهدیکه غیر مقدمه درست آنست که دنیا بر دل زاهد بکلی
 سر نشود و زهدیکه آن مقدمه درست به مقدمه زهدیست که آن
 غیر مقدمه درست چون بنده زهد مقدمه و بجای آورد یعنی آنچه نیست
 طلب نکند و آنچه دارد دور کند و از دل خواست بیرون کند
 زهد غیر مقدمه و شش حاصل آید یعنی دلش از دنیا بکلی سر نشود
 این است نزدیک من به حقیقی و بدانکه صعب ترین سه چیز
 بیرون بردن خواست از دل از آنکه بسیار تارک باشند از طلب
 محب باشند دنیا را باطن به مقصود آنست که خواست طلبان

سوم

نباشد مردنیار اینست نیک که خدایتعالی می فرماید تِلْكَ
 الدُّرُ الْآخِرَةُ لِمَجْعَلِ اللَّهِ لِيَكُونَ عَمَلُكُمْ فِي الْآخِرَةِ
 وَلَا فسادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقِينَ ^{معنی آنست که در آخرت}
 برای کسانی است که در دنیا فساد و بلندی نه طلبند معلق گردان
 سعادت آخرت را به نفعی خواست دنیا نه به یافت دنیا ^{مقصود}
 آنست که خواست دنیا از دل برود چون بنده بران دو چیز
 مواظبت کند خدایتعالی او را توفیق دهد که خواست نیز از دل
 خود بیرون برود و اما آنچه باعث است بر ترک دنیا ذکر آفات
 و عیوب دنیا است و در آفات و عیوب دنیا شیخ
 بسیار سخن گفته اند یکی از این جمله آنست که بزرگی گفته است
 ترک دنیا کردم بسبب قلت غناء او و کثرت عیاء او و همت
 فناء او و خست شرکاء او و دشمنی من گفته است که از این سخن
 بوی رغبت می آید از آنکه هر که نکایت کند فراق کسی را بر او
 وصال او را دوست دارد و هر که خیر را بسبب مزاحمت شرکاء
 ترک گیرد اگر مزاحمت نباشد بگیرد پس سخن کامل در مذمت

دنیا آنست که شیخ من گفته است دنیا دشمن خداست و خدا دشمن دنیاست
 دوست او نمی باشد و هر که کسی را دوست دارد دشمن او را دشمن
 دارد و نیز گفته است که دنیا مردار است نجس و بی وزنیست
 آری استر و غافلان بطاهر او فریب خورند و غافلان ترک گیرند
 سوال اگر گوئی که چیست حکم زهد در دنیا فرض است یا تحت
 جواب بدانکه زهد در حلال باشد و در حرام نه و در حرام فرض
 است و در حلال تحت و این حرام نزدیک کسانی که در طاعت
 استقامت یافته اند بمنزله مردار نیست اقدام نکند بر خوردن
 آن مگر وقت ضرورت بمقدار دفع ضرر اما زهد در حلال
 مراد از آن را باشد که آن نزدیک ایشان بمنزله مردار نیست
 نخورند مگر مقداری که از آن چاره نیست و حرام نزدیک
 ایشان بمنزله آتش است که خوردن آن به هیچ حال در خاطر
 ایشان نگذرد و این است معنی سرد شدن دل بر دنیا یعنی
 باید که بجای همت خود از طلب دنیا قطع کند و پلیدش بنده دارد و
 اندر مبنای آنی که در دل او خواستی و میلی سوی دنیا نماند سوال

اگر گویی چگونه ممکن شود که دنیا با چندین لذتها که دارد نزدیک آدمی
 با چنین خواهش ناکه دارد حرام همچون آتش و حلال همچون مردار شود
 چو اب بدانکه کسی که او را خدا تعالی توفیق خاص کرده است
 کند و از آفات دنیا و تباهی او بداند نزدیک او همچنین شود
 که گفتم و ازین سخن تعجب کنند کسانی که از عیب مایه دنیا و آفات
 او کورند و بظاهر او فریب خورند و درین باب ضرب مثل کنیم
 تا اینکه ترسیم کنی بدانکه این بکسی ماند که حلوائی خالص با جلگی
 شریط از بادام و شکرد پسته و موز و زعفران و خوشبوی و خزان
 بسیار پس باره زهر قاتل در آن تعبیه کند و مردی آنرا ببیند و یکی
 دیگر نبیند پس صاحب حلوا این حلوا را پیش آن هر دو کشید
 مردیکه بر آن تعبیه کردن زهر گاه است هرگز درین حلوا رغبت نکند
 تا اصلا در خاطرش نگذرد که هیچ حالی از آن چیزی نخورد و این حلوا
 بزرگیک او لبان آتش است بلکه صعب تر از آن بسبب آفتی که بر آن
 است و به هیچ وجه بظاهر او و زینت او و فریفته نشود اما این مسکین جاهل
 که تعبیه زهر مطلق نیست بظاهر او و فریفته نشود و بر رغبت تمام خورد

و بسیار باشد که آن پر پیروز در اسیر زنجش نماید و گوشتش کند و گوید که ازین
 چنین جلوائی لطیف چرا احترازی کنی مگر بوانه این است مثل حرام
 دنیا با اهل بصیرت و جاهلان راغب اما اگر درین جلوازم بر نیامیخته باشند
 مگر خوی یا علم بینی انداخته بچنین مردی که مناسبت کرده است نزدیک
 او این جلوائی مکرده باشد و طبع او را ازان نفرتی بود تا بمیانجی
 که دست بران فرزند نکند مگر آنکه ضرورتی سخت پیش آید و آن دوم
 که خبر ندارد بر رغبت تمام بخورد این است مثل حلال دنیا با هر دو
 فرقی اهل بصیرت و استقامت و اهل رغبت و غفلت پس این است
 حال دوم و مرد با آنکه در طبع مرد و برابر اند و مختلف اند بسبب علم و جاهل
 که دران جلواست و اگر جاهل بدانستی چنانکه عالم دانست همچنان
 زید کردی که او کرد و اگر عالم ندانستی چنانکه جاهل ندانست
 بر رغبت تمام بخوردی و چنانکه او بخورد پس ازینجا دانستی
 که تمیز در دل است نه در طبع و این اصل است مفید و دشمنی است
 ظاهرو راست و متعرف باشد به این کسی که بهره از خرد و انصاف
 داشته باشد سوال اگر گوئی که چاره نیست از گرفتن مقداری

بجای خود
نویس

از دنیا که سبب قوام نفس باشد پس چگونه زنده کنیم در فصول است آنچه
بدان احتیاج نیست در قوام و مقصود بنده قوام و قوت
است و تا خدا تعالی را عبادت توان کرد نه اکل و شرب
و گرفتن لذت و خدای سبحانه و تعالی اگر خواهد قوام
بخیر دهد و اگر خواهد بغیر خیری دهد چنانکه فرشتگان
داده است و چون بخیری دهد بخیری دهد که موجود است و نزدیک
تست و طلب تست و کسب تست و اگر خواهد بخیری دهد که
نزدیک است و برساند مرثی را از آنجا که ندانی و بی آنکه
سعی و طلب کنی چنانکه فرمود جل جلاله و من یق الله یجعل له مخرجاً
وینفق من حیث یشاء لای یحسب یعنی کسی که تقوی کند خدای او را
از دشواریها بیرون شدن بخشد و رزقش برساند از آنجا که نداند و
چون همچنین بی هیچ حال به طلب کردن رزق و خواستن آن
محتاج نیستی و اگر این طاقت نداری و البته طلب کنی
باید که نیت تو در طلب آن باشد که بدان واسطه تقویت
در عبادت حاصل آید نه آنکه شهوت و لذت طلب کنی و بخواهی

بدین نیت دنیا بگیرد بی ان از تو خیر باشد و در زهد تو قانع نبود
عاقبت دوم خلق سرت بعد ازین سرت تو باد ای طالب
 عبادت بچراشدن از خلق و غفلت گرفتن از وی و آن سبب
 و در خیرت یکی آنکه مردمان ترا از عبادت کردن باز دارند حکایت
 کرده اند که یکی از مشایخ گفت یکستم جماعتی که تیر می انداختند
 و یکی از ایشان دور نشسته بود خواستم که با وی سخن گویم گفت ذکر
 خدای خوشتر است نزدیک من گفتم که تنها چون نشسته گفت با من
 بر و رو گفتم من است و دو فرشته گفتم از میان جماعت سابق
 کیست گفت کسی که خدای تعالی او را امر زیده است گفتم راه کدام
 بدست راست اشارت کرد سوئے آسمان و برخواست
 و سرفت پس بچنین خلق مانع است مراد می را از عبادت
 بلکه برین بسند نیست که خلق آدمی را در معصیت ملاکت
 افکند به چنانچه حکایت کرده اند از حاتم احمر رحمة الله که او گفته
 طلب کردم از خلق پنج چیز و نیافتم به طلب کردم از ایشان طاعت
 و زهد نکردند به گفتیم بلکه مرایاری کمیند بران نکردند به گفتیم بلکه

باشید از من چون گفتم بگردند گفتیم بفرما منع نکنید از این منع کردن
 گفتیم بفرما بر آنچه رضای خدای تعالی نیست مخوانید و اگر نگویم
 با من عداوت نکنید بگردند ترک ایشان گرفتیم و نخواستن مشغول
 شدم و بعد آن ای برادر دینی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ^{بیان کرده} وصفیت
 کرده است از زمان غلّت را به و شرح داده است اهل اهل او را و قزو
 است بجد بودن از خلق و درین شک نیست که او دانا است
 بمصالح مایه و ناصح تر ما را از مایه پس چون زمانه خود را بدان
 وصف یابی که گفته است فرمان او بجا آر به و نصیحت او قبول کن
 و هیچ شک کن که رسول الله صلی الله علیه وسلم دانا ترین مردانست
 بدانچه صلاح تست درین زمانه توفیق و بعد زمانی سقیم خود را
 بزبان مدار که از جمله ملاک شدگان باشی و آنچه فرموده است
 آنست که عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهم گفته است
 که نزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم که ذکر گرفته کرد و فرمود
 که چون ببینید شمار دمان را که از عهد های خود و رگد شستند
 و امانت ما را خیانت کردند گفتیم حکیم دران زمان ای رسول خدا

جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ : گفت لازم گیر خانه خود را و نگاهدار زبانت
 خود را و بگیر آنچه دانی و ترک کن آنچه ندانی : و بر تو باد بکار خویش
 و ترک گرفتن کار دیگری : و در خبر دیگر آمده است که رسول الله صلی
 علیه و سلم فرموده که آن روز ماهی هج باشد : و پرسیدند
 که روز ماهی هج چه باشند : فرمود که روزگار است
 که مردم از بهشتین خود ایمن نباشند : و این مسعود رضی الله عنه
 در خبر دیگر روایت کرده است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت
 هر حارث بن عمر را که اگر عمر در از داده شوی زمانه بر تو خواهد
 رسید که بسیار باشند در آن زمان خطیبان : و اندک
 باشند علما : و بسیار باشند سایلان : و اندک باشند
 و مهندگان در آن زمان : و او گفته که عالم باشد گفتم کی باشد
 آن روز گفت آن روز که نماز نافوت کنند : و رشتوها قبول
 کنند : و دین را بمتاعی اندک از دنیا بفرروشند : و در پیش
 اسی نیکوخت از آن زمانه دور باشند : من میگویم که جمیع آنچه درین
 اخبار را روایت کرده اند یک چشم خود دیدم در زمانه خویش :

و در خبر دیگر
 روایت شده است
 که رسول الله صلی
 الله علیه و سلم
 فرموده است

عالم
 علم

پس نیکو نظر کن که ترا چه باید کرد و سلف صالح رضوان الله
 علیهم اجمع کرده اند بر دور بودن از زمانه خویش و اهل آن
 و اختیار کرده اند غلت را و بغلت امر کرده اند و درین هیچ
 شکی نیست که ایشان داناتر و بیناتر از ما بوده اند و زمانه
 بعد از ایشان بهتر نشده است بلکه تباه تر از آن شده است
 که در وقت ایشان بود یوسف بن اسباط رحمه الله گفته
 است که شنیدم از سفیان ثوری رحمه الله که میگفت
 بخدای که بخردی خدای دیگر نیست غلت حلال شد درین
 و من میگویم اگر غلت در زمانه سفیان ثوری رحمه الله
 حلال شد در زمانه ما واجب و فریضه گشت و روایت
 کرده اند از سفیان ثوری رحمه الله که نامه نوشت
 بسوی عباد خواص و بد آنکه تو در زمانه که اصحاب رسول الله
 صلی الله علیه و سلم پناه می جستند از آن زمانه که آنرا
 در یابند و ایشان را علمی بود که ما را نیست پس چگونه
 باشد حال ما که درین زمانه موجود شدیم به اندکی علم و اندکی

صبر و اندکی یاری و مان برخیز و بسیاری متباد مردمان و
 و عمر خطاب رضی الله عنه فرموده است که در غلظت راحت است
 از بهشتیان بدو سفیان بن عیینه رحمه الله گوید که سفیان
 ثوری گفت که مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان بسیار کن
 گفتم نه آن که در خبر است که معرفت با مردمان بسیار کن از آنکه
 هر مومن را شفاعتی است گفت نه بنده ام که وقتی مگر و می متوج
 رسیده است مگر از کسی که با او معرفت میداشتی گفتم
 از می پس چون بعد و فاشن خواب دیدم با لها
 گفتم مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان کمتر کن که خلاص
 یافتن از ایشان دشوار است و فضیل رحمه الله گفته است این
 زمانه ایست که زیان را نگاه باید داشت و در جای نپایان
 باید بود و دل را علاج باید کرد و آنچه بدانی باید گرفت و آنچه
 ندانی ترک باید کرد و داد و دطائی رحمه الله گفت و روزه بگیر
 در دنیا و افطار کن در آخرت و بگیر تراز مردمان همچون گنجشک
 تو از شیر و ابو عبید الله رحمه الله گفته است که هیچ حکیم را ندیدم

مگر نگه او وصیت کرد و اگر دوست داری که کسی ترا نشناسد بدانکه از تو بگوید
 خدای تعالی کار است. اما خصمت دوم که موجب اختیار عزالت شد آنست که
 مردمان باطل کنند از پندار عبادت حاصل آمده است بسبب آنچه پیش آید از
 قبل ایشان از زیاده و تنزین و هر آنکه راست گفت یحیی بن معاذ را در
 رحمه الله که دیدن مردمان بساط ریاست و زاهدان گذشته هم
 نرسیده اند از نینمیزی و بکلی ترک ملاقات و زیارت یکدیگر گرفته و
 روایت کرده اند که هر مومن حیا را در مین قربی را گفت که او مین بیا
 تا یکجا باشیم و ملاقات یکدیگر کنیم او مین گفت دعای دروغیت بهتر از
 ملاقات یکدیگر است از آنکه از نیاید و ملاقات همه را از تنزین است. و
 مسلمانان خواص را گفتند که ای برادر ما هم رفته الله آمده است چاره
 او نزدی گفت با شیطان ملاقات کردن دوست تر دارم از
 ملاقات کردن با دوسه و این سخن را از او عجب پنداشتند گفت چون
 من را بر ایمان او هم را به بنیم ریای کنم و چون شیطان را به بنیم از ریای
 بر بنیم و شیخ من با یکی از عارفان ملاقات کرد و در مجلسی نشست
 و در آخر مجلس چون دعا کردند و برخاستند شیخ من گفت نه ندارم که

چنانچه در
 شرح آمده است

مجلسی امیدوار تر از این مجلس ششم باشم. عارف گفت اما من نه
 پندارم که مجلسی خایف تر از این مجلس ششم ام. از آنکه تو احادیثی
 و علوم غریب یاد میکردی و من نیز همین میکردم پس میان ما یا اختلاف
 از این سخن شیخ منسبت بکبر نیست تا آنکه بهوش نشده و بيقاد. این است
 حال اهل بدور باضت در ملاقات یکدیگر با ایشان پس چگونه باشد
 حال اهل غیبت و بطالت بلکه حال اهل شمر و جهالت. و بد آنکه زمانه
 کلی باطل شده است و مردمان کلی تباه شده اند. بعدیکه ترا از عبادت
 باز دارند که اصلان توانی که عبادت کنی. و اگر چیزی کرده باشی بر تو
 باطل کنند پس واجب است که عزالت کنی و جدا شدن از مردمان
 و پناه طلبیدن از خداوند تعالی از تنهایی این زمانه و اهل آن
 و الله اعلم بحقیقته و رحمه الله سوال اگر گویی که چیست حکم
 عزالت و جدا شدن از هر چه و بیان کن ما را طریق عزالت گرفتن به
 از مردمان و حدیکه درین کار واجب است جواب بد آنکه
 مردمان درین کار سه دو نوع اند یکی مردیست که خلق را بدو
 حاجت نیست به بیان علمی و بیان حکمی پس این مرد را باید

که از مردمان بکلی جدا باشند و اصلاً مخالطت نکنند. بکلی و جمیع
 و یاد بر جماعت. و یاد بر عیدین. و یاد بر حج. و یاد بر مجالس علمی
 نافع و با حاجت لایبی. و خود را پنهان دارد. چنانکه
 او کسی را نشناسد. و نه کسی او را شناسد. و اگر این مرد خود را
 که بکلی از مردمان قطع کند و اصلاً در امور دین و دنیا
 اختلاط نکند. بسبب مصلحتی که در آن می بیند و ا
 نسبت او را اگر آنکه یکی از دو کار کند یا آنکه جاس
 دور ساکن شود. که بر وجه و جماعت واجب نشود
 مانند جبال و جزایر شاید که یک سبب این باشد
 عابدان را که از مردمان دور رفته اند. و در مثل
 این مواضع سکونت کرده اند و یا آنکه به حقیقت بدانند
 که مضر فی را که مخالطت مردمان بوی حاصل خواهد
 شد بسبب حضور جمیع و جماعت بیشتر است از ثوابی
 که بجمعه و جماعت حاصل خواهد شد. پس هرگاه که انتم
 بیشتر هر آینه او را روا باشد که ترک جمعه و جماعت گیرد

اگر چه این سبب
 در این مورد از آن
 سبب است که در
 کتاب مذکور است

باشد یا از ثواب

او دور که دیدم یکی از مشایخ کبار را که از اهل
 علم بود و در مسجد حرام برای جمعه و جماعت حاضر نمی شد
 هیچ مانع نداشت و من در آن وقت به استقاده
 بروی میرفتم این معنی از وی پرسیدم گفت اشخی که سبب
 مخالفت مردمان حاصل میشود بیشتر از ثوابی است که جمعه
 و جماعت حاصل میشود. میگویم حاصل کار آنست
 که آنکه عذری دارد و بر و عتاب نیست و خدا تعالی
 معافی عالم است. و بیست است. و عذر هر یکی نیکو
 میداند و طریق عدل آنست درین کار که در
 جمعه و جماعت و خیرات دیگر با مردمان
 مخالفت کند. و در غیر اینها عباد باشد.
 اما اگر خیر اهد که بر طریق دوم عمل کند بداند که
 از مردمان بکلی قطع کند و در جمعه و جماعت حاضر نشود و بسبب عذر
 می بیند پس طریق او آنست که جای و درسا کن شود که بر و مثل آن
 متوجه نشود و در طریق سوم معنی آنکه ساکن شود و در جمعه و جماعت حاضر نشود

بسبب عذری که می بیند یعنی نریزیم کاری که بسبب ملاقات
 حاصل می آید این کس محتاج است بنظر دقیق و در آن خطر
 غلط است و دو طریق اول سالم اند و الموفق بفضله و اما
 مرد و و هم که مقتدا باشد در علم که مردمان در کار دینی
 محتاج اند به بیان کردن علمی و حکمی و حق یار کردن مبتدعی
 و یا خواندن سیوی خیر یفعل یا بقول مثل این مرد را و انباشت
 که یکی از مردمان دور شود بلکه می باید که میان ایشان باشد
 و خلق خدا ی تعالی را نصیحت کند و احکام آخرت برای
 ایشان بگوید و روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و سلم
 که فرمود چون بدعتهای ظاهر شوند و عالم ساکت ماند لعنت خدا بر آن
 بر آن عالم باد و این جائی است که میان خلق باشد و اگر میان
 ایشان نباشد هم روایت کرده اند که غلظت گزینند و روایت کرده اند
 که اوستاد ابو بکر بن فورک رحمه الله قصد آن کرد که تنها باشد
 و عبادت مشغول شود در بعضی از کوه یا بگشت آوازی شنید که ای
 ابا بکر چون از جمله تجملات خدا تعالی شدی بر خلق چه راستی گان

خدای تعالی را ترک گرفت پس باز گشت و میان خلق آمد و این بود
 سبب صحبت او با خلق و دامن بن احمد را حکایت کرد از استقامت
 ابواسحاق رحمت الله که گفت عابدان جبل لبنان را که ای
 خورندگان گیاه است محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را
 در دست مبتدعان گذاشتند و اینجا خوردن گیاه مشغول
 شدیده گفتند که ماطاقت صحبت مردمان نداریم و خدا ایتحالی
 ترا قوت آن داده است بر تو واجب است که خلق را بصیحت
 کنی و بعد از آن کتاب جامع الحکلی و الخفی تصنیف کرد و در دنیا
 مثل این مرد محتاج است در صحبت خلق بکارهای دشوار
 اول صبر دراز و حلم عظیم و نظر دقیق و یاری خواستن از
 خدای تعالی و ایمان نیاورد و معنی منفرد باشد و اگر چه در ظاهر
 به شخص یا ایشان است و اگر با او سخن گویند سخن گویند و اگر
 زیارتش کنند بر اندازد هر یکی تعظیم کند و هر یکی را شکر گویند
 و اگر از وی روی گردانند و انرا غیبت شمرند و اگر در خبرها
 با ایشان یار شود و اگر در تباهی باشند مخافت شان

کند و منع نماید؛ اگر داند قبول خواهند کرد بجمیع حقوق ایشان قیام
 نماید از زیارت و ویرسیدن بیمار و واد کردن حاجتی که او را
 گویند بقدر امکان و و از ایشان پاداش نجویید و اگر قادر باشد
 ایشان را چیزی بدهد و از ایشان هیچ نستاند و اگر چه بدینند
 تا تواند نستاند و اگر او را بر نماند تحمل کند و به هیچ نوع انتقام
 نکشد و اصلا بر بخش طاهر نکند و حاجتهای خود را از ایشان
 پنهان دارد و و یا نچه تواند به آسانی و دشواری حاجات خویش
 در سر تمام کند و با اینهمه محتاج است که برای آخرت نیز ذخیره کند
 چنانچه عمر خطاب رضی الله عنه گفته است که اگر شب خشم خود را ضایع
 کرده باشم و و اگر بروز خشم رعیت ضایع کرده باشم
 پس چگونه خواب کنم میان این دو چیز و مثل این زندگانی که به
 با ایشان باشد و بدل از ایشان دور بقایت دشوار است
 و این مسعود رضی الله عنه گفته است مخالفت کن با مردمان چنانکه
 دین ترا زیانی نرسد اما من میگویم چون فتنها موج زنند و کار دین
 چنان شود که عالم را نه طلبند و در بند قانده گرفتند دین نباشند

و کار دنیا مهم باشد در چنین وقت عالم نیز معذور است که غفلت کند
 و از مردمان دور باشد و علم را دفن کند و می ترسم از آن که این
 زمانه را ذکر کردیم این زمانه باشد **وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ** این است
 حکم غفلت و دور بودن از مردمان نیکو فهم کن که غلط او غلط است
 و ضرر او بسیار و الله ولی التوفیق سوال اگر گوئی که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرموده است بر شما باد بجماعت که دست
 خدای تعالی بر جماعت است و شیطان گرگ آدمی است
 که تنهار بگیرد و گفت صلی الله علیه و سلم که شیطان با تنبهاست از
 دوتن و درست جواب اگر چه رسول الله صلی الله علیه و سلم این بلفظه
 است این هم گفته است **الرَّفَقَ بَيْنَكُمْ** یعنی لازم گیر خانه خود را و امر کرده است
 بفرات و دور بودن از مردمان و در زمانه تباه و در قول رسول
 صلی الله علیه و سلم تناقض نیست و وجه جمع میان هر دو چیز نیکویم
 اما این گفته است بر شما باد بجماعت سه احتمال دارد یکی آنکه بر شما باد
 بجماعت در دین و حکم شرع و از آنکه این امت بر ضلالت اجماع نکند
 پس خلاف کردن اجماع و حکم کردن بر خلاف آنچه جماع ائمه بران

در جماعت
 و کار دین مهم
 نباشد

اجماع کرده اند باطل است و کلامی است به انا انکه از مردمان جدا شود بر
 اصلاح دین آن مراد نیست و وجه دوم بر شما باد بجاعت یعنی جدا نشود
 از ایشان در جمعه و جماعت و مثل آن که در آن قوت دین و جمال اسلام
 است و در خشم آوردن کافران و ملحدان است و از برکات
 خالی نیست و من نیز میگویم که حق گوشه نشین آنست که با مردمان
 در جمیع خیرات شریک شود و از صحبت و مزاحمت کردن با مردمان
 در باقی کارها احتراز کند بسبب آفتی که در آن است و وجه سوم بر شما باد
 بجاعت در غیر زمانه فتنه گفته است مگر کسی که اضعیف باشد در کارین
 و اما مردی قوی صاحب بصیرت در کار دین هرگاه زمانه فتنه را دیده
 کند باید که غفلت نکند و جز در جمعه و جماعت بیرون نیاید چنانچه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم امت را حذر کردن فرموده است
 از جلوت و نجلوت امر کرده و اگر خواهد که بجای قطع کند باید که در کوچه
 و خیابانها ساکن نشود بسبب صلاح که در کار دین دیده است میگویم
 مثل این مرد هر جا که باشد خدای تعالی او را میسر گرداند که در جمعه و
 و جمیع خیرات حاضر شود تا ازین ثواب محروم نماند که در جماعت ثواب

بسیارست؛ اگر چه مردمان باطل شده اند؛ از ابد اللاحقین روایت
 کرده اند که ایشان در جمعه و جماعت حاضر می باشند و بر سر زمین
 هر جا که خواهند در ساعت بروند و زمین برای ایشان طری می کنند
 گواریا بدمر ایشانرا هر چه ظفر یافته اند بران سوال اگر گوئی که رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فرموده است که رهبران امت من کسانی اند که در سجده
 نشینند و این معنی مقتضی بیست است از جمله بودن از مردمان جواب
 بدانکه این در غیر زمانه گفته است چنانکه پیش ازین ذکر کردیم؛ و نیز
 باک نیست که در مساجد باشد باید که با مردمان مخالفت نکنند؛ بهیست
 با ایشان باشند؛ و در معنی از ایشان جدا؛ و اینست مقصود ما
 از شرح غلطی که گفتم؛ نه آنکه دور بودن بهیست و نزدیک بودن بدل
 و درین معنی ابراهیم ادبم گفته است کُنْ وَاحِدًا جَاهِدًا وَفَرْدًا ذَا النِّسْبِ
 وَفَرْدًا نَسَبًا یعنی میان مردمان باش و تنها باش؛ و با خدا بیگانه
 انس گیر و از مردمان گزینده باش سوال اگر گوئی که بساکن
 در مدارس علماء آخرت و رباط صوفیان که سالک راه آخرت
 باشند چگونه جواب بدانکه اینست طریق بزرگ دستود

درین کاره از آنکه سکونت در مثل این مواضع که گفتی جامع است
 هر دو فایده را به یکی غلت از مردمان و دوم مشارکت با ایشان
 در جمعه و جماعت و جمیع خیرات و پس همچنین کس را حاصل اینست
 که اهل غلت را باشد با ثوابی که جمیع مسلمان را حاصل می آید
 پس بودن در رباط بهترین طریق است و بنا برین اکثر
 عارفان میان مردمان بوده اند تا مردمان را از ایشان
 فسخ بود و حال ایشان مشاهده نمایند و پس بر روی ایشان
 کنند که زبان حال موثر تر از زبان مقال است سوال
 اگر گوئی که چیست حال مرید با کسانی که در مجاهده و ریاضت
 مشغول اند با ایشان مخالفت کند یا نکند جواب بدانکه اگر
 ایشان بر طریق مشایخ گذشته ثابت باشند ایشان بزرگترین
 برادران تواند در دین و دین و پیروان تواند بر عبادت
 خدا بی تعالی و اما اگر بطریق ایشان نباشند و ترک رسم
 ایشان گرفته اند نشاید مرید را که با ایشان مخالفت کند
 بلکه در کج غلت خود باشد سوال اگر گوئی که معجز اگر خواهد

که از مدرس در باط بیرون آید و در جای دیگر ساکن شود و بسبب
 آنکه صلاح خود و روان بیند شاید یا نه جواب بدانکه این مدرس
 و در باط بهتر است که آدمی را از دزدان و اهرزان نگاهدارد
 و آنکه از حصن بیرون باشد بهتر است که سواران ^{مشایخ} است که سواران
 جوق جوق میگردند بیم آن باشد که او را بر بایند و اسیر نمایند
 پس کسیکه ضعیف است بروی واجب است که حصن را لازم
 گیرد اما اگر مردی قوی صاحب بصیرت باشد که دشمن بر او قاطع
 نتواند شد بنزدیک او حصن و صحرا بر او بود اینچنین کس را
 باک نیست که در صحرا باشد و مع ذلک سکونت در حصن بهتر
 است سوال اگر گوئی که چه گوئی در زیارت برادران دینی
 و پیوستن باب ایشان در ملاقات و تذکیر جواب بدانکه
 زیارت برادران دینی از جواهر عبادت است و بسبب
 قربت خدا به تعالی است عزوجل و متضمن ثواب بسیار است
 ولیکن باید که در چنین نگاریداری بیکی آنکه بسیار زیارت کند
 و از حد نگذرد زیارت آنکه در حد است یعنی زیارت کن گاه

باز شد عبادت
 مخدوم صاحب
 و نه شد

با دوستی با تو زیاده شود و دوم آنکه حق زیارت نگاهداری و آن
 آنست که از ریاضت و زینین و لغو و غیبت و امثال این احتراز کنی
 تا خود را و این مردم را در اشم تنگنای سوال اگر گویی که چه چیز
 باعث شود بر غفلت گزیدن از مردمان و دور بودن از ایشان
 و چه چیز آسان کند بر من تنها بودن را جواب بدانکه
 آن چیز که بر تو تنها بودن آسان کند سه چیز است
 یکی آنکه در عبادت مستغرق باشی از آنکه مشغولی عبادت
 و انس با خدای تعالی آدمی را از محاطت باز دارد
 که انس گرفتن با مردمان علامت افلاس است چنانچه چون
 نفس خویش را به بینی که ملاقات مردمان میخواهد بداند آنکه
 آن سبب بیکاری اوست پس چون کسیکه عبادت
 مشغول شود چنانچه حق آنست حلاوت مناجات بسیار
 داد را با خدای تعالی و کلام و انس حاصل شود و از صحبت دیگران
 بکلی بگریزد چنانچه در خبر است که موسی صلوٰۃ الله علیہ و علیٰ آله و سلم چون از
 مناجات و شنیدن کلام خدای تعالی بازگشتی از مردمان

بگریمتی وانگشت در هر دو گوشش کردی تا سخن مردمان نشنود
 و در آن وقت سخن مردمان نزد یک او همچو آواز دراز گوش
 بودی. و بر تو باد بد آنچه شیخ من گفت است ان شاء الله
 صاحباً و ذریه الناس جانیک یعنی خدای تعالی را بیاری
 بگیر و مردمان را بیک جانب بگذارد. دوم آنکه کلی از مردمان
 طمع نداری چه هر گاه نفع از کسی توقع نداری و از مصرت او
 نه ترسی وجود و عدم او نزدیک تو برابر باشد. سوم آنکه آفتها
 که در مخالفت است نیکو در خاطر نگذاردی پس این چیز را بگو
 که لازم گیری ترا از صحبت خلق باز دارد و تنها بودن بر تو
 آسان شود و الله الموفق عما یق سوم شیطان است
 بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت بجنگ کردن با شیطان
 و قهر کردن با او و این بسبب و خصمت است و خصمت اول آنکه
 شیطان دشمنی است که در آشتی او اصلاح طمع نیست بلکه
 قانع و خورسند نشود تا ملاک نکند پس از چنین دشمنی
 بودن از غایت غفلت باشد و خصمت دوم آنکه

بر عداوت تو مخلوق شمس است شب و روز قصد تو میکنند
و تو از آن غفلت داری و علی الخصوص او را با تو کینه دیگر افتاده
است و آن آنست که تو دایم بعبادت حق مشغولی و خلق را تو را
و فعلا سومی عبادت میخوانی و این ضد کار شیطانست پس گویا
که تو هر زمان و هر ساعت او را در خشم و غضب می آری او
نیز دایم که بر عداوت و هلاکت تو بسته دارد و چگونه با چون
توئی عداوت نکند که او باد وستان خود همچون کفار و اهل صلا^ت
و اهل بدعت و بعضی احوال عداوت میکند پس با تو که قصد
آن داری که او را در خشم آری و بجای الفت او کار کنی چگونه عدا^{وت}
نکند پس اکنون او را با دیگر مردمان دشمنی عام هست و با تو ای
کوشنده عبادت و علم عداوت خاص هست و کار تو او را مهم تر^{ست}
و او را بر تو یاری دهندگان سخت ترین ایشان نفس دهبای
تست و او را اسباب و در آمدن هاست و تو از آن غافل هستی و
راست گفتی بجای معاذر حمد که شیطان فارغ و تو مشغول^{شده} و او تر ازی
و تو او را نمی بینی و او تر افراموش نمیکنند و تو او را فراموش^{شده}

پس چون حال چنین باشد از محاربه و قهر و چاره نیست
 سوال اگر گویی که کدام چیزها با شیطان محاربه کنیم و بچه
 چیزها را مقهور گردانیم جواب بدانکه اهل این کار را درین
 مسئله دو طریق است یکی آنکه بعضی علما میگویند که تدبیر در
 دفع شیطان همین استعاذه است یعنی بازداشتن خواهش
 از خدای تعالی چیزی دیگر نیست زیرا که شیطان سگی است که
 خدای تعالی بر تو مسلط کرده است. پس اگر سحراریه او مشغول
 شوی وقت خود را ضایع کنی و زحمتی دیده باشی. پس باز
 گشت بصاحب سگ اولی تا او را از تو باز دارد و دوم
 آنست که علمای دیگر میگویند که طریق در دفع شیطان مجاهده و
 استقامت است اما نزدیک من بهتر و طریق عدل آنست که جمیع کرده شود
 میان هر دو طریق به اول استعاذه کنیم از شر او چنانچه فرموده
 شده ایم و اگر بعد از استعاذه شر او به کفایت نرسد و
 او بر خود غالب بینیم ضرورت بدانیم که این ابتلاست از خداوند
 که او را بر ما مسلط کرده است تا جبر یا عدوت می و قوت مجاهده طلبا

چنانچه کاهی کافران را با مسلمانان میکند با آنکه بر کفایت شمشیر ایشان قادر است تا مگر در دنیا
 مایه جهاد ایشان بدینند پس با آنکه مایه با شیطان و قهر کردن و در سبک کردن
 اول آنکه مکاید و جیل و بدانی که چون بر مکاید و جیل و مطلع شدی بر تو چنانچه
 نتواند کرد و چنانکه در وجودی بداند که صاحب خا و بیدار است هر آینه بگریزد و دوم
 و سومند و راتفاق کنی و دل خود را بدان متعلق و مشغول نداری که شیطان
 بنمونه سکی است و چون عفو کند اگر بد و روی آری نبود و آویزد اگر احوال
 سناکت شود و سوم آنکه و ایما و ذکر حق مشغول باشی بیان و دل که بگوید
 که ذکر خدای تعالی و حب شیطان بنمونه آنکه است در جنبه یابی اوم و سوال
 اگر گوی چگونگی شناسم مکاید او را و کدام طریق است معرفت از اجواب بدانکه
 او را و سومند است که بنمونه تیر است که از ادایمانی اندازد و حقیقت آن
 زرقی روشن شود که انواع خواطر و اقسام او بدانی و یک آنکه او را حیل است
 که آن بنمونه دانی است که گسترده است و حقیقت آن وقتی روشن شود که انواع
 مکاید و اوضاع او بدانی اما اصل خواطر بدانکه خدای تعالی بر دل نبی
 فرشته مکیکل کرده است که در ایما سویی خبر بخوانند و او را علمم خوانند و
 او را الهام و در مقابل فرشته شیطان بنمونه مسطی کرده است

اینها را در
 کتاب
 الهام
 و
 فرشته
 مکیکل
 در
 کتاب
 الهام
 و
 فرشته
 مکیکل

که او را ایمان سومی شمر می‌یابند و او را دوسواست گویند و دعوت او را
 دوسو سه گویند. و شیخ من گفته است بسیار باشد که شیطان بخیر خواند و
 مقصود او در آن شمر باشد. و به بعضی خواند. و مقصود او از آن
 منع از فاضل باشد. مثل عجب و غیر آن. و جز این و داعی خدا می
 تعالی در خلقت آدمی لطیفی نیز مرکب کرده است که میل آن
 طبیعت را ایمان بشهوان و لذات است از نیک و یابد هر منط
 که باشد. پس به تحقیق و داعی سه چیز است. چون این مقصد
 دانستی بدانکه جمله خواطر که در دل بنشیند عادت میشود و او را
 بر نفس و یا بهتر آن باعث می باشد. آن همه با آنکه تحقیق
 از خدا می تعالی است. لیکن بر چهار قسم است. قسمی است
 که باری تعالی در دل بنشیند عادت میکند و اندر این
 و او را چنین خاطر گویند غصب و قسمی است که عادت
 میکند و اندر موافق طبع آدمی و اندر اهوای نفس گویند
 و قسمی است که عادت میکند و در عقب دعوت ملهم
 و اندر الهام گویند. و قسمی است که عادت میکند و در عقب

و برخی خوانند آن چهار را که نام آن است شمر از خواص آن نیز می‌باشد

دعوت شیطان. انرا او سوسه گویند. این است چهار
 قسم خواطر چون این تقسیم دانستی بدانکه خاطر یک از
 قبل خداست تعالی است ابتدا اگر گاهی بخیر باشد اگر ام
 و الزام حجت زار. و گاهی بشهر باشد اهتمام و محنت را
 و خاطر یک از قبل ملهم است نباشد. مگر بخیر زیرا که او مسلط
 نسبت مگر بجهت نصیحت و ارشاد. و خاطر سی که از قبل
 شیطان است نباشد مگر بشهر برای اضلال و اغواء
 و با باشد که بخیر باشد برای مکر و اسند راج را.
 و خاطر یک از قبل هوای نفس است بشهر باشد یا بخیر
 در آن خیر نیست. و بعضی از سلف گفته اند که
 هوای نفس نیز بخیر میخوانند. و تحت او شهر باشد
 مثل شیطان این است انواع خواطر چون این معلوم
 شد چاره نیست مگر از دانستن سه فصل دیگر که مقصود
 در آنست اول فرق کردن میان خاطر خیر و خاطر شر
 در جلد دوم فرق کردن میان خاطر شر ابتدا در شیطان

و هواء و داشتن دفع هر نوعی. سوّم فرق کردن میان
 ظاهر خیر ابتدائی و الهامی و شیطانی تا هر چهار خدای تعالی
 رسد و یا از ملهم باشد. ابتلاع کنی و هر چه از شیطان هست
 اختیاب کنی و همچنین هوای نزدیک کسی که گفته است
 که او نیز نمیخواند. فصل اول چون خواهی که ظاهر خیر از
 ظاهر شر بدانی و فرق میان این هر دو بکنی. بسکی ازین
 سه میزان وزن کن تا حقیقت کار معلوم شود. اول آنکه کاریکه در
 ظاهر تو گذشته است بر شمع عرض کن. اگر موافق آید بدانکه خیر است. و اگر
 آن باشد بر شمع یا شیبتهی بدانکه شر است. پس اگر بین میزان حال
 او روشن نشد. پس عرض کن بر اقدس ای به صلی. اگر در کردن
 آن کار اذن به صلی است خیر است و الا شر است. و اگر بدین میزان هم
 روشن نشد عرض کن نفس دیوانه پس بنگذر از آنهاست که نفس از آن
 است به نفرت هیچ. و نفرت ترس از خدای تعالی بدانکه خیر است و اگر از آنها
 که نفس به اسموی او میل است میل طبع نه میل امید ثبوت خدای تعالی
 بدانکه شر است. زیرا که نفس فانی است به بی میل و اصل غیبه نباشد و به کار بیکی

ازین سه میزان وزن کرده بر آئینه خاطر خیر از خاطر شر
 پیدا شود **فصل دوم** چون خوابی که فرق کنی میان خاطر
 شر که از هوای نفس است یا از شیطان یا از خدای تعالی
 است ابتدا پس درین نیز ازین سه نوع نظر کن و یکی آنکه
 اگر آن خاطر را بر یک حال می یابی بدانکه از خدا تعالی است
 یا از هوای نفس و اگر متردد یابی بدانکه از شیطان است
 و عارضی گفته است که مثل هوای نفس همچون نم است که بسهل
 محاربه دفع نشود و مثل شیطان همچون گرگ است هرگاه
 که از جانبی برانی از جانب دیگر براید و دوم آنکه اگر او را
 بعد از گناهی که کرده باشی بیابی بدانکه از خدای تعالی است
 از برای عقوبت و امانت مترد بشومی آن گناه و اگر این
 خاطر ابتداست و بعد از گناه نیست بدانکه از جهت شیطان است
 زیرا که شیطان در همه حال طالب اغواست و سوم آنکه
 اگر آن خاطر را هیچ وقت ندگر گفتن خدای تعالی ضعیف و کم
 نمی یابی بدانکه از هوای نفس است و اگر ندگر گفتن کم می شود

بدانکه از شیطان است زیرا که شیطان بدگر گفتن پس می خرد
 و در حالت غفلت و سوسه میکند فصل سوم
 چون خوابی که فرق کنی میان خاطر خیر که از خدای تعالی است
 و از ملک است به نظر کن درین نیز از سه وجه اول
 آنکه اگر دایما این خاطر را قوی و با جرم می یابی بدانکه
 از خدای تعالی است و اگر ترو می یابی بدانکه از ملک
 است زیرا که ملک بمنزله نصیحت کننده است که ترا نصیحت
 میکند بهر وجه که می تواند و دوم آنکه اگر آن خاطر بعد از خیر
 و طاعت است که از تو دور و جو داده است بدانکه از خدای تعالی
 است از جهت اکرام و اغراض مرترا و اگر بعد از طاعت
 نیست ابتداست بدانکه از ملک آمده است در اغلب
 احوال سوم آنکه اگر این خاطر در اصول و علمهاست باطن است
 بدانکه از خدای تعالی است و اگر در مشرّع و اعمال ظاهر است
 بدانکه از ملک است در اغلب احوال زیرا که ملک را
 بر باطن بنده و قوف نیست و اما خواطر خیر که از قبل شیطان

است برای مکر و استدراج نظر کن: اگر نفس در آن مغلی که
 در خاطر گذشته است بانشاط می یابی نه با ترس و عجلت
 می یابی نه با استیلا و به امر می یابی نه خوف و با کوری
 دل می یابی نه با بصارت عاقبت بدانکه از شیطان است
 از آن به پرهیز و اگر نفس را بر ضد آن می یابی یعنی با خوف
 نه بانشاط و به استیلا نه با عجلت و با خوف نه با امر و بصارت
 در عاقبت کار نه با کوری دل در آن بدانکه از خدای تعالی
 است یا از ملک میگویم که نشاط سبکی است در آدمی در کردن
 کار ثانی آنکه در آن طمع ثوابی دارد و به استیلا در همه جا
 ستوده است مگر در مواضع معدوده مانند نخل کردن
 دختر چوب بآلهه گرد دهن و گزاردن و ام و دفن کردن مرده
 و طعام دادن مهمان و توبه کردن از گناهان و اما خوف
 احتمال دارد که از تمام گردانید و آدا کردن باشد چنانکه حق
 است و از قبول و رد خدای تعالی باشد و اما بصارت
 عاقبت آن باشد که به بیند و نیکو یقین کند که آن رشد و خیر است

و امید آن باشد که در ثواب آخره باشد پس دانستن این
 هر فصل واجب است بر تو برای دانستن خواطر و درین
 فضول بقدر امکان نیکو نظر کن که از جمله علمها لطیف
 و اسرار شریفست و الله الموفق بفضله

و اما تفصیل مکر نامی شیطان بداند که شیطان را بانی آدم
 و رکاز عبادت هفت نوع خدع و مکر است: اول آنکه از نفس
 طاعت باز دارد و بداند اگر توفیق الله تعالی رد کند و بگوید که من
 بعبادت محتاجم زیرا که مرا از توشه آخرت چاره نیست و خضره
 مرا عبادت می باید کرد و از دنیای فانی توشه برای آخرت
 و عبادت می باید ساخت و بوجد دوم پیش آید و بتاخیر
 توشه برای آخرت و عبادت امر کند و اگر توفیق الله تعالی
 آن نیز رد کند و بگوید که اجل من بدست من نیست عمر من فانی
 یا نکند و نیز اگر در عمل امروز توقف کنم تا فردا بچشم فانی
 نه آنکه هر روزی را عمل است بوجد سوم پیش آید و بتعجیل کردن
 در عبادت امر کند و از آدای آن چنانکه حق آنست باز دارد

و بگوید که تجمل کن تا آن کار بکنی و این کار بکنی اگر توفیق
 الله تعالی آن نیز رد کند و بگوید که عمل من اندک به استغنی
 و احتیاط بهتر است از عمل بسیار با نقصان و عجلت ^{چهارم}
 پیش آید و تمام گردانیدن عمل چنانکه حق آنست برای
 دیدن مردمان امر کند تا در ریا افکند پس اگر توفیق
 الله تعالی رد کند و بگوید که دیدن مردمان مرا چه کار آید
 دیدن خدای تعالی مرا کافی و بسنده است بوجه پنجم
 و در عجب اندازد و بگوید که امروز هیچ تو بنده مخلص کیست
 زهی علم و زهی بیداری تو! اگر توفیق الله تعالی آن نیز رد
 و بگوید منت خدای تعالی راست که مرا همچنین گردانیده
 اگر توفیق او نبود می مرا و عمل مرا چه قدر بودی بوجه ششم
 پیش آید و این از آنهاست که برین هیچکس مطلع نشود
 مگر عالمان دانا که بیدار باشند و آن آنست که در ستر
 عبادت را نیکو داد کن که خدای تعالی البته حال ترا بر خلق
 ظاهر خواهد کرد و مقصودش ازین نوعی باشد از ریاضی

اگر توفیق الهی تعالی آن نبرد کند و بگوید ای ملعون تبا این
 زمان از وجه افساد عبادت پیش آید به اکنون بوجه
 اصلاح پیش آید تا فاسد و تباه کنی به مرا با طهارت
 عبادت چه کار من بنده ام مرا طاعت می باید کرد به اگر خدا
 خواهد اظهار کند به و اگر نخواهد مخفی دارد و نیز بدست خلق است
 تا امر از عبادت حاصل یابد به بوجه هفتم یکباره پیش آید
 و بگوید که ترا به عمل اصلا احتیاج نیست زیرا که اگر ترا سعید
 و نیکبخت آفریده اند ترک عمل زیان نخواهد کرد و اگر شقی و
 بدبخت آفریده اند به هر عملی که خواهی کرد سود نخواهد داشت
 اگر خدای تعالی عصمت کند و توفیق دهد بگوید ای ملعون من
 بنده ام و بر بنده فرمان برداری پروردگار واجب است
 او دانند هر حکمی که سعادت یا شقاوت کرده است مرا به آن
 چه کار به و نیز من بهر غلط بعمل محتاجم به اگر نیک بنجم محتاجم نریام
 ثواب به و اگر نعوذ با اله من بهایم به بنجم هم محتاجم به بنابر آنکه باری
 خود را ملامت نکنم که این بدبختی از جهت من شد و نیز اگر در التماس

در روم و فرمان بر دار بوده باشم بهتر از آنکه
در آتش روم و عاصی باشم یا آنکه میدانم که خدای تعالی هیچکس را
بر طاعت عقوبت نکند بلکه به ثواب وعده کرده است
و وعده او جل جلاله خلاف شدن نیست و الله الموفق

عاقبت چهارم و آن نفس است

بعد از این بر تو بادای طالب عبادت بخدر کردن ازین
نفس فرمائید به تباهی که اوست بدترین و تبه‌ترین
دشمنان و بلای اوست صعب‌ترین بلا یا و هلاک

او دشوار ترست و ددای او شکل تریه و این بسبب

دو چیز است: سبب اول آنکه دشمنی است درونی

و هرگاه که دزد از خانه باشد دفع او دشوار باشد سبب

دوم آنکه دشمنی است محبوب یا آدمی از عیب محبوب

خود کورست به هر چه از نفس خود تباہ بیند نیکو پسندارد

پس هرگاه که چنین باشد دیر نکشد که آدمی را نفس مضحیت

و هلاکت افکند و او از آن بی خبر باشد مگر آنکه خدای تعالی

ف
نفس دشمنی است درونی
چنانچه عیب را بدید و نیکو
نیز که سبب اول است
دو سبب می‌بینی و چون در عیب
نزد اندیشی این سبب را
نفس است

اور ایاری دید بفضل و رحمت خود پس تامل کن در یک
 نکته متفحصه و آن آنست که چون نیکو نگری بیابی این نفس مارچه را
 اصل جمله فتنه و فتنه و خوارسی و دلاکت و معاصی و وقت
 که خلق را پیش آمده است و خواهد آمد از اول آفرینش تا روز
 قیامت باعث بران جمله همین نفس شوم را بیابی هر که در بلا
 افتاده است یا بسبب نفس افتاده است تنهایی بموت و مشقت
 نفس با شیطان که اول معصیت خدای تعالی را از ابلیس بود
 و سبب آن بعد حکم سابق هوا و نفس بود که کبر و حسد او را
 بعد از عبادت بتداد نیر از سال در دریای ضلالت انداخت
 چنانکه ابد الا با غرق بماند و انچه دنیای بود و نه شیطان و نه
 خلق ملک نفس بود که کبر و حسد پیش کرد با او انچه کرد و بعد
 از ان گناه مهتر آدم علیه السلام بود که شهوت نفس و حرص
 بر بقای حیات او را در ان بلا انداخت تا بقول ابلیس مغرور
 شد و بغرور شیطان و شهوت نفس از جور خدای تعالی
 و فر دوس اعلی به این دنیای حقیرست و فانیه افتاد و دیدند

فرزندان او از آن روز تا آنچه دیدند تا ابد الابد خواهند دید و بعد از آن
 حکایت نابیل و قابیل یا دکن که سبب معصیت در ایشان شد
 و نخل بود بعد از آن حدیث ماروت و ماروت که سبب معصیت
 ایشان شهوت بود پس همچنین می آید تا روز قیامت
 نیامی در خلق فتنه و ضلالت و فضیحت و معصیت مگر از نفس
 و هوای او و الا خلق در خیر و سلامت بوده اند پس
 چون دشمنی بدین طریق باشد واجبست عاقلان را که تمام
 در کار او کنند سوال اگر گوی که چیست حیل دفع کردن این
 چنین دشمن و چیست تدبیر کار او **جواب** بدانکه بالا گفتیم
 که کار نفس دشوار ترست از آنکه بیک بار قهر کردن او ممکن
 نیست چنانکه دشمنان دیگر راست از آنکه مرکب و الت است
 و ابطال کردن او نیز بیکبار نتوان کرد بسبب مضرتی که داشت
 پس تو محتاج بطرفی میان دو طریق که به پروری و تقویت
 او را بقدر آنکه فعل خیر را احتمال کند و ضعیف کنی و حسرت کنی
 او را بر حدیکه از زمان تو نگردد و پس تو در علاج کردن

نفس محتاجی بنظری دقیق و ظریفی دستوار بود ذکر کردیم که طریقی
 او آتست که نفس را لگام کنی لگام تقوی نامبرد و فائده که ترا
 بقص حاصل آید سوال اگر گوئی که این دایه ایست بی فرمان
 او را چگونه لگام کنند و چست جلد در آن که او را لگام توان
 کرد جواب بدانکه راست میگوئی و جلد در و آنست
 که اول او را نرم کنی تا لگام توانی کرد عالمان این کار گفته اند
 که نرم کردن نفس سه چیز است یکی آنکه شهواتها و لذتها را
 بجای باز داری که دایه سرکش چون علف نیابد نرم نشود و دوم
 برو بار گران از عبادت نبهی که در اندک گوش را چون بار بسیار
 کنند نرم نشود خاصه که علفش نیز کم کنند سوم آنکه یاری از
 خدای تعالی خواهی و پیش او نبالی تا ترایاری کند و الا از نرم
 او خلاص نیست شنیده که مهتر یوسف علیه السلام چه گفت
 إِنَّ النَّفْسَ كَمَا سَرَّ بِاللُّسُوخِ إِلَّا مَا سَرَّ حِمِّ سَرَّحِي
 یعنی نفس فرمانیده است به بدی مگر آنکه خدای تعالی رحمت کند
 چون برین سه چیز مواظبت نمائی نفس بی فرمان

بیان
تقصی

خسروان بردار تو گردیده و در بحالت تعجب کن و بهر گام تقوی
الگامش کن و از شر او ایمن شو سوال اگر گوئی
بیان کن ما را که تقوی چیست تا انرا بدانیم جواب بدانکه
تقوی نجیست غیر اگر بران ظفر یافتی خیر کثیر و زرق کریم بد
و فوز عظیم و غنیمت جسیم و ملک عظیم یافتی بد تو گویی خیر کار
دنیا و آخرت جمع کرده اند و در زیر این یک خصلت نهاده
اند بد که ناشی تقوی است به و تامل کن در قرآن مجید که چند جا
ذکرش کرده اند بد و چندین خیر و ثواب بدان معلق کرده اند
و چندین سعادت بدان اضافه کرده اند و من از انچه دوازده
بر تو می شمارم یکی مدح و ثناء قوله تعالی **وَإِنْ تَصِدُّوا**
وَتَقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ای اگر صبر کنید و تقوی
کنید پس بدرستی که آن از عزم کارهاست یعنی از جمله
کارهاست که عزم کردن بران واجب است دوم حفظ
و نگاهداشت از دشمنان قوله تعالی **وَإِنْ تَصِدُّوا**
وَتَقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا یعنی اگر صبر کنید

و تقوی کنید زیان نکنید شمار را مگر ایشان هیچ ستودم باری
 کردن قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ
 هُمْ مُحْسِنُونَ یعنی خداوند تعالی با کسانی است که تقوی کنند
 و با کسانی است که نیکوکار باشند چهارم تجات از سختی
 و زرق از حلال قوله تعالى وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ
 لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی هر که
 تقوی کند خدای تعالی او را از جمله دشواریها بیرون شدن
 بخشد و روزی دهد او را از آنجا که نداند بیخیم اصلاح
 عمل قوله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ
 قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ یعنی ای کسانی که
 ایمان آورده آید تقوی کنید و سخن راست گوئید تا خدای
 عملهای شما را اصلاح کند ششم آمرزیدن گناهان قوله
 تعالى يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ربی تقوی کنید تا بیامرزد شما را
 گناهان شما بگفتم محبت خدای تعالی قوله تعالى إِنَّ
 اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ یعنی خداوند تعالی دوست دارد متقیان را

ششم قبول طاعت قولها تعالی اَتَمَّا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنْ
 الْمُتَّقِينَ یعنی قبول نکند خدای تعالی طاعت را مگر از متقیان
 نهم بزرگ داشتن قول تعالی اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَى
 یعنی بزرگترین شما نزد یک خدا تعالی متقی ترین شماست
 دهم بشارت وقت مردن قوله تعالی الَّذِي آمَنُوا وَكَانُوا
 يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ
 یعنی کسانی که ایمان آورده اند و تقوی کرده اند مرا بشارت
 بشارت در حیات دنیا و در آخرت باز دهم نجات از آتش
 قوله تعالی تَوْبَتِي الَّذِينَ اتَّقَوْا یعنی همه را در دوزخ در آوریم
 و متقیان را خلاص دهیم و دوازدهم خلود در بهشت قوله
 تعالی اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ یعنی بهشت مهیا کرده شد برای
 متقیان اینست همه خیر و سعادت در هر دو سهرای که در زیر
 این تقوی نهاده اند پس فراموش مکن نصیب خود را از تقوی
 و بدانکه اصل در کار عبادت سه چیزست یکی توفیق و تائید
 و آن متقیان راست چنانکه گفت اِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ یعنی خدا

با متقیان است دوم اصلاح عمل و اتمام تقصیر و ان نیز متقیان
 راست چنانکه گفت یُصِلُّ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ یعنی اصلاح کند اعمال شما را
 اگر تقوی کنید به سوم قبول عمل و ان نیز متقیان راست چنانکه گفت
 إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی قبول کند خدای تعالی عمل
 مگر از متقیان به و مدار عبادت برین سه خیرست از آنکه اول
 توفیق باید تا عمل کند بعد از ان اصلاح تقصیر تا تمام شود
 بعد از ان قبول چون تمام گردد و برای این سه خیرست
 تضرع و سوال جمله عابدان نه بینی که میگویند رَبَّنَا وَتَقَنَّا
 لِحَاطَاتِكَ وَتَمِّمْ تَقْصِيرَنَا وَتَقَبَّلْ مِنَّا ای پروردگار
 ما توفیق ده ما را اطاعت خود و تمام کردن تقصیر ما و قبول کن
 از ما عمل ما را و اینهمه را خدای تعالی بتقوی وعده کرده است
 و متقیان را اینهمه که است فرموده خواهند یا خواهند پس
 بر تو باد اگر طالب عبادتی به بلکه اگر طالب سعادت دنیا و
 بهستی به و تامل کن این یک اصل را و آن آنست که همه
 شود در عبادت زحمت دیدی و مجاهده کردی تا حاصل نشد

آنچه مطلوب تو بود نه آنکه کار در آنست که قبول افتد و بگویند
 که خدای تعالی گفته است **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**
 پس اصل این کار بتقوی بازگشته و ازین است که عایشه
 گفت رضی الله تعالی عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 را هیچ چیز از دنیا خوش نیامدی چنانکه متقی بود و قنوه رضی الله
 عنه گفته که در تورات است ای فرزندان آدم تقوی کن و هر که
 خواهی نجات و گفته اند که عامر بن قیس شبانروزی هزار
 رکعت نماز میکردی چون در بستر آمدی نفس را گفتی
 ای جای همه بدبها بخدای که هیچ چشم زدنی از تو را صنی
 نشده ام چون بتقوی سر در نیاری و وقت مردن
 بگیرمیت گفتند چه چیز ترا گریانید گفت سخن خدای تعالی
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ و تامل کن یک نکته دیگر و این
 اصل جمله اصداهاست و آن آنست که یکی از صلحا مرثیه خود را
 گفت که مرا وصیتی کن شیخ گفت وصیت میکنم ترا بوحشی که بر تو
 عالمیان بدان وصیت کرده است و گفته و گفته و وصیت

الَّذِينَ آمَنُوا بِالْكِتَابِ وَقَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَمَلُ

وصیت کردیم کسانی را که پیش از شما کتاب داده شده اند

و شما را که تقوی کنید؛ میگویم نه آنکه خدای تعالی دانا ترست

بصلاح بنده از همه کس؛ نه آنکه او نصیحت کننده ترست بنده را

نه آنکه او مشفق ترست بنده را از همه کس؛ پس اگر در عالم

خصلتی بودی صالح تر مر بنده را و جامع تر خیرات را؛

و معظم تر در ثواب و بزرگ تر در عبادت و پیر آورنده تر شدی

از این خصلت که آن تقوی است خدای تعالی بندگان را

بدان امر فرمودی؛ و بدان وصیت کردی پس هرگاه پیشین

دو پنین از بدین یک خصلت وصیت کرد و هم باین بنده کرد

و دانستی که این خصلت جامعست خبر دنیا و آخرت را کافی

است جمیع جهات را و رساننده است بنده را به بلندترین

درجات در عبادت؛ و اصلیست که بران مرید نیست و سبب

کسی را که منظر دقیق دران بنگردد و بران عمل نماید و الله الموفق

سوال اگر گوئی هرگاه معلوم شد که این خصلت این چنین

بزرگ است حاجت بمعرفت او سخت تر پس چاره نیست
 اکنون غیر از آن که تفصیل تقوی بگوئی جواب بد آنکه
 همچنین است که تو میگوئی واجب است که او را بزرگ دارند
 و در طلب او جهد و جهد نمایند که بدان احتیاج کلی است لیکن
 میدانی که هر چه بزرگ و غریر باشد در حاصل کردن آن نیز
 زحمت و رنج بسیار باشد و همتی عالی باید تا بدست آید پس
 چنانچه این خصلت خصلتی بزرگ است و غریر است مجاهده کردن
 در طلب او و قیام نمودن در حق او نیز دشوار است که عظمت
 بر اندازد محنت باشد و لذت بر حسب مونس خدای تعالی
 سَیْفَرِ یَا دِیْنَ جَاهِلُ وَا فِیْنَا لَمْ یَدِیْنِمْ سَبَلُنَا یعنی هر که
 در راه ما مجاهده کند او را راه خود بنمایم پس بشنو و بیدار شو
 و فهم کن این خصلت را بعد از آن چیست ثو تا بران عمل کنی
 و از خدای تعالی یاری خواه که کار در عمل کردن است و الله الموفق
 میگویم گوشتدار بد آنکه اول تقوی و در قول مشایخ مایاک کردن
 دل است از گناهی که مثل آن گناه از تو دور وجود نیاید است

اما حاصل شود سرتر از به قوت غم بر ترک آن و حجابی میان تو و میان
 گناهان و تقوی را در هر سه چیز اطلاق کرده اند یکی ترس است
 خدای عز و جل قال الله تعالی وَاَيُّهَا النَّفْسُ الْمَرْضِيَّةُ
 از من دویم بمعنی طاعت و عبادت قال الله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ابن عباس رضی الله تعالی عنهما گفته
 که ای مومنان فرمان برداری کنید خدای را عز و جل چنانکه
 حق آنست به سوم بمعنی پاک کردن دل است از گناهان و این است
 حقیقی تقوی نه آن دو نبینی که خدای تعالی گفته وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ
 وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ
 یعنی هر که فرمان برداری کند خدای را و رسول او را و ترسد از او
 تعالی و تقوی کند او از جمله استگاران است به طاعت و خوف را
 ذکر کرد پس از آن تقوی را ذکر کرد و پس معلوم شد که
 تقوی چیز است سواي طاعت و خوف و آن پاک کردن دل است
 چنانکه گفتیم و مشایخ گفته اند که منازل تقوی است تقوی از سر
 به تقوی ابتدعت به و تقوی از معاصی فرعی به و این هر سه

خدای تعالی در یک آیت ذکر کرده است قوله تعالی لَئِنْ آمَنُوا
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَتُحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ إِذَا مَنَّ اللَّهُ
 عَلَيْهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ لَا يَمُنُونَ فَعَمَلُهُمْ كَسُومٍ يَصْلِي
 أَعْيُنًا وَمَا لَهُمْ فِيهَا حِشَابٌ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ
 تُنْتَهَوْنَ عَنْهُ وَإِن يُكَذِّبُوكُمْ فَلَا تَكُونُوا بِهِ
 حُكَّامًا وَمَا بَدَأْتُمْ بِهِ فَلَا يَكُونُ عَلَيْكُمْ بِهِ
 حِشَابٌ بَلْ كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ تُنْتَهَوْنَ
 عَنْهُ وَإِن يُكَذِّبُوكُمْ فَلَا تَكُونُوا بِهِ حُكَّامًا
 وَمَا بَدَأْتُمْ بِهِ فَلَا يَكُونُ عَلَيْكُمْ بِهِ حِشَابٌ
 بَلْ كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ تُنْتَهَوْنَ
 عَنْهُ وَإِن يُكَذِّبُوكُمْ فَلَا تَكُونُوا بِهِ حُكَّامًا
 وَمَا بَدَأْتُمْ بِهِ فَلَا يَكُونُ عَلَيْكُمْ بِهِ حِشَابٌ
 بَلْ كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

استقامت بر طاعت این است آنچه علما در بیان معنی تقوی
گفته اند و میگویم که تقوی را بمعنی اجتناب کردن از فضول
حلال نیز می یابیم چنانچه در خبر مشهور است از پیغمبر صلی الله علیه
و سلم متقیان را که متقی گویند بسبب آنکه ترک بگیرند چیز را که
در و باکی نیست از خوف آنکه بیفتند در چیزیکه در آن باکی است
پس چنان دوست میدارم که جمع کنم میان آنچه علما گفته اند
و میان آنچه در خبر است تا حدی باشد جامع و معنی باشد
بالغ پس میگویم تقوی پرهیز کردن است از هر چیزیکه می ترسی
از مضرت آن در دین خویش یا نه بینی که رنجی پرهیز کننده را
گویند که متقی است چون از هر چیزیکه او را زیان دارد پرهیز کند
از طعام و شراب و میوه و غیر آن پس آنچه از مضرات آن
می ترسی در دین دو قسم است یکی محض حرام و معصیت
دوم فضول حلال از آنکه مشغولی بفضول حلال آدمی را
بجرام و محض عصیان می کشد پس هر که خواهد که از مضرت
دین ایمن باشد ازین خطر پرهیز کند و از فضول حلال

خود را باز دارد پس تقوی مانع و جامع بر همه ترک و مست
 از هر چیزیکه در کار دین زیان دارد و آن معصیت است
 و فضول حلال این است تفصیل تقوی؛ و بدانکه تقوی از
 حرام فرض است بترک آن عذاب لازم آید؛ و تقوی از
 فضول حلال کارشگرف است بترک آن جس و حساب عیب
 کردن لازم گردد؛ و هر که از حرام تقوی کند در درجه
 فرود است از تقوی؛ و هر که از فضول حلال تقوی کند او در
 درجه بلند باشد از تقوی؛ و هر گاه که بنده جمع کند میان هر دو
 یعنی از معصیت و فضول برد و تقوی کند؛ او تقوی بر سبیل
 کمال کرده باشد؛ و چنانکه حق آنست بجا آورده؛ این است معنی
 تقوی و بیان آن نیکو فهم کن این را سوال اگر گوی که اکنون
 بیان کن که این معنی را چگونه بعمل آرم در نفس و چگونه لگام کنم
 او را ب لگام تقوی بدین معنی که تفصیل آن گفتی و تقوی نام کردی
 جواب بدانکه تفصیل آن در نفس این است که بقوت تمام
 قیام کنی؛ و نفس را از همه معصیتها باز داری و از فضولها

به پریشانی چون این کردی در چشم و گوش و زبان و دل
 و شکم و فرج و جمیع اعضا تقوی کردی و نفس را به لگام
 تقوی نگام شد اما آنچه چاره نیست ترا از دانستن آن نیست
 که میگویم هر که خواهد که تقوی کند این پنج عضو را که اصل است
 نگاهد و آن چشم و گوش و زبان و دل و شکم است
 پس نگاهد از این هر پنج را از چیزیکه می ترسی از زبان آن
 در کار دین از محصیت و حرام و فضول حلام به چون این
 چنین صیانتی حاصل شد امید است که جمیع اعضا مصون ماند
 و به تقوی جامع به جمیع بدان قیام نموده باشد پس در اینجا
 حاجت افتاد که پنج فصل در بیان این پنج عضو و تفصیل
 آنچه در هر یکی حرام است و فضول است بگویم بقدر آنکه لایق
 این کتاب باشد فصل اول در چشم بر تو باد به نگاهد از
 چشم که اوست سبب افتها و فتنها و نظر کن در کار
 چشم درین سه اصل کافی اصل اول خدای تعالی
 فرمود قُلْ لِلَّهِ مَنِّینَ یَعْصُوا أَمْرَهُمْ وَحِیْفُضُوا

قَسْرُ جَهَنَّمَ ذَٰلِكَ لَكُمُ الْغَيْمُ إِنَّ اللَّهَ حَبِيرٌ مَّا صَنَعُوا
 یعنی گوهر مومستان را تا چشمها فرو خوابانند و فرجها بگشایند
 که آن پاک کننده ترست ایشانرا و خدا ای تعالی میداند آنچه
 میکنند بدانکه من تامل کردم درین آیت با خردگی آیت
 سه معنی نیز برگ یافته ام ادب کردن و بیدار کردن و بیدار کردن
 اما ادب فرمان برداری کردن مولی است و الابی ادب باشد
 و بی ادب ساز مجلس بیرون کننده و لائق آن نباشد که در
 حضرت بایستد بنیکو فهم کن این نکته را و تامل کن که در نسبت
 و آبا بیدار کردن و آنکه گفته است آن پاک کننده ترست
 ایشانرا یعنی پاک کننده ترست دلها می ایشان را و این
 از آن است که چون چشم نه بندی و هر طرفی که خواهی بینی
 خالی نیست که چشم تو بر حرامی افتد و اگر عداوتی خود گناه
 بگیرد باشد و بسا باشد که دل تو بدان متعلق گردد و بدان
 بداد شوی و اگر بر مبایستی افتد بسا باشد که دل تو بدان
 مشغول شود و وسوسه یاور خاطر آید و شاید که بدان ترسی

و پریشان دل بانی و از غیر منقطع شوی و اگر چشم به بندگی
 این همه پلانا اسوده بانی و درین محض حضرت عیسی صلوٰۃ اللہ
 علی نبینا و علیہ وسلم گفته است: به پرہیز از نظر کہ شہوت را در دل
 میکارد و صاحب نظر را ہمین فتنہ بسندہ است: و الذنون
 رحمتہ اللہ علیہ گفته است چشم بتن آرزو دارانکو حجابی است
 پس اکنون ہر گاہ کہ چشم را فرو خواہی بانی: و از نظر کردن
 بسوی مالا یعنی نگاہ اری فارغ دل و اسودہ از جملہ وسوسہ ہا
 باشی: و اما تہدید آنکہ گفته است خدای تعالی بیداند آنچه
 ایشان میکنند: و بسندہ است این سخن برای پرہیزیدن
 از گناہان مکرسی را کہ از ایستادن پیش خدای تعالی تہر
 این بودیک اصل از کتاب خدای تعالی اصل دوم آنکہ رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم گفته است کہ نظر کردن بسوی محاسن زن
 تیرست زہر آلودہ از تیرنای شیطان: بہر کہ ترک کنند ان
 خدای تعالی او را ذائقہ عبادت بچشاند کہ بدان خوش شود
 و یافتن حلاوت عبادت و لذت مناجات کارست بس غلبہ

و این صحیح است و همچنین است که رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفته است: و بدانند کسی که از موده است که بازداشتن
نظر از مالا یعنی سبب یافتن لذت عبادت و عبادت دل
و صفای اوست؛ اصل سوم آنست که نظر کند در هر عضوی
از اعضای خویش؛ که هر یک را برای چه آفریده اند برای
آن چیز نگاه دارد؛ که پای برای رفتن در باغها و قصرها
بهشت آفریده اند و دست برای گرفتن قبح شراب
و بر گرفتن سیوهای بهشت آفریده اند و همچنین جمیع اعضا
و همچنین چشم برای نظر کردن سوی پروردگار جهانیان
آفریده اند و در هر دو سر اے پیچ کرامتی بزرگتر ازین
نیست پس واجب است نگاه داشتن چشم برای اینچنین
کرامتی این است سه اصل چون در و نیکو تامل کنی بسنده
باشد برای نگاه داشتن چشم **فصل دوم در گوش**
بر تو باد به نگاه داشتن گوش از خشن و فضول؛ و این سبب
دو چیز است یکی آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم

که شنونده شریک است با گوینده دوم آنکه شنیدن دل
 خطر را بر انگیزد و سوسه نا افکند و از اینجا در دل و من خواب
 پیدا شود و چنانکه برای عبادت چیزی در دل باقی نماند
 و بدانکه سخنی که در دل از گوش نمی افتد بمنزله طعام است
 که در شکم افتد که بعضی از آن مضرت و بعضی نافع و بعضی
 غذاست و بعضی زهر است و بقای سخن در دل مضرت است
 از طعام و در شکم که طعام از معده بخواب و غیر آن نماند
 و باینکه اثر سخن در دل مدتی بماند بلکه همه عمر بماند
 پس چیزی ازین تباه تر چه باشد که همیشه او را در دل
 و بلا میدارد و بسبب آن در دل و سوسه نا افکند
 و خطر آن باشد که او را در بلای افکند و اگر گوش شنید
 بالا یعنی نگذارد و ازین همه بلا نا ایمن باشد و الله الموفق
فصل سوم در زبان بر تو باد به نگارداشتن زبان
 و ضبط او و وقید او که او سخت ترین اعضاست در بدن
 و فدا او بسیار است پرفیان بن عبد الله رضی الله عنه

گفته است که گفتیم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چه چیز است
 آنچه پیشتر بر من از ان می ترسی؟ رسول الله صلی الله علیه
 وسلم زبان خود را گرفت و گفت این است؛ و پرسش
 ابن عبید الله رضی الله عنه گفته است که نفس من در گمراهی
 به بصره روزه تواند داشت؛ و ترک یک کلمه بالا یعنی نتواند
 کرد؛ پس هرگاه که نفس در آن چنین باشد بر تو باد بخت
 زبان بابر گونه جد و جهد که دانی و نظر کن درین پنج اصل اول
 آنکه ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده است که آدمی
 چون به صبح برخیزد؛ جمیع اعضا زبان را گویند که ترا بگویند
 بخدا ای تعالی میدهمیم؛ و از تو میخواهیم که راست باشی؛
 که چون تو راست شدی ما همه راست شدیم؛ و اگر تو
 شدی ما همه گم شدیم یعنی سخن گفتن در جمیع اعضا آدمی
 اثر میکند به توفیق و خذلان و مویدا یعنی است قول مالک
 بن دینار رحمه الله علیه که گفت چون در دل سختی بینی
 و در تن سستی بینی و در زرق حرمانی بینی بدانکه کلمه مالا یعنی

گفته اصل دوم در گناه اشتن زبان گناه اشتن
 وقت است از آنکه بیشتر چیزیکه آدمی بخرد که خدا تعالی
 بر زبان میراند لغو است که وقت بدان ضائع میشود
 حسان بن سنان رضی الله عنه بر غزوه فوکه بنا کرده
 بگذشت گفت که این غزوه که بنا کرده است بنفس خود
 بازگشت و گفت که ای نفس مغرور چه می پرستی
 از چیزیکه تو اجمار نیاید بروزه یکاله او را عقوبت
 کردی می گویم خوشوقت کسانی که در دین این چنین استقامت
 داشتند و دوا بر غافلان که عنان نفس است
 گدازشته اند تا هر طرف که میخواهد می رود و برده اصل سوم
 در گناه اشتن زبان گناه اشتن عمل صالح است
 از آنکه هر که زبان گناه دارد و سخن بسیار گوید لامحال
 در غیبت مردمان افتد چنانکه گفته اند هر که سخن بسیار گوید
 خطا بسیار گوید و غیبت صاعقه ایست ببلایک و تباها کننده
 جمیع طاعات را چنانکه گفته اند مثل کسی که مردمان را

غیبت کند بکسی ماند که او بنحیق بگیرد و نیکی های خود را بجانب
 مشرق و غرب و بین و شمال می اندازد و پروایت کرده اند
 که ابو سعید را گفتند که فلان ترا غیبت کرده او طبعی پراز خرمای
 فرستاد و گفت که شنیده ام هنیکیهای خود را بمن بدیده
 فرستادی بیجهت مکافات آن این را بر تو فرستادم به
 و در مجلس ابن مبارک سخن در غیبت افتاد گفت اگر من
 کسی را غیبت کنم باری مادر و پدر خود را کنم چرا که او اولی
 تر است که نیکی من بستاند و گفته اند که حاتم اصم را شبی قیام
 شب فوت شد زن او تعزیتش کرد حاتم گفت طایفه شب
 قیام کرده چون بصبح برخاستند مرا غیبت کرده اند
 آن نماز ایشان روز قیامت در میران من خواهد بود
 اصل چهارم آنکه سفیان گفته است پسختی مگو زبان که
 بشکند دندان بود دیگری گفته است که زبان خود را کشاده
 مکن تا کار بر تو شک نگرداند و در مثل میگویند بسیار کجاست
 خود را بگوید مرا بگذارد اصل پنجم آنکه یاد کن آفات آخرت

و خورانی آن بود در عاقبت و بشنود در آن یک نکته و آن آنست
 که نزد و حال خالی نیست سخنی که خواهی گفت حرام است یا فضول
 حلال اگر حرام است در آن عذابی است که طاقت آن نداری
 و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است که در شب معراج
 طایفه را دیدم که در دوزخ مردار میخورند؛ گفتم ای انبی
 جبرئیل ایشان کیانند گفت ایشان کسانی اند که گوشتها
 مردمان میخورند یعنی غیبت میکردند و آن سخن اگر مباح است
 در آن چهار آفت است؛ یکی آنکه گراما کاتبین را مشغول کرد
 بچیزیکه در آن فائده نیست و واجب است آدمی را که اگر گرام
 کاتبین شرم دارد و ایشانرا نرنجاند؛ دوم آنکه سخن بسیار
 گفتن همچون املاکردن نامه است بسوی خدای تعالی از لغو
 و نهزل؛ سپس به پرهیز و بندیش که چه میکنی؛ و یکی از بزرگان
 مردی را دید که بخش میگفت گفتا که ای فلان نمی اندیشی
 که بسوی خدای تعالی چه نامه می نویسی متبرس و حذر کن
 که فردا اندامت و حسرت کشتی؛ سوم آنکه هر چه میگوید و قضا

پیش بادشاه چهار محضور جمله عالم بخوانند: چهارم آنکه ملک
و عیب کردن باشد در قیامت به که چرا گفتی: و از پروردگار
خود شرم نداشتی و حجتیابی او بریده شوند پس او را بزرگ
بینند از ندهنده است این اصل نامر کسی را که درین
نیکو تا مسل کنند و الله الموفق

مصلح چهارم در دل

بر تو باد به نگاهد اشتن دل و اصلاح کردن او که کار
نگاهد اشتن او دشوار تر است از نگاهد اشتن اعضا
دیگر و خطر او بزرگ تر و بیشتر و طریق نگاهد اشتن او
باریک تر و صعب تر است: و یاد کن درین کار پنج اصل
کافی اصل اول قول خدای تعالی که گفت **يَعْلَمُ خَائِنَةَ**
الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ یعنی میداند خائنه چشمها
و آنچه پنهان دارند سینه ها و دیگر آنکه گفت **وَاللَّهُ يَعْلَمُ**
مَا تُقْلِقُونَ بگو یعنی خدای تعالی میداند آنچه در دلهاست
و دیگر آنکه گفت **إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ** و بدستی

و انما ترست بچیزیکه در سینهاست به بین که چند جا در قرآن
 ذکرش کرده و باز تکرار بیان نموده و سبده است برای
 پرست کردن تو نظر به علم و اطلاع خدای تعالی به از آنکه معالیه
 با او است و او اعلام غیوب است و معالیه با اعلام الغیوب
 امر خطیر است پس نیکو تامل کن و در کار خود بیندیش
 که از دل تو چیز است که می بیند و چه احوال است که میدانند
 به اصل دوم آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است
 که خدای تعالی نظر نکند بسوی صورتها و عملها و شمای
 ولیکن نظر کند بسوی دلها و میثهای شما پس چون
 نظرگاه پروردگار دل است عجب است از کسی که روی
 و تن را بشوید و از بلند بیاباک دارد که نظرگاه خلق است
 و بیاراید آنچه می تواند بنا مخلوقی بر عیسی مطلع نشود و
 ندارد و دل را که نظرگاه پروردگار است از حرص و هوا
 پلید بگذارد و بی پاک کردن و آراستن او نه پرداند و
 که خدای تعالی بر تپایی ما و معیوبی او مطلع شود و اگر بر کسی

تنهایی از ان خلق مطلع شوند همه برار شوند و از میان خود
 برانند اصل سوم آنکه دل پادشاه است و جمیع اعضا تابع
 اوست چون پادشاه نیکو باشد رعیت نیز نیکو باشد چنانکه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت که در تن بنی آدم گوشت
 پاره ایست اگر آن نیکو شود همه تن نیکو شود و اگر آن بد شود
 همه تن بد شود و آن گوشت پاره دل است پس چون صلاح همه
 اعضا در صلاحیت دل است واجب است که با صلاح آن عهد کنند
 اصل چهارم آنکه دل خزینه ایست ^{و می داند} جوهر نفیس را که اول آن عقل است
 و بزرگترین نفایس موفقت خدای تعالی است که آن سبب سعادت
 هر دو سه است بعد از ان بصیرتی است که بزرگی نزدیک خدا
 بدان حاصل شود بعد از ان نیت خالص در طاعت که ثواب
 ابد بدان متعلق است بعد از ان انواع علوم و حکمتها که شرف
 بنده بدان است پس واجب باشد که همه خزینه را از آفات فردا
 و راهزنان نگاهدارد تا این جوهر غریزه را آفتی نرسد و دشمنی
 بران ظفر نیابد اصل پنجم آنکه من قائل گردم در حال دل چنانچه

در وی یافتیم که در اعضای دیگر نیست؛ یکی آنکه دشمن قصد
 او میکند و مراد او را ملازم است؛ و دل منزل الهام و دوست
 داین بر دو اورا بخیر و شر منجر افتد که آن ملک است و شیطان
 دوم آنکه کار دل بیشتر است که هوا و عقل هر دو در وی اند
 و او معرکه گاه و لشکر است یکی هوا و لشکر او؛ و دوم عقل و لشکر او
 پس دل دایما میان محاربه و مقاتله و تناقض ایشان است
 و واجب است که نگاه دارند؛ و غافل نشوند از جایی که اینجا
 بیمی باشد سوم آنکه عوارض مراد را بیشتر است از آنکه خواطر
 بسان تیرناست که دایما چون باران در دل میریزد
 و قویر منع ان قاذر نیستی ازان که دل مانند چشم نیست
 که میان دو پلک است که به بندگی و یاد در جای خالی و تاریک
 به نشینی؛ و ایمین شوی؛ و همچون زبان نیست که درون و دوزخ
 لب و دندان است ملک دل به قویر خواطر است و ترابریار است
 آن قدرت نیست و او را به هیچ حال نگاه نتوانی داشت و باینهمه
 نفس شتاب گرفته در کسر وی آن خاطر است پس ابتلاع

از ان کار سبب دشواری است به و محنتی عظیم است چهارم آنکه
 علاج کردن دل بر تو دشوار است از آنکه او از تو غایب است
 بسیار باشد که ندانی و در آفتی بیفتی و چشم آنکه آفات بسوی
 او شتابنده تر است و او به گردیدن حال نزد یک تر است
 و گفته اند که دل شتاب کننده تر است از دیگر در خوشیدن
 و نیز اگر نفوذ باشد منتهی دل بلغزد ابتدای کار او بسیار است
 و میل است بسوی غیر خدای تعالی و نهایت کار او کفر است
 پس کار دل در خطر عظیم است و نیز ادنی کار او قسا و
 شد و نهایت کار او کبر است و بخدای تعالی نشنیده
 قول خدای تعالی آبی و استگبر و کَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ
 و کبر که در دل بود کفر بار آورد و بسبب این معنی تند گاه
 خاص بر دلهای خود ترسان و لرزان بوده اند و گریه
 مانده اند و همه عنایت در آن صرف کرده اند خدای تعالی
 در وصف ایشان گفته است يَخَافُونَ يَوْمًا يُتَقَلَّبُ
 فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ یعنی می ترسند از روزی که

بگرد و در آن دلها و چشمها سوال اگر گوی که چون
 دل چنین سخت و مهم گفتی بیان کن ما را آن معافی که دل
 را اصلاح کند از آفاتی که او را پیش آید و تپاه کند
 تا باشد که توفیق یابم بر آن عمل کنم چو اب بد آنکه تفصیل
 آن معافی در از سبب این مختصر گنجایش آن ندارد
 و علمای آخرت درین باب کتاب ما تصنیف کرده اند
 و قریب هفتاد خصلت ستوده و همین قدر نامستوده
 بیان کرده اند و کسی را که کار دین مهم باشد و از خود
 غفلت بیدار شود و از خدای تعالی توفیق یابد حاصل
 کردن آن همه کتابها و عمل کردن بر آن مراد را دشوار
 نباشد و ما درین کتاب اصلی چند که از آن در علاج
 دل چاره نیست ذکر کنیم و آن چهار سبب طول امل
 و عجلت و وحشت و کبر و چهار در مقابل او ستوده
 است کوتاهی امل و آهستگی در کارها و نصیحت خلقت
 و تواضع این سبب ان اصلها که در اصلاح دل از آن

چاره نیست با اکنون گوشش دارد بشنود که در بر یکی
 چه آفتهاست و دجست شود و چه کن برای از اله و دفع
 بر یک ازین آفات اما طول آنکه بدانکه او مانع است از همه
 خیرها و طاعتها و باعث است بر همه شرها و قنہا و در دست
 سخت که خلق را در بلاها و آفتهای گوناگون می افکند
 و حمله خرابیها و تباہیها را از وی می خیزد و بدانکه چون
 اهل خود را در از گنی از و چهار آفت پیدا شوند و یکی ترک
 طاعت و کاسی کردن در آن که بگوئی بخواهم کرد و در نماز
 پیش من است و بگوئی این معاذ را از وی گفته است که طول
 اهل قاطع است از همه خیرات و دوم ترک توبه و تاخیر از آن
 که بگوئی توبه خواهم کرد و روزها بسیار است و من جوانم
 و عمر من اندک است و من قادرم هر گاه که خواهم توبه کنم
 و بسا باشد که مرگ در آید و پیش از اصلاح عمل مرا
 بریاید و بگوئی که به پیری پرسم توبه کنم بسیار جوانم
 و به پیری نرسیدند و سوم حرص بر جمع کردن مال و مشغول

شدن بدینا و ترک استعداد آخرت؛ که بگوئی از فقر
 در حالت پیری می ترسم که از کسب کردن ضعیف عاجز
 شوم مرا از قوت فاضل چاره نیست؛ تا در حالت صحت
 و خیران مرا بکار آید؛ اینها و دیگر مانند این اندیشهها
 رغبت ترا در دنیا بجنبانند؛ و حرص ترا بر وی زیاده
 کند؛ تا بگوئی چه خواهم کرد و چه خواهم پوشید در رستمان
 و چه خواهم خورد در تابستان باشد که عمر دراز شود؛
 محتاج مردمان شوم؛ و احتیاج در پیری سخت دشوار است
 چهارم سختی دل و فراموشی آخرت؛ از آنکه چون عمل
 دراز کردی مرگ را و گور را یاد نکنی؛ و نرمی دل صفائی
 او بیاد کردن مرگ و گور سخت و بزرگ ثواب و عقاب
 و احوال آخرت حاصل آید و در دلی که از اینها بگذرد و او را
 از کجا صفا و رقت باشد قوله تعالی فَطَّالَ عَلَيْهِمُ اللَّهُمَّ
 فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ چون اهل دراز کنی طاعت تواند کرد
 و توبه در تاخیر افتد؛ و معصیت بسیار کنی و حرص تو فزاید

و غفلت تو قوی گردد و ببلک بیم آن باشد که آخرت را نیز بپارد
 و بی بکدام حال ازین تباه تر باشد و کدام آفت ازین
 عظیم تر و این همه بسبب طول امل است اما اگر امل کوتاه
 کنی و مرگ خود را نزدیک دانی و یاد کنی حال برادران
 و یاران که مرگ ایشان را ناگاهه فرو گرفت و روقتی که
 گمان نداشتند شاید که حال تو نیز مثل حال ایشان شود
 پس بیدار شو ای مغرور غافل و یاد کن آنچه عوف بن
 عبداللہ رضی اللہ عنہ گفته است بسا امیدوار روزی
 که آن روز را بشب نرسانید و بسا منتظر فردا که فردا را
 در نیافت اگر شما اجل و آمدن او ببینید امل را
 دشمن دارید و عیسی ابن مریم صلوٰۃ اللہ علیہ و علیہ
 گفته است که دنیا سه روز است دی که گذشت از آن
 بدست تو چیزی نماند و فردا اسمی دانی که بیایی یا نیایی
 روز سوم که تو درانی در دست تو جان روزی نیست از غنیمت
 دار و ابوهریره رضی اللہ عنہ گفته است که دنیا سه ساعت

عالم برادر روزی
 و بیجا وقت باشد
 شد کلام حق تعالی

بهشت نیست ساعتی که گذشت از آن چیزی بدست نیست
 و ساعت آینده ^{بدرستی} نمیدانی که بیایی یا نیایی و ساعت سوم آنست
 که در هستی هستی پس از روی حقیقت از دنیا مالک هستی
 مگر یک ساعت راه و شینج من گفته که دنیا سه نفس است
 نفسی که گذشت بگذردی در آنچه کردی و نفسی دیگر نمیدانی
 که بیایی یا نیایی از آنکه بس از نفسی تا نفسی دیگر نرسیده
 اند نفس سوم آنست که تو درانی پس مالک نیستی به حقیقت
 مگر یک نفس را پس شتاب ^{بدرستی} در آن بسوی توبه و طاعت
 شاید که در نفس دوم بمیری و برای زرق اند و بگینش
 شاید که تا به آن زمان که بقوت محتاج شوی زنده نمانی و چه
 تباہی و نادانی باشد که آدمی غم یک روز و یک ساعت بخورد
 و او در نفس دوم بخوابد مرد و یاد کن آنچه رسول الله صلی الله
 علیه و سلم به صحابه گفته است در حق اسامه که تعجب نمیکنند از طول
 که بمهلت یک ماه کنیز که خدیجه است اسامه قوی در از اهل است
 و الله که نهاده ام قدمی مگر گمان بردم که خواهم برداشتم

و بریند آشتی لقمه را مگر که گمان بر دم که فرو خواهیم برد بانه پس ای
 طالب هرگاه که این چیزها که گفته ام یاد کنی و برین مویبت
 نمای و شب و روز تکرار کنی بهر آنکه اهل تو کوتاه گرد و عیبها
 خدا تعالی و نفس خورانه بینی شتاب کننده در طاعت
 و تعجیل کننده در توبه و زهد کننده در دنیا و دل ریا بی
 خائف از خدای تعالی و و امیدوار بآنکه در آخرت
 سعادت برسی و این همه بعد فضل خدای تعالی
 بسبب این یک خصلت است که آن کوتاهی اهل است
 حکایت کرده اند که زراره بن ابی اوفی را بعد مردن او
 در خواب دیدند گفتند که که ام عمل فاضل ترست نزدیک
 شما گفت رضا بحکم خدا و کوتاهی اهل پس نظر کن
 در خود ای پیرا در من و بذل کن چه خود درین اصل
 بزرگ که اهم است و مؤثر ترست به اصلاح دل و نفس و اندام و فوق
 اما حد
 بدانکه خدا مفسد طاعت است و باعث است برگزانیان

و این در وایت که بدیتری از عابدان و عالمان بدین متکبران
 خاصه عامیان و جاهلان تا آنکه بسبب این درد و زنج روید
 شنیده قول رسول الله صلی الله علیه و سلم را که
 کس در دوزخ در آید بسبب شش چیز عیب عداوت
 عصبیت و ان پستی قوم خود است بر ظلم و امر بسبب
 جور و ظلم و دهم قانیان بسبب کبر و بازار گمانان بسبب
 خیانت و روستایان بسبب جهل و علما بسبب حسد
 پس بلائی که علما را در دوزخ افکند واجب است که از وی
 به پرهنیزند و دید آنکه از حسد پنج چیز میخرد یکی تباها شدن
 طاعتها که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم که حسد بخورد
 نیکی مارا چنانکه بخورد آتش میزمر را و دم مرزد
 افعال تباها چنانکه و موب گفت رحمة الله علیه که حاسد را
 سه علامت است چایپوسی کند چون حاضر شود غیبت
 کند چون غائب شود و خوش شود چون مصیبتی برسد
 میگوید سبنده هست مرا در نزد من حسد امر کردن

خدای تعالی به پناه طلبیدن از شر حاسد به چنانکه گفت
 وَهَيِّنْ لَّيْسَ حَاسِدًا إِذْ أَحْسَدَ چنانکه امر کرده است ما را
 به پناه طلبیدن از شر شیطان و ساحر و همچنین فرموده
 است ما را به پناه جستن از شر حاسد به سوّم اندوده
 و برنج بی فائده یا نیز بکاری بسیار به چنانکه ابن سہاک
 گفت ندیدم ظالمی را مثلاً بر تر مظلومی از حاسد برنجی
 دایم به و عافیتی نایم به و غمی لازم به چهارم کورستی دل
 تانستواند که حکمی را از احکام خدای تعالی فهم کند به سفیان
 ثوری رحمة الله علیه گفته است بر تو باد نجات موشی دراز
 تا مالک تقوی شوی به و مباشش حریص بر دنیا تا پیر چه
 شبیوی ترا باد ماندید کسی را طعنه مزن تا از زبان
 مردمان خلاص یابی به و صد مکن بر کسی تا سیر العنیم
 باشی به پنجم حرمان و خذلان تا آنکه بر مرادی غفتر
 نیاید به و بر دشمن کسی او را یاری نه نماید چنانچه حاتم
 اصم گفته است به آنکه او را کینه باشد بی دین است به و آنکه

کسی را غیبت کند عابد نیست و آنکه غمازی کند این است
 و آنکه حسد کند کسی او را یاری نکند میگویم که حسود چگونه
 بر مراد ظفر یابد که مراد او زوال نعمت خداوند است
 از بنده مسلم و چگونه او را بر دشمنانش یاری دهند
 که ایشان مسلمانان بندگان خداوند و چه نیکو گفته است
 ابو یعقوب رحمه الله علیه **اللَّهُمَّ صِدِّقًا عَلِيمًا** **وَالْحَمْدُ**
عَلَى عِبَادِكَ وَحَسَنَ أَخْوَالِهِمْ و بد رستی که
 حسد در دست که تباہ کند طاعتها را ترا و بسیار کند
 شر گناه ترا پس منع کند ترا از راحت نفس و فهم
 قلب و نصرت یافتن بر اعدا و برادر رسیدن از مقصود
 پس کدام درد با از این دناک تر و پش تر تو باد به علاج کردن نفس خود از حسد

اما عجلت

بد آنکه عجلت خصلتی است که مقصود ما را فوت می سازد و در زمان
 در گناهان می اندازد و درین خصلت چهار آفت است
 یکی آنکه عابد را قصد منترقی باشد در چیزی و در آن جمیع کند

پس بپایان که در میان تعجیل کند و هنوز وقت آن نرسیده است
 پس بسبب عجلت نومید شود و ترک طاعت طلب کند و از آن
 منزلت محروم ماند و یا چنان غلو کند در طلب و رنج دادن نفس
 که بکلی از آن منقطع گردد بسبب عجلت پس او میان افراط
 و تفریط است و غلو و تقصیر هر دو دارد و مذموم است روایت کرده اند
 از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت بدرستی که دین بحکم
 پس در ای در دین مایه نرمی و اومتگی و در مثل است
 اِنْ كُنْتَ تَسْتَعْجِلُ تَصِلُ اِلَّا شَتَا بِيْ نَكْمِيْ بِرِسِيْ بِدُومِ اَنَّهُ عَابِدٌ
 حاجتی باشد و از خدای تعالی نخواهد بود و دعا بسیار کند بجز
 وجه تمام باشد که در اجابت شدن تعجیل کند پیش از وقت
 نیاید بدان سبب رغبتش کم شود و دعا ترک گیرد و از حاجت
 و مقصود محروم ماند سوم آنکه کسی بروی ظلم سازد و او را در
 بد تعجیل کند که مسلمانی بسبب او هلاک شود و بسا باشد که در دعا
 بد کردن از حد بگذرد و این خود محصیتی باشد چهارم آنکه
 اصل عبادت تقوی است و اصل تقوی نظر کردن است و چیزها

به احتیاط و بخت تمام؛ پس چون کسی در کارها عجل باشد
 نتواند که در اکل و شرب و لباس و کلام و فعل تأمل کند
 و نظر کند پس شتابی ببلند و در ضلالت افتد
 بدانکه این خصلت مهلک است

اما کبر

شنید که خدای تعالی فرمود: هت ابی و استکبر و کان
 هیز الکافهرین یعنی بی فرمانی کرد و کبر نمود و از جمله کافران
 شد بدانکه این خصلت همچو خصلتهای دیگر نیست که زیان
 آن در اعمال ظاهر و در غرض با شد؛ بلک مضرت این خصلت
 در اصل ایمان است و چون مستحکم گردد و غالب شود نفوذ باشد
 منها قابل تدارک مانند؛ و کمترین چیز تا که ازین خصلت خیزد
 چهار آفت است یکی حیران از حق و کورشی دل از معرفت آیات خدای تعالی
 و فهم احکام و چنانکه خدای تعالی گفت: سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ
 يَتَكْبَرُونَ فِي الْأَرْضِ بَعِثْنَا الْحَقِّ الْمُبِينِ یعنی بگردانم از آیات خویش کسانی
 که بر روی زمین تکبر میکنند بناحق؛ و دوم خشم و غضب از خدای تعالی
 چنانکه گفت: إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ یعنی خدای

دوست ندارد و متکبران را به و روايت کرده اند که موسی صلوات الله
 علی نبینا و علیہ گفت یارب کیست دشمن ترین خلق نزدیک تو گفت بر که دل
 او بیکر باشد و زبان او درشت باشد و چشم او بسته باشد از حق
 و دست او بنجیل باشد و خلق او بد باشد به سوم خواری و عقوبت
 در دنیا و آخرت به حاتم گفته است رحمه الله علیه به پرچم از مردن ما
 بر سه حالت بر کبر و حرص و خرام به از آنکه متکبر در دنیا بیرون نرود
 تا خواری خود از خوارترین مردمان در دنیا نبیند و حرصی از دنیا
 نرود تا محتاج بآرامه مان و شربت آبی نشود و خرامنده از دنیا نرود
 تا ببول و نجاست خود آلوده نشود به چهارم نارد عذاب در عقبی چنانکه
 روايت کرده اند که خدای تعالی فرموده است کبر پادای من است
 و عظمت آنرا من است هر که در دنیا با من نزاع کند او را در آتش افکنم
 در آرم به پس خصمتی که قوت گرداند معرفت حق و فهم آیات احکام او که آن
 اصل کار است پس بار آورده دشمن خدای تعالی و خواری در دنیا و نارد در آخرت
 نشاید مر عاقل به که از آن غافل ماند و نفس خود را به از آله آن اصلاح
 نکند این است بعضی آقا باین چهار خصمت که بیان کردیم

و الله الموفق بقضایه سوال اگر گوئی چون درین فصلتها چندین
 افادت است و واجب است خود را از ان نگذارستن پس چاره نیست از ان
 حقیقت و حد هر یکی و بیان کن تا بدانیم که طریق نگذارستن هر یک چاکوست
 جواب بدانکه در هر یک سخن بسیار است در کتاب احیاء علوم
 سیراب کرده گفته ایم؛ و اینجا آن مقدار که دانستن آن چاره
 نیست در چهار اصل بیان کنیم **اصل اول** در امل اکثر علماء
 ما گفته اند که امل را دلت زنده گانی است در زمان مستقبل بر سبیل
 حکم و قطع؛ و کوتاهی امل ترک حکم و قطع است در ان بقید کردن
 به استئنا بمشیت خدای تعالی و علم او و ارادت او یا بشرط
 خیر و صلاح باشد پس اگر صورت بندی حیات خود را بعد از
 نفس دوم یا ساعت دوم یا روز دوم بحکم قطع صنایع
 از انکه این حکم کردنت در غیب اما اگر قیدی کنی نخواست و علم خدا
 و بگوئی که نیریم تا فردا اگر خدا خواسته است یا در حکم خدا تعالی
 است از حکم امل بیرون آئی و همچنین اگر تصور کنی حیات خود را
 تا وقت دوم بر سبیل دوم صاحب امل باشی؛ و اگر مفید کنی

ارادت خود را بشرط صلاح از حکم اهل بیرون آسبی و بگویم تا بهی
 اصلاح و صیقل بآشتی بسبب آنکه ترک حکم و قطع کردی پس بر تو باد تبرک
 کردن حکم و قطع کردن در ذکر بقای خود و مراد ازین ذکر ذکر دل است
 نه ذکر زبان و مراد ثبات دل است بر آن بودید آنکه اهل برود و نفع است
 اهل عوام است و اهل خواص است اهل عوام آنست که حیات و بقا برای
 جمع کردن دنیا و تمتع بدان خواهند و این معصیت محض است و گناه
 اهل ضد این است و اهل خواص آنست که حیات و بقا برای اتمام عمل
 خیر خواهند و عملی که در آن صلاح متیقن نیست از آنکه بسیار باشد که در آن عمل اگر چه در
 نفس خیر است خیر آن بنده در آن نباشد بدین سبب آن در آفتی افتد چون
 چنین است نشاید مرئوس را چون در نمازی یا روزه شروع کند حکم
 کند که آنرا تمام خواهیم کرد از آنکه آن غیب است و این نیز نشاید که نخواهد
 که البته آن را تمام کنیم از آنکه شاید که صلاح او در آن نباشد بلکه باید که
 که به استثناء و شرط صلاح خواهد تا از عیب اهل خلاص باید چنانکه خدای
 گفت مرئی خود را صلی الله علیه و سلم **وَلَا تَقُولُوا لِمَا كُنَّا عَمَلٌ**
ذَلِكَ غَدَاةُ الْإِنْسَانِ إِنَّهُ يَنْتَسِعُ اللَّهُ مِنْهُ يَوْمَ يُفْرَدُ إِلَىٰ

خواهم کرد مگر آنکه خدای تعالی خواسته باشد و ضد این امل یعنی امل خودم
 نیست محمود دست و اینک نیست محمود را ضد امل گفته اند بر طریقت
 مجازست زیرا که صاحب نیت محمود را از امل بازمانده است پس
 معنی نیت محمود خواستن عمل است در ابتدا بجزم و قطع یا خواستن
 اتمام وی به استثناء و تفویض سوال اگر گوئی چرا جایست
 حکم کردن در ابتدا و واجب است تفویض و استثناء در اتمام
 جواب بدانکه این سبب آنست که در ابتدا خطر نیست و در اتمام
 خطر است و آن خطر دوست یکی خطر وصول از آنکه نمی داند که بداند
 رسد یا نرسد و دوم خطر فساد از آنکه نمی داند که در آن صلاح
 او هست یا نیست پس بدین سبب واجب است استثناء کردن از جهت
 خطر وصول و تفویض کردن بخدای تعالی از جهت خطر فساد
 و بدانکه علاج کوتاه کردن امل یا در کردن مرگ است به و قوی تر
 علاج او یا در کردن مرگ مفاجات است و الله الموفق اصل دوم
 در حد بدانکه حد را اذن زائل شدن نعمت خدای تعالی
 است از برادر سلمان نعمتی که در آن خیر و صلاح او است اما اگر

کسی را ارادت زوال نعمت نباشد بلکه مثل آن نعمت خواهد که او را
 نیز باشد آن حسد نیست او را غبط گویند یعنی اگر زود بردن و آن
 رواست و حسد نصیحت است و آن ارادت یقیناً نیست
 خدای است بر برادر مسلم نعمتی که در آن خیر و صلاح او است
 سوال اگر گوئی که چگونه دانیم که در آن صلاح است و یا فساد
 یا نصیحت کنیم یا حسد جواب بدانکه ما را غالب ظن بمنزه علم است
 در مثل این کار و اگر بر تو مشتبه شود زوال نعمت مسلمانان بخوار
 مگر بقید تفویض و شرط صلاح تا از حکم حسد خلاص بمانی و فایده
 نصیحتی مگر ترا حاصل آید و اما علاج نصیحتی که مانع است از حسد
 و عداوتی است که خدای تعالی و عده کرده است در دوست داشتن
 مسلمانان به قوی ترین علاج ذکر خیر است که خدای تعالی
 در حق مؤمن ذکر کرده است از بلندی قدر و منزلت او و از کرامات
 بزرگ که او را است نزد یک خدای تعالی و عجبی بود فایده های
 که مراد می راست از دوستان در دنیا از جمود جماعت
 و یاری دادن در کار نادر امید شفاعت در آخرت پس ذکر این مثل

این باعث است بر بصیرت کردن مسلمانان و مانع است مرخص کردن
 را در نعمتی که خدای تعالی ایشان را داده است اصل سوم
 در عجلت بدانکه عجلت بمعنی است ثابت در دل باعث است اقدام
 کردن بر کار نامه اول خطره بی توقف و استطلاع در این ملک
 به تعجیل کردن در اتباع و عمل کردن بدان و ضد او استسکی
 است و این بمعنی است ثابت در دل و باعث بر احتیاط در کار نامه
 و نظر کردن در آن و تامل کردن در اتباع و عمل کردن بدان
 اما توقف ضد آن تعسف است و دشمنی است گفته است رحمة الله
 که فرق میان توقف و استسکی آنست که توقف پیش از در آمدن
 باشد در کار نامه ادام که پیدا شود مرا و را وقت صلاح آن کار
 و استسکی بعد از دخول باشد در کار نامه ادا کند حق بر چیزی
 از آن کار چنانکه حق ادا کردن است و اما علاج استسکی ذکر
 خطر نامی است که در کار نامه پیش می آید به تعجیل کردن در آن ذکر
 سلامتی نامی است که در کار نامه پیش آید که آن به استسکی است ذکر آن
 و امثال این باعث است مراومی را و توقف و تامل در کار نامه

از تعجیل کردن در آن دانسته الموفق اصل چهارم در
کسب بر آنکه کبر خاطری است که در دل آدمی میگردد و در بلند می
و عظمت نفس خود و بخوار داشتن دیگران و بکسر اتباع اوست ضعیف
خاطر این در کم زدن نفس خود و بخوار داشتن آن و تواضع اتباع
اوست و هر یک را از عوام و خواص تواضعی است و بکبری است
تواضع عامی سنبده کردن است بکمترین لباس و طعام و خانه و مرتبه
و بکبر او است که بهترین لباس و طعام و خانه و مرکب طلب کند
و هر چه طلب کند خوب تر طلب کند و تواضع خاص قبول کردن
سخن حق است اندر هر که باشد کوچک یا بزرگ و ضعیف یا شریف
و بکبری است که سخن حق نشنود و آن معصیتی بزرگ است و گناهی
عظیم و اما علاج تواضع عامی آنست که اول حال خود و میان
حال خود و آخر حال خود بیندیشد که اول او آب منی است
و میان او آن است که حال نجاست است و پایا به و آخر او مرداری است
کنده و اما علاج تواضع خواص ذکر کردن عقوبت خدای است خود
مرکسانی را که ترک حق گیرند و باطل مشغول شوند فصل پنجم

در شکم و شکم داشتن این بر تو باد ای طالب عبادت که بپوشان
 شکم و اصلاح آن بدانکه اصلاح شکم دشوار است به و مهم ترین کار است
 بر برید و خردا و بیشتر است و اثر او قوی تر از آنکه منبع و معدن جمله
 معصیت است و در جمیع اعضا قوت و ضعف و عصمت و معصیت
 از شکم می خیزد به پس بر تو باد به شکم داشتن شکم اول از حرام و شبهه
 پس از آن از فضول حلال اگر در عبادت کردن جهتی داری
 و بر منبر کردن از حرام و شبهه سبب چیز واجب است اول آنکه
 خدای تعالی گفته است الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظَالِمًا
 إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا
 یعنی کسانی که میخورند مال یتیمان بظلم بدستی که میخورند در شکمهای خود
 آتش و عاقبت کار در آیند در دوزخ به و رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرموده است هر گوشتی که از حرام روید آتش بد آن اولی تر است به دوم
 آنکه خوردن حرام و شبهه از جمله رانندگان است که توفیق در طاعت
 نیابد از آنکه لائق خدمت خدای تعالی نباشد مگر آنکه باب بشکوم
 خدا آنکه خدای تعالی از در آمدن خانه خود جنب الهی کرده و محدث را

از گرفتن کتاب خود منع کرده است؛ با آنکه جنابت و حدث اثر از سرج است به پس چگونه خوانند کسی را بخدمت خدای تعالی؛ که در نجاست حرام غرق باشد؛ و چگونه توفیق دهند زبانی را به ذکر کردن خدای تعالی که به نجاست حرام و شبهه ملوث باشد؛ بچهار بن معاذ رازی رضی الله عنه گفته است که طاعت در اندرون خزینه خدای تعالی است و کلید آن خزینه و عاست دندانهای آن کلید خوردن حلال است؛ و چون کلید را دندان نباشد در نگشاید؛ و چون در خزینه نگشاید عبادتی که در خزینه است چگونه بدست آید؛ سوم آنکه خورنده حرام و شبهه از فعلهای خیر محروم است و اگر ناگاه خیری بکند آن قبول نیست باز برود کنند پس از آن فعل حاصل نباشد مگر زحمتی؛ چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت؛ بسا قایمی است که او را فائده نیست از آن قیام شب بگریزری؛ و بسا صائمی که او را فائده نیست از آن روزه؛ مگر اگر سنگی و تشنگی؛ و ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که قبول کند خدای تعالی نماز کسی را که در شکم او حرام است این است حال حرام؛ اما فضول حلال بدانکه فضول حلال آفت عابدان است و بلای مجاهدان و ذوق سیر

خوردن مفضول از طعام حلال نایل کردم و یافتیم که هر یکی اصل است
 در کار عبادت اول آنکه در بسیار خوردن حلال سختی دل است و فریق
 نور او رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت که دلها را به بسیار خوردن
 و آشامیدن نگیرد که دل چون زراعت است که به آب بسیار بمیرد
 دوم آنکه بسیار خوردن فتنه جمیع اعضاست و باعث است بر فضايل
 از آنکه چون آدمی سیر شود چشمتش از روی دیدن مالا یعنی کند و لو
 از روی شنیدن کلام مالا یعنی کند و زبانش از روی گفتن مالا یعنی
 کند و همچنین فرج و دست و پای و غیر آن اما اگر گرسنه باشد
 جمیع اعضای او ساکن باشند استاد ابو جعفر رضی الله عنه
 گفته است که شکم عضو است که اگر گرسنه باشد جمیع اعضا سیر باشند از بیعت
 و اگر سیر باشد همه اعضای او گرسنه گردند به محصیت حاصل سخن آنکه اقوال
 و افعال آدمی بر حسب طعام و شراب است اگر در شکم حرام در رود اقوال
 و افعال حرام بیرون آید و اگر مفضول حلال در رود اقوال و افعال
 مفضول بیرون آید پس گوئی که طعام نجس اقوال و افعال است و اقوال
 و افعال نجاتی است که از روی روید به سوم آنکه در بسیار خوردن و آشامیدن

عقل و فهم است که بری شکم بری طبیعت را بد برده ابو سلیمان دارانی می فرمود
 تعالی غنچه گفته است با اگر خواهی که بجای از دین یا دنیا مشغول نشوی طعام
 بخور تا آن زمان که ز روی خازن نشوی که اکل مریط عقل است و این
 همچنین است که گفته است بدان کسی که از موده است چهارم آنکه در بسیار
 خوردن کم شدن عبادت است از آنکه چون آدمی بسیار خورد و اندک
 گران شود و خواستش غلبه کند و هر چند جهدی کند نتواند که عبادت
 کند مگر خواب که بچو مرداری افتاده باشد و اگر نادرا عبادت
 کند حلاوت و لذت نیاید بزرگی گفته است آدمی اترمان که شکرش
 پر شود و خود را جای مانده پندارد و بچو صلوٰۃ الله علی منابه علیه
 ابلیس را دید بردست او معالیه بها پرسید که این چیست گفت این سینه
 که بدان آدمیان را صید کنم بچو علیه السلام گفت درین چیزی هست
 که مرا بدان صید کنی گفت فی بکر آنکه شبی سیر خورده بودی و گران
 شده بودی ترا از نماز باز داشتیم بچو علیه السلام گفت بعد ازین بزرگتر
 بزرگترم با ابلیس گفت من نیز بعد ازین کسی را نصیحت نکند پس این حال
 کسی است که در جمیع عمر یک شب سیر خورده به چگونه باشد حال کسی که در جمیع

نسخه
 است

عمر پاک‌تر است که سزا باشد و در عبادت کردن طمع کند به سبقت
 ثورنی رحمة الله علیه گفته است که عبادت حرفت است. و دو کان از خلوت
 است. و دست افرازا و گرسنگی است پنجم آنکه در بسیار خوردن فتنه جلاوت
 عبادت است. ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفته است از آن روز که مسلمان
 شده ام طعام می‌خورده ام تا حصول عبادت بیایم و آب سیر
 نخورده ام که از سبب اشتیاق که سوی پروردگار خود دارم
 و ابوسیمان دارانی رحمه الله علیه گفته است که نزدیک من عبادت
 باحلاوت تر از آن ساعت است که شکم من به پشت متصل باشد
 هشتم آنکه در بسیار خوردن خطر آن است و شبهه و حرام از آنکه
 حلال حاصل نشود مگر مقدار قوتی. رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فرموده است که حلال نیایی مگر مقدار قوتی و حرام بسیار است
 نهم آنکه در بسیار خوردن مشغولی تن و دل است اول در حاصل
 کردن بعد از آن در ترتیب کردن بعد از آن و خوردن بعد از آن و میوه خوردن
 و مالک دینار رحمه الله علیه از آن خود را گفتی که ای یاران چنین متواضعم که انعام
 شرم می‌آید. هشتم آنکه سختی سکران موت بر قدر لذت حیات است

هرگز لذت در ایام حیات بسیارست بر وسکرات موت سخت تر
 هم آنکه در کثرت اکل نقصان ثوابست در عقیق چنانکه خدای تعالی
 اذْهَبْتُمْ طِبَابَكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَاَلْيَوْمَ
 يُحْزَنُونَ عَذَابُ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ
 فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ
 یعنی ببردید شما خوشیهای خود را در حیات دنیا و بر خور داری گرفت
 بدان پس امروز جز اواده شوید عذابی خوار کننده با آنچه تکیه میکردید
 در زمین بغیر حق و بد آنچه بی قرمانی میکردید و ازین است که چون
 دنیا را بر رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضه کردند و گفتند
 شرط قبول کن که از آخرت چیزی کم نشود پس وی اختیار کرد قصر
 این سخن دلیلست مرغی او را که بسبب دنیا در آخرت وی نقصان
 باشد و روایت کرده اند از عمر رضی الله عنه که تشنه شد آب طلبید
 مردی او ند خود که در آن خرما انداخته بود و بدو داد چون عمر
 رضی الله عنه پشید سر و دشمن یافت از دهن دور کرد و او را بر
 آن مرد گفت یا امیر المؤمنین آب سر و دشمن است عمر رضی الله

عذرت گفت که همین از خوردن مراباز داشت ای نیک بخت اکثر پس
 آخرت نبود ی ماینه در خوردن و پوشیدن باشما شریک بودی
 و هم آنکه در بسیار خوردن حبس و حساب و ملامت و عیب کردن
 تبرک ادب در گرفتن فضول و طلب شهوات است از آنکه دنیا ^{چلال}
 از حساب است و حرام او عذاب این است آن ده چیز که فرخورد
 بسیار از حلال است و یکی ازین بسنده است مگر کسی را که در دنیا
 اهتمامی داشته باشد سوال اگر گویی که بیان ما را حکم حرام
 و شبه و حد هر یکی ازینها جواب بد آنکه بعضی علما گفته که آنچه
 به یقین ندانی که آن ملک دیگر نیست در شرع از گرفتن آن نهی
 کرده شده است. آن حرام محض است اما اگر یقین ندانی و لیکن
 محتمل غالب آن باشد که ملک دیگر نیست آن شبه است و شارع
 از حرام محض واجب است و از شبهه تقوی و شروع است سوال
 اگر گویی که چیست حال صله که پادشاهان میدهند در زمان
 جواب بد آنکه علما درین اختلاف کرده اند پس قومی
 گفته اند هر چیزی که یقین ندانی که آن حرام است رواست که

انرا بستانی و بعضی گفته اند که حلال نیست گرفتن خبری مگر که یقین
 باشد که حلال است از آنکه غالب در زمان ممال بادشاهان حرام است
 و حلال در دست ایشان غنیمت یا سر دهم و بعضی گفته اند که
 صلح سلطانین حلال است مرغنی و فقیر را چون به یقین نمیدانند
 که حرام است و نیز به کاری بردهند است و تمسک کردند به اینکه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم به پیغمبرش بادشاه اسکندریه
 قبول کرده اند و از یهود و ام گرفته با آنکه خدای تعالی در حق
 یهودان گفته **اَكَا لِي لِلشَّيْءِ يَخْضَعُونَ خَوْنَدگان** اند و حرام است
 و بدین نیز تمسک کرده اند که جماعتی اصحاب به عنوان الله
 تعالی علیههم بادشاه ظالم را در پیافته اند و صلح از ایشان قبول
 کرده اند چنانچه ابوهریره رضی الله عنه ابن عباس و ابن
 عمر و بعضی دیگر گفته اند که مال بادشاهان اصلا حلال نیست
 نه غنی را و نه فقیر را از آنکه ایشان ظالم اند و غالب بدیشان
 سخت و حرام است و حکم مر غالب راست پس واجب است بر ایشان
 کردن از مال ایشان و بعضی از متأخرین گفته اند که آنچه

یقین نیست که آن حرام است گرفتن آن حلال است فقیرانه غنی را
 مگر آنکه فقیر یقین داند که عین غضب است انگاه روان باشد
 مگر آنکه مالک مال رو کند و باکی نیست مرفقیرا که مال سلطان
 بگیرد و اگر آنکه اگر ملک سلطان حاکم است خود مالک فقیر را و پس
 بی شک بگیرد. و اگر از غنیت یا خراج یا عشرت خود فقیر را
 در آن حق است و همچنین مرا اهل علم را. امیر المؤمنین علی رضی
 الله تعالی عنه گفته است هر که در اسلام به طمع در آید
 و قرآن ظاهر بخواند مرا و در بیت المال مسلمان حق
 است هر سال دو بیت درم و بیک روایت دو بیت و بنا
 و اگر در دنیا بگیرد و در آخرت بگیرد چون حال چنین است گوی که فقیر و عالم حق
 خود می ستانند. و این مسئله های است که فتوی در و ممکن نیست
 مگر به تحقیق و بحث در آن. و اگر تمام بگویم از مقصود باز مانده ام
 خواهی که معرفت این مسائل بکمال حاصل کنی کتاب احبار علوم
 مطالعه کن و در کتاب حلال حرام به بین سوال اگر گوی که
 حکم صله اهل بازار و غیره ایشان که رد کردن و بخت کردن

دوران نیز واجب است بانه و حال بازاریان و کذب ایشان قلت
 اهتمام ایشان در معاملات معلوم است. و همچنین چه گویی در رد
 و قبول صله برادران چو اب بدانکه چون ظاهر آدمی شر و صلاح
 باشد باکی نیست بر تو قبول کردن صله و صدقه ایشان و واجب
 نیست بر تو بحث کردن و گفتن که زمانه تباه شده است که این گمان
 بد بودن است بر مسلمانان و اما ما سورهیم به گمان نیک بودن
 به مسلمانان پس ازین بدانکه اصل درین باب آنست که بدانسته
 که انجامد و چیز است یکی حکم شرع و ظاهر او بد و دوم حکم تقوی و حق
 و حکم شرع آنست که هرگاه کسی که ظاهر او صلاح است ترا چیزی دهد
 بستاقی و سوال نکنی که از کجاست مگر آنکه بعضین بدانند که این
 چیز از غضب بعینه است یا از حرام محض است. و حکم تقوی آنست
 که از کسی چیزی نگیری تا که دوران غایت بحث نکنی. پس چون
 یقین شود که در آن شبهه نیست بگیری و الا رد کنی. روایت
 کرده اند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه را غلامی بود برای
 او شیر آورد و چون پیاشامید غلام گفت اگر بر تو چیزی پیش

ازین می آورد می کیفیت آن از من می پرسیدی. این چگونه
 هست که از حال شیر بر سیدی ابو بکر رخ گفت که قصه او چیست
 گفت افسون کردم قوم را به افسون جاهلیت و آن شیر
 دریا فتم صدیق رخ انگشت در گلو انداخته فی کرد پس گفت یار
 همین بود مقدر من و آنچه در رگ و پی و پوست باقی مانده
 است از آن تو بسنده سوال اگر گوی که ازین تقریر چنان
 معلوم میشود که گوی تقوی مخالف شرع است جواب بدانکه
 وضع شرع بر آسانی است و وضع تقوی بر دشواری چنانکه
 گفته اند کار بر منفی تنگ تر است از عقد نو و با این همه تقوی
 مخالف شرع نیست و هر دو در اصل یکی اند ولیکن بدانکه
 شرع را دو حکم است یکی حکم جواز. دوم حکم افضل. جایزه را
 حکم شرع گویند و افضل را حکم تقوی گویند. پس این هر دو
 اصل یکی اند با آنکه از روی ظاهر مخالف یکدیگر اند سوال
 اگر گوی چون بحث و احتیاط غایت خواهم کرد در هر خبر کار
 بیکیارگی و دشواری خواهد شد. و در این زمانه به مقدر قوی

هم حلال نخواهم یافت جواب بدانکه طریق تقوی دشوار است
 و هر که خواهد که تقوی کند شرط او آنست که بر تحمل کردن دشواریها
 دل پهنند. و الا تقوی میسر نشود. و بسبب این معنی بیشتری از
 عابدان در کوه لبنان و غیر آن سکونت کرده اند بخوردن
 گیاه یا وحشیش میوه ها که در آن بیچ حال شبهتی نیست قناعت
 کرده اند. پس هر که بلند همت باشد. و در تقوی مقام بلند
 طلبد. چاره نیست که سختیها را تحمل کند. و بر آن صبر نماید.
 و طریق متقیان سلوک کند. تا مرتبه و منزلت ایشان پیدا
 و اما اگر خواهد که میان مردمان ساکن شود. و از آنجا که ایشان
 میخورند بخورد باید که خوردن او چون مردار باشد که دست
 فزار نکند مگر وقت ضرورت. و نخوردن آن مگر آن مقدار که
 بدان طاعت تواند کرد. و بدین مقدار معذور است و
 زیان ندارد. اگر چه در اصل او شبهتیه باشد و ازین
 است که حسن بصری گفت رضی الله عنه فسد السوق
 فغلبکم بالقوت یعنی بازارها شد باطل پس بر شما باد

به بسته کردن بقوت و روایت کرده اند از و سبب این ورود
 رحمت الله علیه که یک روز دوازده روز سه روز گریسته بودی
 پس نانی پسندی و به آب تر کردی و بخوردی. و بگفتی که یا رب
 نوبه ای اگر بخورم عبادت تو انهم کرد. و الا بخوردمی غایب
 اگر این حرام است و شبهه بدان مرا نگیری. میگویم که این
 دو طریق هر کسافی راست که در تقوی مرتبه بلند طلبند
 و امام که جز ایشان است او را نیز از تقوی بقدر بحث و
 احتیاط او نصیب است سوال اگر گویی که این بیان حرام
 بود خیر کن ما را از جانب حلال و حرام حد فصول که از کفر
 ان حبس و حساب لازم آید. و چه مقدار است آنکه چون بنده
 بگیرد او از ادب نود و فصول نیاید که به سبب آن برود
 حبس و حساب لازم نیاید جواب بد آنکه حلال جمله بر قسم
 یکی آنکه بنده حلال بگیرد و نیت او در گرفتن مفاخرت میباشد
 و ریاد کثرت مال باشد. این چنین گرفتن فعلی است منکر و
 حبس و حساب و طاعت و عیب کردن باشد. بر لحاظ فعل خود

و مستوجب عذاب و دوزخ است بر باطن فعل خود یعنی نیت مفاسد
 و بسیاری مال قسم دوم آنکه حلال بگیرد برای آرزوهای نفس
 خود. و آن شهرت و موجب حسن و حساب چنانکه پیغمبر خدا صلی
 الله علیه و سلم گفته است **حَلَالٌ لِّمَا حَسِبَ** قسم سوم آنکه از
 حلال بگیرد و در حال عذر آن مقدار که او را بر عبادت معین شود و زیاده از آن
 بگیرد این چنین گرفتن خیر و حسن است و بپایستد بکار خود و اگر کسی
 شهرت گرفته و حلال تاخیر و حسن باشد جواب بداند که درین فرض
 است یکی حال. دوم قصد. اما حال واجب است در حالی
 گیرد که اگر نگیرد بگیرد نش و تفسیر آنست که در حالتی باشد
 که اگر در آن حال نگیرد بسبب آن از فرض و پابندی و یاغلی
 باز ماند. که آن فرض و سنت و نقل افضل باشد. از ترک
 سباح. از آنکه ترک سباح دنیا از جمله فضیلتهاست. چون
 حال چنین باشد آن حال عذر است. اما قصد آنست که
 او از گرفتن تقویت باشد در عبادت خدای تعالی. و آن
 بدان باشد که در دل بگذراند. تا اگر مقصود تقویت نبود

من این را اگر فتنی چون بدین دو شرط بگیرد آن گرفتن خیر و حسن
 و ادب باشد. اما اگر یکی ازین دو شرط نباشد آن گرفتن از
 جمله خیرات نباشد سوال اگر گوئی که دنیا حلال میگردد برای شهوت
 را آن معصیت باشد یا نه جواب بدانکه گرفتن در حالت عذر
 فضیلت است. و نام آن خیر و حسن است و گرفتن برای شهوت
 سُوء است نه معصیت و در آن جسد حساب و ملامت کردن است
 نه عذاب آتش سوال اگر گوئی که چیست این جسد و حساب
 جواب بدانکه حساب آنست که بر سینه شوی بروی قیامت
 که از کجا کسب کردی. و کجا صرف کردی. و چه مقصود میدستی
 در کسب کردن و صرف کردن. و اما طبع باز داشتن است
 مدتی از بهشت در معرضات قیامت میان استخوان هولناک
 و سختیها کشنده و برهنه باشد سوال اگر گوئی که چون خدای
 تعالی حلال گردانیده است ملامت و عیب کردن چیست
 جواب بدانکه ملامت و عیب کردنست بسبب ترک ادب و خیا
 کسی را بر نمائده بادشاهی نباشند و او ادب نگاه ندارد

این دو شرط
 ۱۴۰

مستحق ملامت و عیب کردن باشد اگر چه طحاحم و ارمباح گردانیده اند و اصل
 درین باب آنست که بدانی که خدای تعالی بندگان را برای عبادت خود
 آفریده است پس واجب است بنده را که از همه وجهه و احوال عبادت کند
 و همه افعال خود چنان کند که با عبادت باشد بهر وجه که ممکن بود
 و اگر چنین نکند و اتباع شهوت و نفس کند و به سبب آن از عبادت
 پروردگار بازماند هر آنکه مستحق ملامت و عیب کردن باشد از آن
 که دنیا سرای خدمت است شمرای تنعم درین اصل نیکو تا بل کن
 این بود جمله که خواستیم بیان کردن آن در اصلاح کردن نفس
 و لگام کردن او به لگام تقوی نیکو فهم کن و بر این عمل کن تا خیر بسیار
 در دنیا و آخرت حاصل آید ان شاء الله تعالی و الله الموفق

فصل در معالجت دنیا و خلق و شیطان و نفس
 بر تو باد ای طالب عبادت علاج بجد و جهد تمام در قطع این
 عقبة بزرگ و در آنکه این است بزرگترین و سخت ترین عقبات
 و مؤنت آن سخت بسیار است و وقت او بزرگ است و از آنکه
 هر که هلاک شد و بجزای نرسید یا بسبب دنیا بود و یا خلق

یا شیطان یا نفس و حجاب در راه حق همین چهار است پس در هر
 یکی نکته متقنه بشنود اما دنیا واجب است مگر آنکه از وی حذر کنی و در و
 زبده کنی. از آنکه کار از سه حالت خالی نیست که یاد عبادت از اهل
 بصیرتی و یا از اهل جنتی و یا از اهل غفلتی. اگر از اهل بصیرتی بنده
 مگر آنکه بدانی که دنیا دشمن خداست غر و جل و خدا ای تعالی دوست
 تو پس دشمن دوست تو باشد و دنیا عقل ترا نقصان نمیکند
 و عقل قیمت تست و اگر از اهل جنتی بنده است مگر آنکه بدانی که شیطان
 دنیا تا به این حد است که ترا از عبادت بکلی باز میدارد و اگر از اهل
 غفلتی بنده است مگر آنکه بدانی که دنیا باقی نیست یا توان از آن جدا
 خواهی شد. و یا اواز تو جدا خواهد شد پس چه فایده باشد
 در طلب او و مگر ضایع کردن عمر عزیز و اما شیطان بنده
 مگر آنکه کار پر بیند از شیطان از آنجه خدا ای تعالی فرمود
 است مَرَبِّيْ خُذْ رَاحِلِيْ اِنَّ عَدِيْدَ سَلْمٌ قُلْ رَبِّ اَعُوْذُ بِكَ
 مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ وَ اَعُوْذُ بِكَ رَبِّ اِنْ يَّحْضُرَ

یعنی بگو ای محمد که ای پروردگار من بنده می طلبم تنوا و سوسنه

شیاطین و بتو پناه می طلبیم ای پروردگار من که حاضر شوند شیاطین همین
 پس هرگاه که بهترین عالیشان و عاقلترین و فاضلترین و عالمترین
 را این حال باشد. و محال باشد که بتو ای تعالی از شیاطین پناه طلبند
 توان دانست که حال دیگران یا کمال جهل و نقصان عقل و غفلت
 چگونه باشد و اما خلق بسنده است متراد در کار خلق که بدانی که
 اگر با ایشان مخالفت کنی و در هوا با ایشان موافقت نمایی میگرد
 شوی و کار آخرت بر تو باطل شود و اگر با ایشان مخالفت کنی
 ترا برنجاند و کار دنیا و دین بر تو مگر رکند و تو نیز در عداوت
 ایشان افتی و اگر ترا بدی کند و تعظیم نماید خوف فتنه و عجب
 باشد و نیز یاد کن حال خود با ایشان بعد از آنکه در گورست
 بعد از سه روز چگونه ترا فراموش کنند و ذکر تو بر زبان نهند
 گوی که هرگز ترا ندیده بودند و تو ایشان را ندیده بودی و
 در گور نباشد با تو مگر خدای تعالی پس این زیان بزرگ باشد
 که روزگار عزیز با این خلق بی وفا صایع کنی و ترک خدمت
 خدای تعالی کنی که باز گشت تو و آخر کار بدوست تامل کنی

مسکین در این سخن که گفتیم که شاید راه راست ننموده شوی و اما
 نفس بسنده است متر آن نمونه در کار نفس آنچه مشاهده میکنی از حاکم
 های او و خواستههای تباها او که در حالت شهوت بهیمه است
 و در حالت غضب درنده است و در حالت معصیت طفل است
 و در حالت نیت فرعونی است و در حالت گرسنگی دیوانه است و
 و در حالت سیری خرامنده است و اگر سیرش کنی بی فرمائی کند
 و اگر گرسنه داری فرماید کند و جنج و قزع ^{فخر} کند و بهجود در از گوش
 که اگر جوی باید هر مانرا بزند و اگر گرسنه داری فرماید کند یکی
 از صلی گفته است رحمه الله علیه که تبااهی و چهل نفس بشناید
 ایست که چون خواهد که معصیت کند بایه از روی برسد اگر
 تنفیج از خدا می پس رسول و از جمیع کتب و انبیاء و جمیع سلف صالح
 و عرصه کنی برو مرگ و گور و قیامت و بهشت و دوزخ را ترک
 عناد گیر و و از ان معصیت و شهوت باز نماند و بخون نان
 از وی باز دایمی ترک شهوت گیرد و این چنین است خست چهل
 او پس بر تو باد که از وی غافل نباشی و حال همانست که بر ^{دکار}

او گفته است **اِنَّ النَّفْسَ كَالْمَتَارِ وَالنَّفْسَ كَالْمَتَارِ** و گفته است این قلبه
 بر این نفس بسیار فریاد می کند
 هر کسی را که عقل دارد و روایت کرده اند از بعضی صالحان که او را احسن
 قلمی بیگفتند که او گفت نفس من با من نزاع کرد برای سر و آن
 بموی غزا گفتم سبحان الله خدا می گفته است **اِنَّ النَّفْسَ كَالْمَتَارِ**
 یا المسموع و این مرا بخیر میفرماید این هرگز نباشد نفس را گفتم که تو
 تنهایی تنگ آمده بدین بهانه میخواهی که ملاقات مردمان کنی
 نامردمان و را غنیمت کنند پس گفتم من در آبادانی با فقر و تنگناهم
 قبول کرد و باز بدگمان شدم گفتم خدا می تعالی راست گوئی هست
 با نفس خود گفتم من با دشمن بی سلاح جنگ خواهم کرد تا اول
 کسی که کشته شود من با شما قبول کرده همچنین بسیار چیزها بر شما
 نفس من همه قبول کرد و در آخر گفتم یا رب برابر بگردان
 میدادم که تو راست گفته و او دروغ میگوید پس در کائنات
 خود دیدم گویا مرا نفس میگوید که ای احمد هر روز مرا بتاز
 بکشتی به منع کردن آرزوهای من و هیچکس بر من مطلع نیست
 اما اگر با دشمن جنگ کنم و کشته شوم این عذاب خلاص یابم

دارند. و بعضی روزه را دوست دارند. و بعضی صدقه را دوست دارند.
 و در روزه نفل است نه فرض
 دارند و تورا روزه گیر سخن گفتن. و صدقه ده از پیر بنزد کردن از پیر بنزد
 هیچ صدقه در روزه فاضله و امیدوار تر از بن نیست. پس چون
 داشتی که نیمه پیر بنزدین اولی است اگر هر دو نیمه ترا بدست آید
 کاری تمام و کمال حاصل گردد. و مگر ترا سلامت و غنیمت بسیار
 آمده باشد؛ و اگر هر دو نفع اتنی باید که جانب پیر بنزدین عایت
 کنی تا سلامتی حاصل آید؛ اگر چه غنیمت نیست. و الا هر دو نیمه را
 زیان کرده باشد. انانکه چه نفع کند ترا قیام شب و صیام و نه
 و این بیک کلمه باطل شود. از ابن عباس رضی الله عنهما
 پرسیدند که چه گوی در دو مردی که یکی از ایشان خیر بسیار
 دارد. و ششم هم بسیار دارد. دوم خیر اندک دارد و ششم اندک
 دارد گفت هیچ خیر سلامتی برابر نشود. و نظیر آنچه گفتیم حال هر مرض
 است از آنکه علاج کردن مرض دو نیمه دارد. یعنی دارد خوردن
 و بنی پیر بنزدین پس اگر میان هر دو جمع کند خود صحت یابد اگر
 و در نوزاد پیر بنزدین اولی تر از آنکه به ترک پیر بنزدین و نفع نکند

اما پیریز کردن با ترک دار و قطع کند. در رسول الله صلی علیه و سلم
گفته است که اصل هر دو پیریزیدن است. و چنین گفته اند که طبعیان
هند و ستان بخور را بر همین پیریزیدن علاج کنند و مریض را از اکل و شرب بکاهان
و در زبان دارند که این صبح نزدیکی گوید و در روز پنجشنبه که کمال روز است. و متوجه
در مرتبه بلند از عبادت پس بر توبه و سجده و جهد تمام و کار نفعی
فصل در علاج کردن چهار عضو که آن اصل است

اول چشم و بسته است ترا در کار چشم که بدانی که مدار کار دین
و دنیا بر دل است و فساد و خطر دل و مشغول او در اکثر اوقات
و احوال از چشم است و این است که ابی الهیومین علی رضی الله
عنه گفت هر که چشم خود را نگاه ندارد نزد یک او دل را قیچی
نمیت. و در زبان و بسته است ترا در کار زبان آنکه بدانی
که سود تو و قیمت تو و شمره رنج و مجاهده تو عبادت و طاعت
است و خطر عبادت و خطر شدن و فساد آن در اغلب احوال
از قبل زبان است به نصیحت و تزیین و غیبت و مثل آن که زبان
بیک لفظ باطل نمیکند رنج یکساله را یا یک رنج سه ساله را و ده ساله را

و این است که گفته اند هیچ چیز مستحق تر از زبان نیت نبندد و راز سوم
 شکم و بسته است مر ترادر کار شکم آنکه بدانی که مقصود تو چیست
 است و آب و طعام تخمی است که غل از وی روید پس چون تخم نیکو
 باشد زراعت نیکو باشد و بیکو برود و گرنه تباه کند بر تو زمین ترا که
 برگزیده اصلاح نیاید معروف کرخی رحمة الله علیه گفته است که چون
 روزه دار بنگرد به چه چیز افطار میکند و نزدیک که افطار میکند و طعام
 که بخورد که بسیار خوردنی باشد که دل را از آنچه بود برگرداند چنانکه برگز
 بحال خود باز نیاید و بس خوردنی که از قیام شب محروم کند و بس نظر
 کردنی که از خواندن سوره قرآن باز دارد و بس باشد که بنده طعام
 بخورد که بسبب آن از روزه یکساله محروم ماند پس بر تو بادای مرد منظر
 دقیق و احتیاط قوی در ثبوت اگر سمیتی داری در عبادت پروردگار
 خود و این در اصل قوت است تا از وجه حلال باشد چون حلال حاصل
 گردد پس از آن بر تو باد که به ادب گیری چنانکه گفته ام و الا حلال
 باشی مر طعام را و ضائع کننده اوقات و ایام را از آنکه ایتین دانستم
 بلکه چه چشم خود دیدم که چون شکم پر شد اصلا از عبادت نیاید

و اگر به اگر اه کردن نفس عبادتی گنی در آن لذتی و حلاوتی نباشد
 و ازین است که گفته اند طمع بند در حلاوت عبادت با بسیار خوردن
 چه نور باشد در نفس به عبادت و در عبادت بی لذت و بسبب این معنی
 ابراهیم ادبم رحمه الله علیه گفته است که بیشتر از مردان خدا در کوه لبنان
 دیدم و هم مراد صیت کردند که چون به انبای دنیا باز گردی چهار
 نصیحت ایشانرا کن یکی آنکه هر که بسیار خورد لذت عبادت نیابد
 دوم آنکه هر که بسیار خسپد در عمر بیکت نیابد سوم آنکه هر که رضای مردمان
 طلبد رضای خدا ایضا نتواند چهارم هر که سخن بسیار گوید در لایحه
 و غیبت افتد و از دنیا بر دین مسکن نرود و سهیل تستری رحمه الله
 گفته است که جمیع خیرات درین چهار خصلت است و ابدالان که ابدال
 شده اند بدین چهار خصلت شده اند کم خوردن کم خفتن کم گفتن
 کم با خلق مخالفت کردن و یکی از عارفان گفته است که کسی که
 سرعایه ماست یعنی فارا فراغی و سلامتی و عبادت و حلاوت و علم
 عمل که حاصل میشود بسبب جمیع حاصل میشود چهارم دل و بسنده است
 هر ترا در کار دل که بدانی که اصل همه اعضا دل است و اگر او فاسد

جمیع اعضا فاسد شوند: و اگر او صالح شد جمیع اعضا صالح شوند:
 از آنکه او بمنزله درخت است و جمیع اعضا بمنزله شاخهاست: و
 و شاخها با از درخت میخورند و صلاح و فساد شاخها بصلاح و فساد
 درخت میباشد: و او بمنزله بادشاهی است: و سایر اعضا بمنزله
 رعیت او: چون بادشاه صالح باشد رعیت نیز صالح باشد: و اگر
 بادشاه فاسد باشد رعیت نیز فاسد باشد: پس صلاح چشم در
 و شکم و غیر آن دلیل است بر صلاح دل: چون درین اعضا خلل
 و فساد می آید پس بدانکه از خلل و فساد دل است: بلکه فساد در وسع
 بیشتر است: پس صرف کن عنایت خود و سعی او در اصلاح آن
 او را تا اصلاح چنانکه یکبارگی حاصل شود و رخت گیری: پس بدانکه
 کار دل دشوار است از آنکه بنای کار او بر خواطر است: و خواطر
 متعدد و تنوعیت: پس واجب است بر تو انشاع کردن از آن ابعاد
 طاقت و بسبب این معنی است که اصلاح دل بر اهل اجتهاد و شوق
 ترین کار است: چنانکه ابو نیر محمد رحمه الله علیه گفته که علاج کدوم
 دل خود را ده سال: و نفس خود را ده سال: و دشوارترین این سه

قلوب در درخت است
 سیخ بی از آن است
 خوشی می خورد و بد
 دلیل بر کجاست
 نه بر مدد است

و زبان خود را ده سال

دل باقیم پس بر تو باد به اتهام تمام چهار خصلتی که ذکر کردم از اهل
 و شتاب کردن در کارها و کبر و انکه از جمله خصلتهای دل این
 چهار ذکر کردم به بنابر آنکه اکثر عالمان و عابدان بدین مبتلا اند بسیار
 عابدان را بینی که اهل خود را دراز کرده اند و انرا نیست خیرند ^{پندارند} داشته اند
 و بسبب ان در کارهای خیر کار اهل می کنند و بسبب این که در حاصل
 کردن خیر تعجیل میکنند و بسبب عجلت از ان منقطع مانند یاد و
 مستجاب شدن دعا تعجیل کنند و انرا مقصود محروم مانند و یاد و دعا
 بد کردن کسی تعجیل کند و بر ان پشیمان شوند چنانچه از هر تیر نوح
 صلوات الله علی نبینا وعلیه روایت کرده اند بسیار پی که بر او ان
 خود کند و ترک نصیحت ایشان گیرند و بسبب اسمعی سفیان ثوری
 رحمة الله علیه گفته است که من ترسم بر خون خویش مگر از عالمان و عابدان
 این سخن را از وی مستنکر داشته گوشت من نگفتم ابراهیم خنجر گفته است
 و عطای گفته است که سفیان ثوری مرا گفته است به پیر پیر از عالمان
 که هر که دوست تراست از ایشان مر ترا اگر با تو دراناری مخالف است که
 تو گوی این شهر من است و او آنرا من گوید ایمن من باشد که نزد یک

سلطان ظالم چون توسعی کند و مالک دنیا گرفته است رح
 مة من گواهی عالمان و عابدان بر همه خلق بشنوم اما گواهی ایشان
 بر یکدیگر نشنوم نه از آنکه ایشان حاسد یکدیگر اند و فضیل گفته است
 رحمة الله علیه مرسل بر خود را که برای من خانه بخرد و مرا عالمان و
 عابدان نه چه نزدیکی مرا با قوسه که اگر از من زلتی بینند بخوار کنند
 و اگر در من نعمتی بینند حسد کنند و به نظر حقارت سوی انسان نگردند
 و بسا عابدان را پسینی که بر مردمان کبر میکنند بدان دو کعبه شبانه
 که گذارده است نه همچنین گوی بر مردمان منت می نهند یا گوی که
 از خدای تعالی بشارتی رسیده است به بهشت یا آزادی از آتش
 و فرخ نه با گوی که یقین کرده است به سعادت خود و متفاوت جمیع
 مردمان و باین همه لباس مرد و ایشان و متواضعان از خوص
 و غیران پوشند و به آن لباس پارسایی خود نمایند و روایت
 کرده اند که فرقد سنجی رحمة الله علیه بر حسن بصری در آمد کلیم می پوشیده
 بود و حسن چنگ پوشیده بود و فرقد حله حسن را مسکس کردن گرفت
 حسن گفت چه می بینی جامه من جامه اهل بهشت است و جامه تو جامه

اهل و دین است : مراد سیده است که پیشتری اهل و دین اصحاب یکدیگر
 باشند حسن گفت که زید در جامه ها نهاده اند و کبر در سینه ها : بخدا
 که بر شما بالباس کلیم پیشتر است از کسی که پوشش او نرم است با علم پس
 حذر کن ای طالب عبادت ازین چهار آفت خاصه که از آنکه اول
 آدمی را در معصیت انگهند : مکر آدمی را در گوا گفتند : فراموش کن حکایت
 ابلیس و فتنه او که گوا را از کبر بود : و رجوع کن بخدای تعالی که تر از این همه
 نگاردار و بفضل خویش فصل در دفع عوائق اربعه حاصل کار آنکه
 چون نظر کنی بعقل خود بدانی که دنیا ابقائی نیست و مضرت او پیش
 از نفع اوست و تبعات او از نفع تن و مشغولی دل است در دنیا و
 عذاب در زمان و حساب در روز و آخرت : پس زهد کن در فضول
 دنیا : و بگیری از ان مکر مقداری که از ان چاره نیست و عبادت خدا
 و تنعم و لذت را ترک گیری برای بهشت : و بدانی که در خلق و فای
 نیست پس ترک مخالطت مردمان کنی : مگر در چیزیکه چاره نیست صحبت
 با کسی که از صحبت او زیان نشود و بدانی که شیطان حیث است
 و بکس در عداوت است پناه طلبی به پروردگار قادر خود از ان سگ

این کتاب از
 شیخ زین العابدین
 علیه السلام است
 و در بیان
 و تفسیر

لعین و از چیلپهای او غافل نباشی پس سر را اورا به ذکر خدا بیند
 و پاک ازان مدارد پس آن آسان است چون غریمت مردان
 شود چنانچه خدای تعالی گفته است إِنَّكَ لَيَسَّرُ لَكَ سُلْطَانَ
 عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ بدستیکند
 مر شیطان را بران کسانیکو ایمان دارند و بران کسانیکو بهر خدا
 توکل کنند و کار خود بدو تفویض نمایند بدست گفت ابو حازم
 رحمه الله علیه که چیست دنیا و چیست شیطان اما دنیا آنچه گذشته
 خوابی بود و آنچه باقی مانده است آرزو باست و اما شیطان
 پس و الله اگر مطیع شود نفع نکند و اگر عاصی شود زیان نکند
 و بدانی جهل این نفس را و طلب کردن او مخری را که مضر
 و مهلک است پس نگرانی از روی شفقت در کار او نگر نیستن
 عقلا و علما که در عواقب امور می نگرند نه نگر نیستن جهلا
 و کو و کان که نظر ایشان در اوائل امور است نه و غایت
 ضرر در نمی یابند و بسبب تمنی دار و ترک میکنند پس لگام
 تمنی اورا به لگام تقوی و بازواری اورا از جمیع آنچه بدان

محتاج نیست از فضل و کلام و لباس و همچنین از جمله فضو
 از آنکه در گرفتن فضل ضرورتی نیست که خدای تعالی بر بندگ
 خود همه بایسته های ایشان را فراخ کرده است و هر چه ایشان را
 در کار وین مضر است از آن مستغنی کرده است پس چه حاجت
 است به گرفتن فضل و بدانکه هرگاه که تو ترک دنیا کردی و ترا
 نام زاید نشد گوی ترا نیز از نام ستوده شده و از جمله منقطع
 شدی بسوی خدای تعالی و از جمله کسانی شدی که ایشان از
 اهل النورند بخدای تعالی و هرگاه که تو با شیطان محاربه کردی
 از جمله مجاهدان شدی در راه خدای تعالی و از جمله کسانی شدی
 که خدا تعالی در باب ایشان شیطان را گفته است إِنَّ
 عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ یعنی نیست ترا بر بندگان
 من قوتی و چون تقوی کردی از جمله متقیان شدی که هر
 ایشانراست سعادت دنیا و آخرت و از بهشتی از
 ملائک مقرب فاضل شدی چون این همه کرده
 این عقیده را از وسعت را بریدی

این بر دوم
 این بر سوم
 این بر چهارم
 این بر پنجم
 این بر ششم
 این بر هفتم
 این بر هشتم
 این بر نهم
 این بر دهم

و چیزهای که آن مانع مقصود تو بود پس افکنده و بداند

این عقبه سخت دشوار است تا بداند

نشوی : و نترسی که با غایت

خدای تعالی نیکسان

است پس این بود

انچه

خواستم که در شرح چهار موانع عبادت بگویم

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ

الْعَظِيمِ

عقبه چهارم عوارض است و عارض
 آن باشد که بتبشیر آید پس بر تو با دای طالب عبادت
 بدفع کردن عوارض که مانع اند مرترا از عبادت و گفته ایم که
 عوارض چهار اند یکی از ان مطالبه نفس است به رزق و
 دفع کردن آن به توکل است بخدای تعالی و وجوب توکل
 بسبب دو چیز است یکی آنکه تا فراغ حاصل نشود مرترا بر
 عبادت کردن و از آنکه اگر متوکل نباشی عبادت نتوانی کرد و سبب
 مشغولی ظاهرین به طلب و کسب و مشغولی دل بخواست و ارادت
 و فراغ دل در عبادت شرط است و این حاصل نیست مگر
 متوکلان را بلکه من میگویم هر که او ضعیف دل باشد تا چیزی
 موجود نباشد دلش قرار نگیرد و کم باشد این چنین که کار
 بزرگ دنیاوی یا اخروی بدست آید از شیخ خود این سخن
 بسیار شنیده ام که کار با برادر خاطر در عالم میسر شود مگر دو کس
 یکی مردیکه متوکل باشد و دوم آنکه منهور یعنی بی باک باشد و میگویم که
 این کلام جامع است در معنی خود و از آنکه منهور چون خواهد که کار

شروع کند بقوت تمام شروع کند و به هیچ چیز که او را از آن کار
 مانع شود، التفات نکند پس برائیه کار او برادر او شود و مقصود
 خود برسد و آنکه متوکل است چون خواهد که در کاری شروع کند
 بقوت تمام و به یقینی کمال بوعده خدای تعالی شروع کند
 و او را بضمان خدایتکا ثقة تمام باشد و التفات نکند به آن
 انسانی که او را ^{نفس} برساند و ^{نفس} شیطانی که او را وسوسه کند پس
 برائیه بر مقصود و مطلوب خود ظفر یابد و آتاین پیچاره که گسست
 دل است و ناتوان دایما در تردد و تحیر ماند و همچو دراز گوش در جا
 علف خوردن و مانند مرغ در قفس و ایما منتظر آنکه خصم ^{ببیند}ش بیاید
 و خورش بیارد کم باشد این چنین کسی که قصد کاری بزرگ کند
 و اگر قصد کند کم باشد که بر آن ظفر یابد نه بینی اصحاب بت را از آفتاب
 دنیا که مرتبه بلند دنیا فتنه مگر که از هر جان و مال برخاستند و ملوک
 برای گرفتن مملکت از جان و مال می خیزند و در خصم تیغ نیزینند
 برین قصد که یا مملکت حاصل کنند یا هلاک شوند و گفته اند که مؤمن
 رضی الله عنه روز جنگ با علی مرتضی رضی الله عنه چون هر دو لشکر را

جدید گفت هر کاری بلند طلب از سر جان برخیزد و بازار گران
 برای حاصل کردن مال در دریا سوار شوند و سفر کج و بر اختیار
 کنند و جان و مال خود در خطر افکنند اما این بیچاره بالارمی
 دل او ضعیف و غریب است او مست است و علاقه دل از نفس و اسل
 و مال قطع نمینماید کرد و ایما از خانه بدکان و از دکان بخانه است
 هم باشد که بر تبه شریف برسد مثل ملوک و بازار گران بلک
 درین دکان درمی حاصل شود یاد آگنی باید آن نزدیک او کار
 عظیم باشد این است حال طالبان دنیا و اما طالبان آخرت
 بدانکه سران ایشان این خصلت است که او را توکل گویند و قطع
 کردن دل از جمیع علایق از آنکه چون توکل کردند توانستند که
 بفراغ باطن بعبادت خدای تعالی برسند و بهم خلائق الشفا
 کنند و بی باکانه بر روی زمین سفر کنند لا جرم مردان دین
 شدند و در میان مردمان حریت و حرمت یافتند و حقیقت
 پادشاهان روی زمین ایشانند از آنکه هر جا که خواهند بروند
 و هر جا که خوش آید فرود آیند و هر کار که بزرگترین کار است از علم

و عبادت قصد آن کنند ایشانرا مانع و حاجزی نیست که همه
 جایها نزد یک ایشان یکسان است و همه زمان نزد یک
 ایشان یکزمان است و قول رسول الله صلی الله علیه و سلم
 مَنْ سَرَّهٗ اَنْ يَكُوْنَ اَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَسَّقِ اللّٰهُ مِنْ
 سَرَّهٗ اَنْ يَكُوْنَ اَقْوٰى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ وَ مَنْ
 سَرَّهٗ اَنْ يَكُوْنَ اَغْنٰى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللّٰهِ
 اَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ یعنی هر که را خوش آید که او برترین
 مردمان باشد گو تو قوی کن و هر که را خوش آید که او قوی ترین مردمان
 باشد گو که بر خدای تعالی توکل کن و هر که را خوش آید که او
 توانگر ترین باشد گو اعتماد کن بدانچه نزد یک خداست از آنچه
 در دست اوست و سلیمان خواص رحمة الله علیه گفته است
 اگر مردی بر خدای تعالی بصدق توکل کند با دشمنان و
 هر که جز ایشان باشند بوی محتاج باشند و او به کسی محتاج نگردد
 و چگونه محتاج گردد آن کسی که مولای او غنی و حمید است و او به هم
 خواص رحمة الله علیه گفته است که در بیان جوانی را و در هم

گوئی سبک بقیه است گفتگی خواهی رفت گفت بگو گفت بی زاده
 را حله گفت ای هست یقین کسی که آسمانها و زمین را با قدر است
 خویش نگاه دارد مرا بی زاده را حله بگو رساند ابراهیم میگوید چون
 رسیدم آن جوان را دیدم که در طواف هست چون مرادید گفت ای
 شیخ هنوز یقین تو چنان هست است لا اله الا الله حاتم گفت
 شنیده ام یا با آنها قطع میکنی بتوکل بی زاده را حله گفت زاده من چنان
 چیز است گفت آن چیست حاتم گفت دنیا و آخرت را مملکت خدا
 میدانم و همه خلق را بندگان خدای تعالی میدانم و همه روزیها
 و سبب بدست خدای تعالی میدانم و حکم خدای تعالی در همه روز
 زمین نافذ می یابم اما سبب و دم که موجب توکل است آنست که در
 ترک او خطری عظیم است میگویم که خدای سبحان تعالی رزق وافر میدهد
 را یکجا ذکر کرده است وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ ذُرِّيَّتَكُمْ پس معلوم شد که
 رزق از خدای تعالی است همچون آفریدن تو پس وعده رزق
 کرده است إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِّينِ پس
 رزق را ضامن شده و مآل کاتبه فی الاثرین اولا علی الله

ذر قها پس برسانیدن رزق سوخته خورده قُرْبَتِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
 إِنَّهُ لَحَقُّ بِنِعْمَتِ اللَّهِ وَعَدُوكُمْ غُلَامًا وَآتَاكُم مِّنْهُ نِسَاءً بِمَتَّعُوهُنَّ مَا كَانُوا يَافِكُونَ
 پس کسی که قول او را اعتبار کنند و بوعده او بسند کنند و بضمانت
 او و پش قرار گیرند و به قسم او قانع نشود و بفرومان او پاک ندارد
 بشکر که حالش چگونه باشد و چه محنت نامر او را پیش آید و بخدای که
 مصیبتی سخت تر ازین نیست و اما از ان در غفلت عظیم و در سواد
 الله صلی الله علیه و سلم را بن عمر رضی الله عنهما گفت : چه چیز
 اگر باقی ماننی تا آنکه قومی پیدا شوند که بضعت ایمان یکسار ازین
 ذخیره خواهند کرد گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم معاذ الله
 من روی خلق خدا تا ترسان به بنیم و حسن بهری رحمته الله علیه
 گفته است که لعنت خدا بر قومی باد که پروردگار ایشان برسانیدن
 رزق ایشان سوخته خورده و ایشان استوارش ندارند و چون
 آیت وَفِي السَّمَاءِ ذُرِّيَّتُكُمْ وَمَا لَكُم مِّنْهُ لَوْ عِدَّوْنَ قُرْبَتِ السَّمَاءِ
 وَاَلْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ بِنِعْمَتِ اللَّهِ وَعَدُوكُمْ غُلَامًا وَآتَاكُم مِّنْهُ نِسَاءً بِمَتَّعُوهُنَّ مَا كَانُوا يَافِكُونَ
 پروردگار خویش را در خشم آوردند و قولش استوار نداشتند

تا سگند خورد بر سائیدن رزق : و او ایس قرنی رحمة اللہ علیہ
 گفته است : اگر عبادت کنی خدای را بچو عبادت همه اهل آسمان
 و زمین قبول نکند از تو تا استوار نداری اورا و بر سائیدن رزق
 گفته چگونه اورا استوار داریم : گفت به انکه امین باشید از رسیدن
 رزق : ہرم این جہان مر او ایس فر گفت کہ کجا سکونت کنیم گفت
 در شام ہرم گفت کہ حال عیش در شام چیست : او پس گفت وای
 برین دلہا کہ پر از شکست : پس چہ نفع دہد موعظت : و روایت
 کردہ اند کہ گفتن دزدی بردست ابو یزید بسطامی رحمتہ اللہ علیہ تو بہ
 ابو یزید اورا از حال او پرسید : گفت ہزار گور کشادم پس بطن طرف قبلہ
 ندیدم مگر دو کس را ابو یزید گفت برگردانیدین روی ایشان از انست کہ
 ایشان خدا را در کار رزق استوار داشتند سوال اگر گوئی کہ خبر
 کن ما را از حقیقت توکل و حکم آن و آنچه واجبست بر بندہ از توکل
 در کار رزق جواب ہد انکہ این ترازہ و انسقچہا فصل معلوم شود
 بیان لفظ توکل : و بیان موضع توکل : و بیان حد توکل : و بیان
 علاج توکل اما لفظ توکل ہد انکہ این لفظ شق است از و کالت پس توکل

گردن بر کسی این باشد که او را بمنزله وکیل کار خود و ضامن صلاح
 خود وانی و دینی تکلف بر او بسنده کنی؛ و اما موضع توکل بدانکه
 توکل در سه جای باشد؛ یکی در موضع قسمت؛ و آن آنست که
 بر خدای تعالی اعتماد کنی که آنچه قسمت او کرده است آن از تو فوت
 شدنی نیست؛ از آنکه حکم او بدل نشود؛ دوم در موضع یار طلبیدن
 و آن اعتماد کردن است بر یاری کردن خدای تعالی؛ چون در راه
 او مجاهده کرده باشی؛ سوم در موضع رزق و حاجت و این سوم
 فرض و لازم است مرئیه را بدلیل عقلی و نقلی؛ و مقصود ما اینجا
 از توکل معرفت این توکل است؛ پس موضع توکل رزق ^{بیان} مضمون
 است یعنی رزقیکه خدایتعا ضامن آن شده است و بدانکه رزق
 چهار قسمت است؛ مضمون و مقسوم و مملوک و متعود اما رزق
 مضمون آنست که قوت و غذای آدمی است؛ و بدان قوام نیست
 نه سائر اسباب؛ و خدای تعالی عزوجل که ضامن شده است
 این رزق را شده است و توکل کردن درین واجب است بر بنده
 بدلیل عقلی و نقلی؛ از آنکه خدایتعا ما را تکلیف کرده است بر خدست

و طاعت خود پس چاره نیست مگر آنکه بدان قوام بنهیه باشد تا
 عبادت مشغول تو اینم شده و یکی از مشایخ گرامیه بر اصل و فایده
 خود سخن خوب گفته است : و آن آنست که گفت برخدای عزوجل
 واجب است رسانیدن رزق بندگان : بسبب چیزی که آنکه او
 سیده است و باینده گان او : و برسد واجب است نفقه بنده چنانچه
 بر بنده واجب است خدمت سیده دوم آنکه خدای تعالی بندگان
 را محتاج رزق آفریده است و راه طلب او ایشان مانموده : از آنکه
 نمی دانند که رزق ایشان چیست : و از کجا است : و کی خواهد رسید
 تا بعینه در اینجا و در آن وقت طلب کنند : چون چنین باشد واجب
 است بروی که مؤمن آن را ایشان کفایت کند : و رزق
 ایشان را به ایشان رسانند : سوم آنکه ایشان را به خدمت
 و طاعت فرموده است و طلب رزق مانع عبادت است :
 پس واجب است بروی که مؤمن را به کفایت رسانیدن : تا به فراغ
 دل خدمت تواند کرد : و این سخن کسی است که بر سر راه بود است
 مطلع نباشد : از آنکه کسی که برخدای تعالی چیزی واجب گوید خطا

تحقیق باشد و ما فساد این سخن در فن علم کلام بیان کرده ایم
 و اما رزق مقسوم آنست که خدای تعالی قسمت کرده است
 هر یکی را از بندگان آنچه خورند و آشامند و پوشند هر یکی
 مقداری و وقتی مخصوص و معین که از آن زیادت و نقصان
 نپذیرد و مقدم و موخر نگردد چنانکه گفت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم که رزق قسمت کرده شده است و از آن فراغ حاصل
 آمده نه بقوای متقی زیاده شود و نه به تباهی تباه کار نقصان گیرد
 و اما رزق مملوک که هر یک در ملک او میکنند از مالهای دنیا
 چنانکه خدایتها هر یک را تقدیر و قسمت کرده است و اما رزق
 موعود آنست که خدای تعالی متقیان را وعده کرده است بشرط
 تقوی از وجه حلال بجز حتمی برسانند چنانچه گفت و هُنَّ
 یَتَّقِی اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثْ لَا یَحْتَسِبُ
 این بود اقسام رزق و توکل که واجب است در رزق مضمون
 واجب است و اما حد توکل بدانکه بعضی از علما گفته اند که توکل اعتبار
 گردن دل است بر خدای تعالی به بریدن دنا امید شدن از غیر

خدای تعالی و بعضی گفته اند که توکل ترک تعلیق است و تعلیق
 ذکر قوام بنیه است بخیر و شر خداست و نزدیک من هر دو قول یک
 اصل باز میگردد و آن اعتماد کردن دل است بدانکه آنچه قوام بنیه
 بدو است آن از خدای تعالی است نه کسی دیگر جز او نه بخطا و نه
 در بعضی از اسباب و خدای تعالی اگر خواهد بسببی قوام بنیه بخشد
 خواه بغیر سبب چون این را در دل بگذرانی و بدان ثابت باشی
 و دل از مردمان و اسباب بکلی برگزینی و ترا توکل خیا که حق است
 حاصل شود و اما چیز نای که بر توکل باعث میشوند این است که نصرت
 خدای را برزق یاد کنی و قوی ترین علاج ذکر حلال خدای تعالی
 و کمال او در علم و قدرت و پاکی او از خائف و عده و سهو کردن
 و عجز و نقصان چون بنده برین اذکار مواظبت کند باعث شود
 او را به توکل کردن بر خدای تعالی در کار برزق سوال اگر گوی روا باشد
 بنده را طلب رزق بجای یانه جواب بدانکه رزق مضمون که
 غذا و قوام بنیه است و از آن چاره نیست مکن نیست که امر را طلب
 کنیم از آنکه آن از فعل خدای تعالی است بر بنده همچون حیات و موت

که بنده نه بر تحصیل آن قادر است و نه بر دفع آن و اما رزق مضمون
 خود طلب آن بنده را حاجت نیست از آنکه لابدی رزق مضمون
 است و آثار خود خدا می تعالی ضامن شده است سوال اگر گویی
 چون رزق مضمون از سبب است و او باشد که طلب آن سبب
 بکنیم یا نه جواب بدانکه لازم نیست بر تو طلب که بدن اسباب آنکه
 خدای تعالی اگر خواهد بیسی رسانده و اگر خواهد بغير سبب پس چگونه
 لازم باشد بر او طلب سبب و غیر خدا ایضا ضامن مطلق شده است
 بی شرط طلب و کسب و نیز چگونه روا باشد که بنده را طلب کردن
 چیزی فرماید که جای آن نداند از آنکه معلوم نیست که کدام
 چیز سبب رزق است و کدام چیز نیست که غذای او خواهد شد
 سوال اگر گویی که رزق به طلب زیاد میشود و به ترک طلب ناقص
 میگردد یا نه جواب بدانکه به طلب و ترک طلب که همیشه
 نگردد که رزق هر یکی را در وقت مقرر و موقت نوشته اند و حکم
 خدای تعالی سهل نشود و قسمت او متغیر نگردد و ازین است که سوال
 الله صلی الله علیه وسلم چون در ویشی را پاره نان دارد گفت

هاتک لوکم تا تها لا تنباک یعنی پیران را اگر نمی آندی این
 می آندی سوال اگر گوی که ثواب و عقاب در لوح محفوظ نوشته
 اند یا این همه بر ما واجب است طلب کردن آن : اما زیاده میشود
 به طلب : و نقصان می پذیرد و بر ترک طلب یا جواب بد آنکه
 طلب ثواب از آن واجب است که خدای تعالی طلب آن بر ما واجب
 گردانیده است : و بر ترک آن وعید کرده : و شواهد بی انگیز
 صالح کنیم ضامن شده است : و فرق میان کار رزق و میان ثواب
 و عقاب و یک نکته است : و آن آنست که علمای گفته اند هر چه در لوح
 محفوظ نوشته اند و قسمت یکی قسم مطلق بی شرطی و معلق فیصل
 بنده نیست : و آن رزقها ، و اجلاها است : نه چینی که خدای تعالی
 این هر دو را چه شکل در قرآن مطلق ذکر کرده است چنانچه گفت
 وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا یعنی نیست
 هیچ جنبه بر روی زمین مگر آنکه رزق او بر خدای است و چنانچه گفت
 فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَأْخِرُونَ
 یعنی چون اجلا سپری شود پس و پیش نشود مران اصلاح است یعنی

و صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم گفته است که چهار چیز است که
 از آن فرایغ حاصل شده است یکی صورت ظاهری که آنرا خلق گویند
 و دوم سیرت باطن که آنرا خلق گویند و سوم نذوق چهارم اجل
 قسم دوم معلق است و مشروط بر فعل بنده و آن ثواب و عقاب است
 نه بینی که خدای تعالی این چه شکل و رقص معلق بر فعل بنده و کند
 کرده است که وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ أَصْنَوْا أَقْوَالَ الْكَافِرِينَ
 عَنْهُمْ سَبًّا نَقُصُّ وَلَا نَخْلَعُ لَهُمْ جَنَاتِ النَّعِيمِ ای اگر
 اهل کتاب ایمان آورند و تقوی کنند هر آینه کلمات ایشانرا
 پیامبریم و در آیم ایشانرا در بهشت سوال اگر گوی که ما
 طالبانرا می بینیم تو نگردد مالدار و تارکان را می بینیم فقیر و آواره
 جواب بدان که گویی که طالبی فقیر و محروم نمی بینی و تارکانی
 مرزوق و معنی نه بلکه این بسیار است سوال اگر گویی که در دنیا
 و سیاهان بی توشه در رویم و انجی سکونت گیریم باین جواب
 بدانکه اگر قوت داری و بر وعده خدایت اعتماد تمام داری و در دنیا
 الا سچو عوام بچاره بعلالین مشغول می باشی و دهن از انعام

ابوالمعالی رحمه الله علیه شنیده ام که هر که با خدای تعالی معامله کند
 بر عبادت مردمان و خدای تعالی با او معامله کند بر عبادت
 مردمان در کفایت مؤمنان و دین سخن نیک خوبست و در غیر
 این فواید بسیارست مگر کسی را که نامل کند سوال اگر گوی که خدا
 تعالی گفته است وَتَزِدْهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى
 جواب بدانکه درین دو قول هست یکی آنکه مراد توشه آخرت
 هست و لهذا گفت ان خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى و گفت ای
 خَيْرَ الزَّادِ حُطَّامُ الدُّنْيَا وَاسْبَابُهَا و هم آنکه توشه
 در راجع توشه یعنی برودند و از مردمان میخواهند و ایزد میداند
 امر کرده شد بدو توشه برگزین پس بیل تنبیه یعنی توشه
 از مال خود بهتر است از سوال کردن از مردمان و نیک کردن بر
 ایشان سوال اگر گوی که متوکل را روا باشد که در سفر توشه
 بگیرد یا نه جواب بدانکه بسا باشد که در سفر با متوکل توشه گیرد
 ولیکن دل او بدان متعلق نباشد بلکه متعلق دل او بجزای تعالی
 باشد و اعتماد او بر روی بوده و بسا بود که نیست مسلمانی برگزیده

و کار در گرفتن توشه و ترک آن نیست ؛ بلکه کار به دل است
 باید که دل متعلق نباشد ؛ مگر بوجه خداى تعالى و ضمانت
 او ؛ از آنکه بسا کسى در سفر توشه برگرفته است ؛ و دل او با خدا
 نه با توشه و بسا کسى توشه برگرفته است ؛ و دل او با توشه است
 نه با خداى تعالى سوال اگر گوئى که رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و اصحاب او و سلف صالح ؛ رضی الله عنهم توشه برگرفته اند
 جواب گوئیم من ترا لاجرم توشه برگرفتن مباح است مخرام
 بلکه حرام متعلق شدن دل است به توشه ؛ و ترک توکل بر خدا
 عز و جل ؛ و نیز چه گمان برى بر رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و شى متعلق طعام و شراب و دینار بوده ؛ حاشا و کلا که
 اینچنین باشد ؛ بلکه دل او با خداى تعالى بود و توکل او بر خدا
 تعالى بود او است که جمله دنیا بر او عرض کردند ؛ و کلید خزائن
 زمین بر او آوردند قبول نکرد ؛ و این که توشه برگرفتن به نیست
 خیرى برگرفتن ؛ نه بسبب میل دل به توشه ؛ و معتبر نیست است
 سوال اگر گوئى که بهتر چیست در سفر توشه برگرفتن یا ترک آن

جواب بدانکه این حکم مختلف شود به اختلاف حال اگر
 کسی هست که او مقتداست و میخواهد که بیان کند که برگرفتن
 نوشته مباح است و یا خود بدان نیست خیری کند اینچنین کس را
 نوشته برگرفتن اولی تر است و اگر تنها است و قوی دل است
 به خدای تعالی و نوشته او را مانع است از عبادت خدای عزوجل
 اینچنین کس را ترک نوشته افضل است اینکوفهم کن و الله اعلم
 عارض دوم و آن خطر عاقبت کار است و دفع آن
 در تفویض است بخدای تعالی پس بر تو باد به تفویض کردن در
 همه کارها به خدای عزوجل و این بسبب دو چیز است یکی آنکه
 ساکن شدن دل در حال از آنکه چون صلاح و فساد عاقبت کار
 ندانی و براینیه پریشان دل باشی و چون کار بخدای تعالی
 تفویض کردی و دانستی که او ترا فرایدارد مگر صلاح و خیر این
 شدی از خطر و دولت ساکن شد در حال و این امن و سکونت
 و راحت دل نعمتی و غنیمتی عظیم است و شیخ من در مجالس
 این سخن بسیار گفتی که رَجْعُ التَّذَنُّبِ إِلَى مَخْلَقِكَ لَسْتَ شَرٌّ

یعنی بگذارند بر راه کسی ترا بیا فریده است و راحت بگیر
 سبب دوم آنکه حاصل شدن صلاح و خیر در استقبال است
 از آنکه عاقبت کار را معلوم نیست؛ بسا شر باشد که بصورت
 خیر نماید و بسا زیان در صورت نفع باشد؛ و بسا زبرد صورت
 شهید باشد؛ و تو جابلی عاقبت و اسرار کار را؛ پس اگر کار
 را قطع کرده بخوای که آن نزدیک تو نیست؛ نزدیک است که
 در هلاکت افتی و ندانی حکایت کرده اند که یکی از عابدان
 از خدای تعالی بخواست که ابلیس را بدو نماید؛ او را گفتند که از
 خدای تعالی عاقبت خیر نخواه؛ نشنید و همان خواست؛ چون
 خدای تعالی شیطان را بر او ظاهر کرده عابد قصد آن کرد که ویرا
 بزند؛ ابلیس گفت اگر تو صد ساله نبودی من ترا هلاک کردم؛
 عابد به قول او مغرور شده و با خود گفت که هنوز عمر من دراز است
 چند گاه دیگر سر چه خواهم بکنم؛ پس توبه کنم به فسق مشغول شده
 و ترک عبادت کرد و هلاک ابد گردید؛ پس این حکایت بیدار
 کننده است بر ترک حکم در خواست دل حاج کردن و مطایب

و اما اگر کاری را بجنای تعالی تفویض کنی ؛ و از و بخواهی که آنچه خیر
 صلاح است آن کند پس یعنی مگر خیر و صلاح سوال اگر گوی که خبر
 کن ما را از معنی تفویض و حکم آن جواب بدانکه اینجا دو فصل است
 که بدان مقصود روشن شود ؛ یکی موضع تفویض ؛ دوم معنی او ؛
 و خدا ؛ و صند او ؛ و اما موضع تفویض بدانکه مراد با بر قسم است
 یکی مراد است که یقین میدانی که شر و فساد است در عمل مثل اش
 و عذاب ؛ همچون کفر و بدعت و معصیت ؛ پس اینجا پس مرادی
 اصلا طلبیدن نشاید ؛ دوم مراد است که میدانی قطعا در آن
 صلاح است ؛ چنانکه بهشت و ایمان ؛ و فرض ؛ و سنت بدانکه
 رواست ترا خواستن ؛ اینجا پس مرادی بحکم و قطع و این جا تفویض
 نیست ؛ از آنکه در طلب او هیچ نوع خطری نیست ؛ و بی شک خیر
 صلاح است ؛ سوم مرادی است که نمیدانی قطعا که در آن صلاح
 و یا فساد و آن همچون لواقل مباحات است ؛ و این موضع تفویض
 است ؛ و روا نیست مگر آنکه آنرا بر سبیل قطع و حکم بخواهی ؛
 بلکه به استثناء و شرط خیر و صلاح ؛ پس چون ارادت خود را

به استثنای آن ؛ آن تفویض باشد ؛ پس اگر استثناء
 نکنی و به طمع و حکم بخوابی آن طمعهاست ناسودده منهی ؛
 پس موضع تفویض بر مراد است که در آن خطر است ؛ و آن
 آنست که صلاح خویش در آن به یقین ندانی ؛ و اما معنی تفویض
 شیخ من گفته است که تفویض ترک اختیار خیر است که در آن
 بیم خطر است ؛ بسوی مذهب مختار علیم ؛ به مصلحت خلق ؛ و من میگویم
 خدا تفویض که تفویض خواستن صلاح است از خدای تعالی در
 چیزیکه از خطر او ایمن نه ؛ و ضد تفویض طمع است ؛ و طمع بر دو نوع
 است یکی در معنی رجاست و آن خواستن چیز نیست ؛ که در آن
 خطر نیست ؛ و یا خواستن چیزیکه با خطر است به استثناء ؛ و این طمع
 سودده است ؛ چنانکه ابراهیم صلوات الله علی نبینا وعلیه کف
 وَاللّٰهُ اَطْمَحُ اَنْ يَّعْفِرَ لِيْ خَطِيْئَتِيْ يَوْمَ الدِّیْنِ یعنی آن
 خدای که طمع میدارم از وی که یا مرز و گنا مان مراد از پادشاه
 دوم طمع مذموم است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است
 بهر چیزیکه طمع که آن فقری حاضر است ؛ و شیخ من گفته است که طمع

مذموم و دو چیز است یکی ساکن شدن دل به منفعتی که در آن شک
 است ؛ دوم خواستن چیزی با خطر بر سبیل قطع و حکم ؛ و این
 ارادت است که مقابل توفیض است و اما علاج توفیض آنست که خطر
 عاقبت کار را یاد کنی و امکان هلاک و فساد در آن تصور کنی ؛
 و قوی ترین علاج او آنست که بختر خود را از امتناع به افتادن در خطر
 یاد کنی ؛ چون برین دو ذکر مواظبت کنی ترا بدان آرد که همه کارها
 بخدای تعالی توفیض کنی ؛ و طلب نکنی هیچ کاری را مگر بشیر صلاح
 و خیر سوال اگر گوی که چیست آن خطر که بسبب آن توفیض در کار
 واجب است ؟ جواب بدانکه خطر در جمله دو خطر است ؛ یکی خطر شک
 باشد یا نباشد ؛ و بدان رسی یا نرسی ؛ و اینچنین خیر محتاج است
 به استثنا ؛ دوم خطر فساد از آنکه یقین نمیدانی که در آن صلاح
 مفقودست یا فساد ؛ و درین محتاج هستی به توفیض کردن ؛ و بدانکه
 عبارت از همه مختلف است در بیان خطر ؛ بعضی گفته اند که خطر در
 فعل آنست که فعلی باشد که بی او نجات ممکن است ؛ و ممکن است که
 جمع شود بر آن گناهی ؛ پس مدایمان و سنت و استقامت خطر

نیست ؛ لذا که ممکن نیست که بی ایمان و سنت نجات شود ؛ و حج
 نشود به استقامت گناهی ؛ پس روا باشد خواستن ایمان و
 استقامت بر سبیل قطع و حکم ؛ شیخ من گفته است که خطر در فعل
 آنست که ممکن باشد که در آن چیزی پیش آید که مشغول شدن
 بدان پیش آئیده اولی تر باشد از اقدام کردن بر آن فعل ؛ و این
 مباحات و سنن و فرائض افتند به بینی کسی را که بر وقت نماز
 تنگ شود ؛ و قصد او کند ؛ پس بپند کسی که در آلتش می افتد ؛
 یا در آب غرق میشود ؛ و خلاص دادن او را ممکن است ؛ پس
 مشغول شدن بخلاص دادن او اولی تر باشد از نماز کردن ؛ پس
 روایت خواستن مباحات و لواقل و پیشگیری از فرائض حکم قطع ؛
 سوال اگر گوی که چگونه روا باشد که خدای تعالی بر بندگان چیزی
 فرضیه کند و بزرگ آن وعید کند ؛ و در کردن آن صلاح نباشد
 نباشد جواب بدانکه شیخ ما گفته است رحمه الله علیه که
 خدای تعالی نفرمایند بر بندگی مگر آنکه در آن صلاح او باشد
 چون مجروح شده باشد از عوارض و علل ؛ و تنگ نگرداند بر او

فعل فرض مجدی که تواند از آن عدول کردن؛ مگر اگر در آن صلاح
باشد؛ و بسا باشد که خدای تعالی بسببی پیدا آرد که به این سبب
عدول کردن؛

به یکی از دو چیز اولی

باشد از مشغول شدن به دیگری؛ و بنده در آن چیز معذور باشد
بلک تا جوره نه بشک این فرض؛ بلکه به فعل فرض که اولی تر بود
از امام ابو القاسم قمی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ شینده ام و این مسئله که
گفت چیزی نای که خدای تعالی بر بندگان فریضه کرده است از نماز
و روزه و مثل آن که در آن صلاح است مرنبده را لا محاله؛ و صحیح است
خواستن آن به حکم؛ و من نیز در آن متفق شدم؛ پس باقیانند مباحات
و نوافل این را بنیکو فهم کن که از علم نای باریک است سوال اگر گوی
بر که در کارها تفویض کنند از بهلا که فساد امین کرد و بانه و این برادر
محنت است جواب به آنکه غالب آنست که با مفوض نکند مگر
آنچه صلاح اوست؛ و بعضی گفته اند که ممکن نیست که با مفوض
چیزی کند که در آن صلاح او نباشد در کاری؛ که آن بخدای تعالی

تقویٰ کرده است سوال اگر گوی که واجب است باموین
 چیزی کند که ان افضل است جواب بدانکه ایجاب
 واجب گردانیدن باشد و این در حق خداوند سبحان و تعالی
 محال و مستحیل است و مریدگان او را بر و چیزی واجب نیست
 و روا باشد که باینده چیزی کند که ان اصلح است نه افضل
 نه بشی که رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحاب او راضی الت
 عنهم در سفری تمام شب خفته داشت تا طلوع آفتاب و نماز
 بامداد از ایشان فوت شد و نماز افضل است از خواب و با
 باشد که بنده را تو انگری و لغت در دنیا بدید اگر چه درویشی
 او را افضل است و بزرگ و فرزند مشغول کند اگر چه مجرب و برون
 برای عبادت خدای تعالی افضل است و او مستدانا
 به بندگان خود و این بدانکه طیب حافق و ناصح مرید را
 ماء الشعیر خوردن فرماید اگر چه شربت افضل باشد از آنکه بداند
 صلاح او در ماء الشعیر است و مقصود بنده نجات اوست از
 هلاکت و نه فضل و شرف با فساد و هلاک سوال اگر گوی

که روا باشد مفوض را چیزی اختیار کردن باین جواب
 بد آنکه صحیح نزدیک علمای ما رحمه الله است که مفوض مختار باشد
 و این اختیار در تفویض اوقاف نیست؛ از آنکه معنی اختیار آنست که
 مراد از صلاح است در مفضل و افضل؛ و از خدای تعالی بخوابد که
 او را افضل دهد؛ چنانکه مریض طبیب را گوید که داروی من از شربت
 کن نه از ماء الشیر چون مراد برود و صلاح است؛ تا حاصل شود مراد
 برود و خیر؛ فضل و صلاح همچنین بنده را رواست که بخوابد از خدای
 تعالی که صلاح او در چیزی گرداند؛ که آن افضل است تا حاصل شود
 مراد از فضل و صلاح برود؛ لیکن بدین شرط که اگر خدای تعالی
 صلاح او در غیر فضل نهد بر آن راضی باشد سوال اگر گوئی که چرا
 رواست بنده را که افضل را اختیار کند که روا نیست مراد از صلاح
 را اختیار کند جواب بدانکه فرق میان این برود و آنست که
 بنده افضل را از مفضل بخواهد اما صلاح را از فساد نماند؛
 و نیز مضمنی آنکه رواست خواستن افضل آنست که از خدای تعالی
 بخوابد که صلاح او در افضل نهد؛ نه آنکه بنده را تحکم است بر

خدای تعالی در چری از آن ؛ این را نیکو فهم کن که این از جمله علوم
و قیق است و از جمله اسرار است ؛ اگر حاجت تنبیه نبودی و ذکر مکرر
از آنکه بعدم مکاشفه است میزند و الله الموفق

سج

عارض سوم قضا است و در و انواع آن پس بر تو
باد برضا و اول بقضای خدای تعالی و آن بسبب دو چیز است
یکی آنکه تا ترافع برای عبادت کردن حاصل شود ؛ از آنکه اگر چه
قضا را رضی نباشی و ایمان نگین مانی ؛ و عمر دین بگذرانی ؛ که چرا
این شده ؛ و چرا این نشد ؛ و چرا این باشد و چرا این نباشد ؛ پس
دل تو بدینها مشغول باشد ؛ چگونه عبادت توانی کرد از آنکه
بیک دل پیش نذاری ؛ و این خود پراز اندوه ماکروی ؛ پس
نماند در دل تو جائی برای ذکر عبادت ؛ و فکر آخرت ؛ دوم آنکه
خطری هست و نارضا و اول به قضای خدای تعالی است
کرده اند که پیغمبری از پیغمبران صلوة الله علی نبینا و علیهم السلام
مکروهی که بدور رسیده بود پیش خدای تعالی شکایت کرده و
آید که مرا خدائی می آموزی ؛ که از من شکایت میکنی ؛ و من از

نشد
و بعد صدق شد
حیث قال ان حسن الامر
الماضیة و النبا کرانیه
قوله هبت بکرانیه
ص ۱۲

اهل ذم و شکایت نیستیم؛ این چنین بود اول کار تو در علم غیب؛
 پس تو چرا بقضای من راضی نمیشوی؛ میخواهی که دنیا را بسبب
 تو بگردانم؛ یا لوح محفوظ را بسبب تو بدل کنم؛ تا آن شود که تو خواهی
 و نشود آنچه ما خواهیم؛ و آن شود که تو دوست داری؛ نه آنکه من
 دوست دارم؛ به عزت من که اگر باری دیگر این در خاطر تو بگذرد خلعت
 پیغمبری از تو بستانم و در روزی در آرم و پاک ندارم؛ میگویم که
 ای غافل درین سبب عظیم و وعید ایل یک نظر کن؛ که با انبیاء
 و اصفیاء هرگاه که این چنین حال بشد با دیگری چه حال باشد که شکایت
 کند سوان اگر گوئی که چیست معنی رضا به قضا و حقیقت آن و حکم
 آن جواب بده که علمای مازنه علیه السلام گفته اند که رضا ترک
 خشم است و خشم آنست که غیر آنچه خدای تعالی قضا کرده است
 اولی تر و اصلح داند؛ بی آنکه صلاح و فساد او به یقین بداند؛ سوال اگر
 گوئی که شر و معاصی بقضای خدای است و عز و جل پس چگونه
 راضی شود بنده بشر و معاصی جواب بده که رضا که
 واجب است به قضا است؛ و قضای شر شر نیست بلکه شر نیست

در این باب
 گفتار خدای عز و جل

بدان قضا کرده اند پس رضا بقضا شرعاً باشد و مشایخ
 ما رحمۃ اللہ علیہم گفته اند که بر چه بدان قضا کرده اند چهار نوع
 است نعت : و سختی : و خیر : و شر : و اما نعت
 واجب است در آن رضا بچکم کننده و بچکم و بچکم کرده و واجب است
 بر آن مشکر ازین رو که نعت است : و اما سختی واجب است
 در آن رضا بچکم کننده : و بچکم : و حکم کرده شده : و واجب است
 در آن صبر کردن ازین رو که شدت است : و اما خیر واجب است
 در آن رضا بچکم کننده : و حکم : و حکم کرده شده : و واجب است
 در آن ذکر منت ازین رو که خیر است : و بر آن خیر توفیقش داده
 اند : و اما شر واجب است در آن رضا بچکم کننده و حکم و حکم
 کرده شده ازین رو که آن چیز حکم کرده شده است : و آن
 آنچه شر است : و واجب است از آن استغاده سوال اگر گوی
 راضی طلب زیاد کند یا نه جواب ^{قد استغفار} بداند طلب زیادت
 رواست بشرط خیر و صلاح نه بر سبیل قطع و حکم : و چون بشرط
 خیر و صلاح بخواند مقام رضا بیرون نیاید بلکه آن دلیل

است بر رضا؛ از آنکه هرگز اخیری خوشش آید و بدان راضی باشد
 بر اینکه از آن چیزی بیشتر طلبد؛ چون شیخ پیش رسول الله صلی الله
 علیه و سلم آوردندی میگفتی یارب درین بزرگت ده ما را دنیا و
 گردان ازین ما را و در غیر شیخ گفتی روزی کن ما را چیزی بهتر ازین
 و در هر دو جای چیزی بر عدم رضا به قضا دلیل نمیکند رسول
 اگر گوئی که از رسول الله صلی الله علیه و سلم استثناء و شتر بخیزد
 صلاح روایت نکرده اند جواب بد آنکه این کار با تعلق بد
 دارد؛ و زبان عبارت پیش نیست؛ و چون در دل حاصل شد
 عبارت را اعتباری نیست؛ این را نیکو بدان و الله فوق
 غرض چهارم **مختلها و مضیبتهاست**
 و کفایت آن به صبر است پس بر تو باد به صبر کردن درین ماضی
 و آن بسبب و خیر است یکی آنکه چون صبر کنی بعبادت توانی
 رسید از آنکه بنای کار همه عباد تنها بر صبر و تحمل مشقت است پس
 هر که صورت نباشد از روی حقیقت هیچ عبادت از وی نیاید و هر که
 قصد عبادت خدای تعالی کند و برای آن مجرب نشود او را محنت

و مصیبت تا از چهار وجه پیش خواهد آمد یکی آنکه هیچ عبادتی
 نیست که در آن مشقت نیست و ازین سبب است این جمله
 ترغیبات و وعده های ثواب که در کار عبادت می بینی از آنکه
 عبادت نتوان کرد و مگر مخالفت هوای نفس و از آنکه نفس آخرت
 مانع است و مخالفت نفس کردن سخت ترین کار است بر آدمی
 دوم آنکه چون بنده خیری بکند به مشقت واجب است او را احتیاط
 کردن تا آن فاسد نشود و صبر کردن بر نگاهدشتن عمل سخت
 تر است از صبر کردن بر عمل سوم آنکه دنیا دار محنت است پس
 هر که در او باشد چاره نیست مراد از ابتلا به سختیها و مصیبتها و این
 بر انواع است مصیبت در اهل و قرباتیان و برادران و یاران
 بمرور و رفتن و در نفس باشد به انواع مرض و درد و در عرض
 باشد به بد گفتن مردمان او را و خوردشتن و غیبت کردن و تهمت
 نهادن و در مال باشد برفتن و نقصان شدن و هر یکی از این
 مصیبت باینشی است و عذابی است نوعی دیگر و بنده محتاج است
 بصبر کردن بدین همه و الاجر و فزوع و تاسف او را از عبادت

باز دارد؛ چهارم آنکه طالب آخرت را البته بلا و محنت بیشتر باشد؛
 و هر که بجنای تقالی نزدیک تر؛ مصیبت نامر او را در دنیا بیشتر
 و بلاها بر او سخت تر نشیند؛ که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت
 سخت ترین بلاها بر پیغمبران باشد؛ پس ازان بر اولیا؛ پس ازان
 بر شهیدان؛ پس ازان بر که بعد از ایشان باشد؛ پس بر که قصد
 خیر و برای سلوک راه آخرت مجروح شود؛ و او را این محنت نامیش خواهد آمد
 اگر بران صبر نکند؛ و بران التفات نماید از راه بریده گردد؛ و از عباد
 محروم ماند؛ و از فضیل عیاض رحمة الله روایت کرده اند؛ که هر که
 خواهد که در راه آخرت قدم زند چهار گونه مرگ قبول کند مرگ
 سپید؛ و سیاه؛ و سبز؛ و سرخ؛ و سبزه مرگ سفید؛ و سرخی است؛
 و مرگ سیاه بدگفتن مردمان است؛ و مرگ سرخ؛ و مخالفت کردن
 با شیطان است؛ و مرگ سبز؛ و اوقات که از هر نفس افتد؛ و دوم
 چیزی که بسبب آن جبری باید کرد آن است که خیر دنیا و آخرت و جبر
 نهاده اند از آنجمله یکی بجات است چنانکه خدای تعالی گفت وَمَنْ
 يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

یعنی هر که بر بزرگاری کند بصبر کردن خدای تعالی از سختیها بیرون
 شدن نجات دهد و از آن جمله یکی ظفر یافتن است بر دشمنان چنانکه
 خدای تعالی گفت فَأَصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ یعنی صبر
 کن که عاقبت متقین راست است و از آنجمله ظفر یافتن است
 بر مراد چنانکه گفت وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحَسَنَى عَلَى بَنِي
 إِسْرَءِيلَ بِمَا صَبَرُوا یعنی حکم پروردگار تو بر بنی اسرائیل تمام شد
 بهشت بسبب صبر کردن ایشان و از آنجمله تقدم و امانت است
 چنانکه گفت وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا مَا صَبَرُوا
 یعنی بگردانیدم ایشان را پیش روان خلق تا هدایت دهند به امر حق
 صبر کرده اند و از آن جمله مدح و ثنای است از خدای تعالی چنانکه گفت
 إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَعْلَمُ الْعَبْدَ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی ما یوسف را
 بنده صابر یافتیم نیکو بنده ایست یوسف باز گردنده است به ما و از آن
 جمله بشارت است چنانکه گفت وَ كَثُرَ الصَّابِرِينَ و از آنجمله محبت
 است از خدای تعالی چنانکه گفت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ
 یعنی خداوند تعالی صابران را دوست دارد و از آنجمله یافتن در حق

بایند و بهشت چنانکه گفت اولئک یحزرون العرفه بما صبروا
 ایشان را جزا داده شود و بایند که بدانچه صبر کردند و از آن جمله که است
 بزرگ است چنانکه گفت سلام علیکم بما صبرتم یعنی سلامی بزرگ
 باد بدانچه صبر کردید و از آن جمله ثوابی بی غایت و بی نهایت است
 چنانکه گفت انما یوفی الصابرین اجرهم بغير حساب
 یعنی داده شود صابران را اجر بی حساب پس چه بزرگ است آن
 نعمتی که چندین کرامات دنیاوی و اخروی بنده خود را بر صبر است
 بدید چون دانستی که خیر دنیا و آخرت بر صبر است پس بر تو باد
 غنیمت داشتن این خصلت شریفه و جهد نمودن در تحصیل
 آن و الله الموفق بفضل سوال اگر گویی که چیست حقیقت صبر و حکم
 آن جواب بدانکه لفظ صبر از روی لغت چیست قال الله
 و الصابر لنفسه ای ارجس لنفسک و مراد اینجا از صبر پس
 کردن نفس است از جزع کردن و فرغ نمودن نفس بقول علامه
 ما رحمه الله علیهم فکر و تجریش است از سختی و بعضی گفته اند که به هیچ اراده
 خلاص است از سختی بر سبیل قطع و حکم و صبر کردن ترک نمیشود

و الله الموفق
 بفضله

اما علاج صبر است که بدانی که شدت مقدر به جبرع کردن تو زیاد
 و نقصان و پس پیش شدنی نیست پس جبرع کردن چه
 فایده و قوی ترین علاج یاد کردن ثواب خدای تعالی است
 که در وقت بدست می یابد و کرده است **فصل** بر ثواب و بقطع کردن
 این عقیقه سخت و دشوار بدفع کردن این چهار عارض و الا این
 عوارض ترا نگذارند که بمقصود رسی بک نگذارند که در عبادت
 نظر کنی از آنکه در هر یکی از این چهار مشغولی دیگر است و بداند که سخت
 ترین این چهار و دشوارترین آن ماکار رزق است و تدبیر آن
 از آنکه این است آن بلای بزرگ که به خلق را در رنج داشته است
 و دلهای ایشان را مشغول کرده است و عمرهای ایشان را ضائع
 نموده و بزرگکاری های ایشان بسیار کرده و از درگاه
 خدای تعالی و خدمت او باز داشته و بخدمت دنیا و
 خدمت مخلوقات مشغول گردانیده و تا دور دنیا به غفلت و ظلم
 رنج و ذلت عمر بگذرانیده اند و در آخرت نادم و مغلس افتند
 و حساب و عذاب پیش ایشان آمده و نظر کن که چن

آیت خدای تعالی در کار رزق فرو فرستاده است ؛
 و چند جای بران وعده کرده است ؛ و ضامن شده و گویند
 خورده ؛ و همیشه انبیا و اولیا و علما مردمان را این نصیحت
 کرده اند ؛ که در کار رزق بر خدای تعالی توکل می باید کرد ؛
 و خلق با این همه ازین معنی پرنیزند ؛ و دل خود را بوعده خدای تعالی
 ساکن نمیکنند ؛ و اصل این همه آنست که در آیات و صنایع خدا
 تعالی و در کلام او و در کلام رسول او اندیشه نمیکنند ؛ بلکه گوش بخیالین
 جاهلان میدارند تا شیطان بر ایشان دست یافته است
 و رسوم و عادات احمقان در دل ایشان محکم شده و ضعیف دل
 است یقین مانده ؛ اما انا که خداوندان بصیرت اند و اصحاب
 جد و اجتهاد اند ؛ چون اسباب سماوی و طریق مشاهد
 کرده اند ؛ با اسباب ارضی بیچ التفات ننمودند ؛ و چنگ
 به خدای تعالی زدند ؛ و بوسواس شیطان ؛ و خلقت ؛ و نفس
 التفات نکردند ؛ و اگر شیطان یا نفس یا آدمی ایشانرا وسوسه
 کردند ؛ برفع و بر مخالفت آن بهشت تمام قیام نمودند ؛ تا شیطان

از ایشان نا امید شد ؛ و خلق از ایشان روی گردانیدند ؛
 و نفس فرمان بردار شد ؛ و حال ایشان مستقیم گردید ؛ چنانکه
 آورده اند که ابراهیم او هم رحمة الله علیه خواست که در سیاهانی
 بی زاور و احاطه بی رفیق رود ؛ شیطانش بترسانید گفت
 این سیاهانی است مهملک و با تو توشه نیست ؛ ابراهیم
 او هم غم کرد بر نفس خود ؛ که البته اینهمه سیاهان را همچنین بی زاور
 قطع خواهم کرد ؛ و در زیر هر میلی هزار رکعت نماز گذارم ؛ همچنین
 کرد که غم کرده بود ؛ و دوازده سال در سیاهان بماند ؛ تا گفته اند
 که مارون رشید در آن سال در راه حج بود ابراهیم را دید ؛ که
 میلی نماز میگزارد ؛ نزدیک آمد و گفت چوئی یا ابا اسحاق
 ابراهیم این ابیات بر خواند ؛ تَرْقِعُ دُنْيَاكَ بِكَمْزِقٍ دُنْيَانَا
 فَلَمْ يَبْقَ دُنْيَانَا وَلَا مَا تَرْقِعُ ؛ فَطَوَّأَ لِعَبْدٍ اَتَى اللَّهَ
 رَبَّهُ ؛ وَجَادَ بِدُنْيَاهُ لِمَا يُتَوَقَّعُ ؛

یعنی چنانم که دین را باره میکنم و دنیا را پیوند میکنم ؛ پس دنیا
 باقی ماند ما را و نه دینی که بدان پیوند میکردم ؛ پس شادی بود

بنده را که برگزید پروردگار خود را؛ و بخشید دنیاى خود را
 از بهر چیزیکه امید میداشت از پروردگار خود؛ یکی از صلی گفته
 است که در بیابان بودم شیطان مرا وسوسه کرد؛ و گفت
 که تو مجردی تو شه هفتی؛ و این بیابانی هست مهلک؛ و اوصلا
 اینجا آبادانی نیست؛ و نه مردمان اند؛ بر نفس خود غم کردم که
 همچنین بیابان قطع کنم؛ و ترک راه گیرم؛ تا مرا کسی نبیند بجز
 خداى تعالی؛ و چیزی ندیده؛ و چیزی نخورم تا در دین من شهید
 و روغن نکنند؛ و از راه بی رانم؛ همچنین میرفتم؛ تا دیدم
 قافله را که راه گم کرده بودند؛ خود را بر زمین انداختم تا مرا نبیند
 خداى تعالی ایشان را بر سر من آورد؛ تا مرا بدیدند؛ من چشم
 فروبستم؛ به نزدیک من آمدند بگفتند که این سگین ما گم کرده
 است؛ و از گرسنگی و تشنگی میپوش شده؛ با یکدیگر گفتند که خون
 شهید بیارید؛ و روغن و شهید بیاورند؛ و خواستند که در
 دهن کنند؛ لب و دندان پرستم؛ یکس روى طلبیدند تا در
 من بکشند؛ و بچندیدند و دین بکشادم؛ بگفتند که تو مجنونى؛

گفتم بی‌الحاشه و خبر کردم ایشان را به بعضی از قصه خود و یکی از
 مشایخ ما گفته است رحمة الله علیه که در سفری بودم از سفرهای
 خود به ایام تعلم در مسجدی فرود آمدم و بمجربانی نوشته بودم
 بر عادت اولیا به شیطان آمد مرا و سوسه کرده گفت که
 این سجده است دور از مردمان برخیز و در مسجدی رو که میان
 مردمان هست تا ترا به بینند و بر کفایت تو قیام نمایند
 گفتم بخدای که من بخشم مگر اینجا و بخورم مگر حلوائی خبیص و بخورم
 مگر آنکه در دهن من نهند لقمه لقمه نماز خفتن بگردم و در بر بستم
 چون قدری از شب بگذشت و در مسجد کسی کوفتن گرفت
 جوابش نگفتم چون کوفتن بسیار شد و در یکشوم و زالی درآمد
 در یکدست او طبعی و در دست دوم چراغی و با او پس
 طبع حلوائی پیش من نهاد و گفت این حلوائی خبیص را برای
 این پس خود میاگردم جوان خواست که بخورد و میان ما سخن رفت
 سوگند خورد که این حلوائی بخورم و مگر بامردی غریب پس یک لقمه
 در دهن من میگرد و یک لقمه در دهن فرزند خود پس هرگاه که

مدین امثال از مجاهده کردن صالحان با نفس و مخالفت
 کردن با شیطان نظر کنی؛ ترا سه فایده حاصل آید؛ یکی آنکه
 ترا معلوم شود که رزقی که ترا مقدر کرده اند؛ به هیچ حال از تو فوت
 نشود؛ دوم آنکه ترا معلوم شود که توکل کردن در کار رزق از جمله
 مهمات است؛ از آنکه شیطان را در کار رزق وسوسه بانیست
 عظیم؛ تا بحدیکه مثل این بزرگان را ازین خلاص نبوده و با چندان
 ریاضات و مجاهدت شیطان از ایشان درین کار نوبید نشد؛
 تا محتاج شدند به دفع او بدین مناقضات؛ و بدینکه اگر کسی با
 نفس و شیطان هفتاد سال مجاهده کرده باشد؛ از وسوسه
 شیطان و نفس ایمن نتواند شد؛ از آنکه چون فرصت یابند او را
 بچنان در عبادت و سوسه کنند؛ چنانکه مقیدی را به ملک
 چنانکه غافل را که یک ساعت بر ریاضت و مجاهده مشغول نبوده
 باشد؛ اگر نوعی بر او طغریابند؛ فضیحت و بلا کش کنند؛ چنانکه غافلان
 و مغروران را کنند؛ سوم آنکه معلوم شود که کار تمام نشود مگر به مجاهدت
 تمام از آنکه مشایخ سلف ما جمیع ایشانی نیز نوشت و خون

نسخ
 شده است

و تن و روح بوده اند چنانکه توستی؛ بلکه از تو ضعیف تر بوده اند
 در تن؛ و باریک تر بوده اند در استخوان؛ و لیکن ایشان را
 قوت علم و توفیقین و همت بزرگ بوده در کار دین؛ تا بر
 این مجاهدان قدرت یافتند؛ و به حق آن مقامات چنانکه
 باید قیام نموده و توفیق نفس خود را بنگردانین در دشمنان
 رواکن؛ تا رستگاری یابی ان شاء الله تعالی فصل در نکست
 که متعلق است به دفع عوارض و در آخر او ذکر توفیق و رضاست
 بعد ازین جمله بدان که من در هر یکی ازین چهار چیز نکستهای مقصود
 خواهم گفت نیکو گوش دار؛ و بشنو؛ و بران عمل کن و الله الموفق
 بفضله اما تو کل بشو دران چهار نکسته مقصود نکسته اول
 آنست که بدانی که خدای تعالی زرق ترا قبول کرده است
 و ضامن شده در کتاب خود؛ چه گوئی اگر ملک از ملوک دنیا
 ترا وعده کند که امشب ترا همان خواهم داشت؛ یا انظار
 خواهم کنایند و ترا بروی گمان آنست که او صادق است
 در وعده نکوید؛ و وعده خلاف نکند یا خود ترا بازاری یا جهود

یا انصرائی : یا مجوسی : یا کسی دیگر وعد کند نه آنکه بروعه او
اعتماد کنی ؛ و بقول ساکن دل باشی ؛ و برای نان آتش
نم بخوری ؛ پس چیست مگر ترا که بروعه خدای تعالی اعتماد
نمکنی ؛ و بقول او ساکن دل نمی باشی ؛ و سوگند او را استوار
نمیداری ؛ بلکه برای رسیدن رزق پریشان خاطر
می باشی ؛ زهی فضیحت و مصیبت ؛ و بدانکه شک و کارزد
رفتن ایمان بار آورده و ازین است که خدای تعالی گفت
وَعَلَى اللَّهِ قَوْلُكُمْ أَزِنْتُمْ مَوْعِنِينَ یعنی برخدای
توکل کنید اگر شما مومن اید نکته دوم آنست که بدانی که رزق
را قسمت کرده اند و قسمت خدای تعالی متغیر نشود ؛ پس
اهتمام و طلب چه فائده بجز خواری و لذت ؛ در دنیا و شدت
وزیان در آخرت ؛ و ازین است که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرموده بر پشت دانه خسته خط نوشته اند که این فلان بن فلان
است پس حریص را در حرص کردن زیاده نمیشود مگر زحمتی
و شیخ من گفته است رحمه الله علیه که آنچه تقدیر کرده اند که

انرا بنده این تو خلید دیگری نتواند خلید پس رزق خود را
 بعزت بخورد و بی فائده خود را خوار کند و تا زیانکار دنیا و آخرت
 نگردد و این نکته بغایت خوب و مقصود است مردمان را
 نکته سوم آنست که شیخ من گفته است رحمه الله علیه مرا که
 در کار تو کل نفع کرد این بوده که با خود گفتم رزق مرزندگان را
 بکار آید و مرده رزق را چه کند پس چون زندگانی بنده
 در خیرت خدای است و بدست او است اگر خواهد بدهد پس
 سعی مرا چه فائده و این نکته لطیف است و مقصود است مرا پس
 نکته چهارم آنست که درین فصل گفته ایم که خدای تعالی
 بنده را ضامن بنده است و این رزق مضنون است که
 غذا و سبب قوام او است و اما اسباب از شراب و طعام
 اگر باشد و یا نباشد بران التفات نیست و از آنکه خدای تعالی
 لا محاله او را قوت دادنی هست و تا آنکه زنده هست برای عبادت
 را و مقصود از رزق همین قوام پیش نیست و خدای تعالی قادر است
 اگر خواهد بپایه بنده خود را بطعام و شراب قیام دارد و اگر خواهد

م
 رزق
 و اگر نخواهد بدهد
 م

یکن و خاک قایم دارد؛ و اگر خواهد به تنبیل و تسبیح قایم دارد چنانکه ملائکه
 و اگر خواهد بی اینهمه قایم دارد؛ و مطلوب بنده قوام و قوت است
 برای عبادت؛ نه اکل و شرب؛ و بسبب این معنی است که زاهدان
 و عابدان بقوت تمام سفرها کرده اند؛ و روزها و شبها هیچ نخورده
 اند؛ و نیا شامیده اند؛ تا بعضی از ایشان ده روز چیزی نخوروندی
 و بعضی از ایشان یک خوروندی؛ چنانکه از سفیان ثوری رحمه الله
 علیه روایت کرده اند که در راه مکه فتنه او با خبر رسید؛ پانزده روز
 یک خورده؛ و ابو معاویه اسود گفته است که ابراهیم او هم را دیدم که
 بست روز کل خورده؛ میگویم که این سخن تعجب کن؛ که خدای تعالی
 قادر است بد آنچه خواهد بکند؛ نه بینی که بسیار رجو را باشد که یک یا
 چیزی نخورد و زنده ماند؛ و رجو را حال ضعیف تر از صحیح است؛ و اما انکارگر گنی
 میردان از آن است که غذا تمام شده باشد؛ همچون کسی که اند بسیار
 خوردن همیزد؛ و ابو سعید خراسانی گفت که حال من با خدای تعالی
 آن بود که مرا چهار بر سه روزی طعام دادی؛ و وقتی در میان بودم
 سه روز بگذشت؛ که طعام نیافتم؛ ضعیف شدم و در سجده نشستم

آواز باقی شنیدم که گفت یا ابا سعید چه چیز دوست داری سبب
 قوت یا قوت؟ و اندیشه کردم که قوت برای قوت باشد؟ چون قوت
 باشد قوت چه کار کند؟ گفتم قوت میخوانم پس دجال بر خاستم
 و دو روز و دو شب طعمای میخوام باندم؛ که درین سستی نبود؛ پس چون
 بنده بهیچیکه خدای تعالی اسباب رزق بر وی جبر کرده است
 و او متوکل است؛ یقین بدانند که خدای تعالی میخواهد که کسی او را
 قوت دهد؛ چنانکه ملائیکه بر او داده است؛ پس باید که ازین تنگ
 نیاید بلکه شکر بسیار گوید؛ که آنچه اصل و مقصود است او را روزی
 کرده است و رحمت و کرمی و واسطه از میان دور کرده؛ و علایق
 عادت از او باز داشته؛ و راه قدرت او را بنموده؛ و حال او
 مانند حال ملائیکه کرده؛ و بچنان که امتهای او را از شرکت حال پریم
 و حام مردمان برداشته؛ پس نیکو نام کن درین اصل که این اصل
 بزرگ نیست که سود عظیم بانی؛ میگویم من مشایید گوئی که در کار توکل
 سخن بسیار گفتی برخلاف شرط این کتاب؛ بدانکه آنچه من در توکل
 گفته ام بنور اندک است؛ و از آنکه مهم ترین کار را در عبادت توکل است

بلك مدار كار دين و دنيا برويست و پس بر كار محبت عبادت
 باشد چاره نيت مراد را از توكل درين كار پس گوئيم كه
 برو حق او نگاهدار و الا برگزیده مقصود رسيدن دست به عدل الهی
 اما تفویض تامل کن در آن دو اصل اصل اول آنکه میدانی که
 اختیار کردن در کاران شاید مگر کسی را که عالم باشد بکارها از همه
 چیزی ظاهر و باطن و در حال و آلی و الا عاقبت کار پیم آن باشد که
 درش دو پلک افتد و ندانی اگر دیناری بدست آید و بی تا تراره
 کند و در آن پیم آن باشد که ترازمان رسد مگر آنکه صرافانی را و پس که
 او دانا باشد به سره کردن و این چنین علم محیط بکارها از جمیع جوی
 نیت مگر خدای تعالی را پس هیچ مستحق نیت که کاری اختیار
 کند مگر خدای تعالی حکایت کرده اند که یکی از صالحان را خدا ای شاکر
 بخواد تا داده شوی گفت تو بهم چه پی عالمی و من بهم چه چاره ایست چه عالم
 که مرا چه می باید خواست آنچه مرا شاید آن برده اصل دوم
 آنکه اگر کسی ترا بگوید که تدبیر کارهای تو من خواهم کرده و چنانکه حق آن
 است بلام خواهم نمود بکارهای خود را پس جواب کن و تو بکار که

فراهمست مشغول شود و او نزدیک تو عالمترین و مشفق ترین
 و راست گویترین و وفادارترین مردمان باشد؛ نه آنکه قول
 او را اعتبار کنی و او را بر نعمتی بزرگ دانی و همه کارهای خود بدو
 حواله کنی؛ و همه وقت لشکر او گویی؛ و اگر برای تو چیزی افتد
 کنه؛ که آن مخالف نفس نیست؛ از آن تنگ نبائی بلکه گشائی که
 او بر مراد من و امانت من از من؛ تا در بهر این چیزی هست که آن
 چیزی و جهانی من که او اختیار کرده است؛ پس چیست مگر آنکه
 حواله نمیکنی که او تدبیر کننده است و ما تنها زمین باست؛ و عالم
 تراست از همه عالمان و قادر ترست از همه قادران؛ و در حیم
 ترست از همه رجهان؛ تا با یکمال تدبیر خود برای تو آنچه خیرست
 اختیار کند؛ و اگر چیزی باشد که تو حکمت آن ندانی بدان را
 بپاسش؛ البته که آن غیر و صلاح است و الله الموفق؛
 اما رضا به رضا نماند کن در آن دو اصل قطع که بر اینها
 زائد نیست اصل اول آنکه بدانی در رضا فائده حائز مال
 است اما فائده حال فریاد دل است و کم شدن اندوه

بی فائده و چنانچه بنویس گفت صل الله علیه وسلم مرا این مسود را
 یعنی الله تعالی آنها که کم کن اندوه خود را آنچه مقدر کرده شده است
 بیاید و آنچه رزق تو نیست بنویسد اما مال و ثواب ای تعالی
 در رضای او است چنانکه گفت قول تعالی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا
 عَنْهُ یعنی راضی شد خدای تعالی از ایشان و راضی شدند ایشان
 از وی اصل دوم آنکه بدانی که در سخط خطر عظیم و بیم ضرر و کفر
 نفاق است تا مل کن در سخن خدای تعالی که گفت آیت و کلام
 رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُخْلَمُوا فِيهَا يَشْتَكِي بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ
 يَكِيدُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى جَاءَتْهُمْ أَقْسَامُكَ وَيُكَلِّمُوا تَسْلِيمًا
 نمی گرد و ایمان را بسوگند از کسی که او بقضای رسول الله صلی الله علیه
 وسلم راضی نبود پس چگونه باشد حال کسی که بقضای خدای تعالی
 راضی نباشد و روایت کرده اند که خدای تعالی گفت هر که مرا
 نشود بقضای من و صبر نکند بر طای من و شکر نکند بر نعمتهای
 من پس گوید که گیرد خدای عز من گویا که این راضی نیست که باید و
 او باشم از آنکه بقضای ما راضی نیست پس باید که خدای دیگر

بگیرد که بدان راضی باشد و این عنایت و عید و تهدید است و اند
 کسی که بداند و اما صبر بداند که صبر و اروی تلخ است و آشنایند
 او ناخوش آئیده و شرمی است بر نفس نکرده و مبارک است
 و کشنده جمله نفع است و دفع حله مضرتهاست و چون دارد
 بدین صفت باشد واجب است معاقل را که نفس را اگر آه کند بر
 آشنایند آن و صبر کند بر تلخی آن که تلخی یکسان است و است
 یکسانه بکشتن بیشتر و انا نفع می که در صبر است بداند صبر چهار نوع است
 صبر است بر طاعت و صبر است بر معصیت و صبر است بر فضول دنیا
 و صبر است بر محنتها و مصیبتها و چون تلخی صبر دین چهار موضع تحمل
 کند حاصل شود و مرا در اطلعت و استقامت و ثواب بسیار
 در عاقبت و ایمن باشد از افتادن در معاصی و از بلای آن
 در دنیا و از عقوبت آن در آخرت و اما دفع مضرتها که در صبر است
 بدانکه اول فایده او دفع مضرت جبرج و دفع و سختیهای او در دنیا
 پس از آن خلاص است از عقوبت او و عقیقی و بدانکه هر که از صبر کردن
 عاجز باشد و جبرج کند و هر منفعتها از وفوت شوند و هر مضرتها بدو

اما حق گرداند از آنکه هر که بر مشقت طاعت صبر نکند طاعت نتواند کرد
 و هر که بر نیکبداشتن عبادت صبر نکند طاعت او ضبط شود و هر که
 بر مواظبت کردن بر عبادت صبر نکند به منزله تنگ شریف و رفیع گردد
 و درجه استقامت نیابد و هر که از مصیبت احتراز نکند در محصنت
 افتد و هر که از فضول دنیا صبر نکند به او مشغول شود و هر که بر مصیبت
 صبر نکند ثواب صبر نیابد پس او را دو مصیبت باشد یکی فوت
 شدن آن چیز دوم فوت شدن اجر صبر و گفته اند که محروم شدن
 از ثواب صبر سخت تر است از مصیبت ؛ امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
 مردی را تعزیت کرد و گفت ایچه تقدیر بود آن شده اگر صبر کنی اجر
 یابی و اگر خنوع کنی بزه یابی ؛ پس ازین بشتو حاصل سخن ؛ بدانکه بریدن
 از علائق و چیزهای که بدان دل بستگی شده باشد و ترک عادت
 بتوکل کردن بر خدای تعالی ؛ و ترک تدبیر در کارها ؛ و تفویض کردن
 بخدای تعالی و رضا دادن به قضا ؛ و صبر کردن بر بلا ؛ و باز داشتن
 نفس از سخط علایجی هست سخت ؛ و کاری هست دشوار و باری است
 و لیکن راحتی است سقیم ؛ و عاقبتش ستوده ؛ و چه گوئی در پند مشفق

غنی که چون منع کند و باز دارد و فرزند غریز خود را از خوردن خرمای
 و یا سیبجی در احوالست که در چشم دارد و دست پیم کند به معام
 و به برد او را حجام تا او را حجامت کند و آیا این همه از بخل است
 بی فی چگونه از بخل باشد که او بیکایگان را امید دهد از فرزند غریز خود
 چگونه باز دارد و لیکن چون صلاح او در آن دید و دولت که بدین
 رحمت اندک بجز بسیار و نفع عظیم خواهد رسید بسبب آن
 باز داشته چون ترا بسخنی مبتلا کرده است یقین بدان که او از
 امتحان تو می نیازست و او بر تو مشفق و رحیم است و ترا بدین
 سختیها مبتلا نکرده است بلکه بسبب صلاح که ترا در آن است
 و توان آزمیندانی و چون خدای تعالی از تو گزیده مان و یاد تو
 باز دارد یقین بدان که او مالک است هر چه را خواهی و قادر
 است بر ساندن آن بتو و حال تو میداند و عاجز و بخل
 نیست به حقیقت باز نداشته است از تو بلکه بسبب
 خیر و صلاح که ترا در آن است و ازین است که انبیا و اولیا
 و اصفیاء را بلا بیشتر خواجه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت

پس

چون قومی را خدای تعالی دوست گیرد و ایشان را به پلا مبتلا
 گرداند پس چون به پستی که خدای تعالی دنیا را از تو باز داشت
 و ترا به خقیقها و پلاهای بسیار مبتلا ساخت بدانکه نزدیک او عزت
 داری و بدانکه معامله که با دوستان خود کرده است میخواهد
 بتوان معامله کند فصل فی الجمله چون به یقین دانستی که خدای
 تعالی به زرق تو ضامن شده است و بر تو کل کن و از علایق
 دست بردار از آنکه علاقه نیست رساننده زرق خدای است
 و همین ترک تدبیر کن در کارها و حواله کن بخداوند مدبر آسمان
 و زمین تا به و همچنین راضی باشی بدانچه خدای تعالی قضا
 کرده است مرترا به و همچنین چون مصیبتی بتو رسد صبر
 کن بر آن و اگر ممتی داری در کار عبادت و چون اینهمه
 که گفتم کردی به هر چهار عوارض از نفس خود دفع کردی
 و از جمله متوکلان و صابران و مفوضان و راضیان
 شدی و حاصل شدت نفس ترا راحت دل و جان
 در دنیا و ثواب بزرگ و فراوان در عقبه و حاصل

بسیار است

مغیبه

شد مرا خیر دنیا و آخرت

و مستقیم شد مرا طریق

عبادت داین

عقبه که سخت و

دشوار است

قطع کردی

والله

الموفق

فَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

عقبه بحسب الواعث و باعث بر انگیزنده را گویند
 پس این نیز تواناد ای برادر بر رفتن در راه عبادت
 چون مستقیم شد ترا راه و دعواتی مرقع شد و دعواتی
 زائل و میسر نشود و مرترا رفتن در راه عبادت مگر خوف و جفا
 و اما وجوب خوف به سبب دو چیز است سبب اول آنکه تا ترا
 خوف از عاصی باز دارد که این نفس فرمایند است به پناه
 و میل کننده است بقتل تا و باز نماید این مگر ترسایند
 قوی و تهدید عظیم و تدبیر در کار او آن است که در ایام تازیانه
 خوش میزد و ناشی قول و فعلا و فکرا و چنانچه از بعضی صالحان
 روایت کرده اند که نفس او را به معصیتی خواند و او برقت جهام کشید
 و در میان ریگ گرم غلطید و نفس خود را گفت که این را
 بجایش آتش و فرخ این گرم تر است و ای مردار در شب
 و ای بد کردار در روز و سبب دوم آنکه تا بطاعت و عبادت
 عجب نیکو کنی که در عجب بپلاک شوی بلکه باید که در ایام خدمت
 و عیش کنی و چنانچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت

کرده اند که گفت اگر بگیرند مرا و برادرم عیسی را بیاورند این دو
 کسب کرده اند و اشارت بدو انگشت خود کردند و عذاب
 کنند ما را که هیچکس را مثل آن عذاب نکرده اند از حسن رحمة
 الله علیه روایت کرده اند که گفتی چگونه این باشد از ناگشتی
 از آنکه احتمال دارد که گناهی کرده باشد و بسبب آن در امر
 بروی بسته شده و او نداند و او بی حاجت عملی میکند
 و رحمت می بیند این سماک رحمة الله علیه نفس خود را عتاب
 کردی و گفتی ای نفس سخن میگوئی زاهدانه و عمل میکنی منافقانه
 و بهشت طمع داری و بهیبت مرگ و بهشت را قوی دیگر اند و ایشان
 را اعمالی است جز این عمل که تو میکنی پس این و امثال این
 واجب است بنده را که با نفس خود بگوید و بار بار تکرار کند تا طاعت
 عجب نکند و در معصیت نیفتد و اما وجوب رجا نیز
 بسبب دو چیز است: سبب اول آنکه تا ترا باعث شود
 بر طاعت از آنکه طاعت کردن دشوار است نفس را و شیطان
 از گردن آن مانع است و هوای نفس بصدان داعی است و

و ثوابی که بدان وعده کرده شده است از چشم غائب است ؛
 و وقت رسیدن بدان ثواب در گمان بنده بعید است ؛ پس چه
 حال بدین صفت باشد لغز را برای طاعت کردن جنبشی باشد
 و در آن رغبت نکند مگر بخیرگی که برابر آن موانع باشد ؛ بلکه بر آن
 زیادت ؛ و آن نیست مگر امید در رحمت خدای تعالی و مغرب
 در حسن ثواب او ؛ و شیخ من گفته است رحمه الله علیه که اندوه از
 طعام باز دارد ؛ و ترس از گناه کردن باز دارد ؛ و امید بر
 طاعت کردن تقویت دهد ؛ و یاد کردن مرگ در فضول دنیا
 نه کند ؛ سبب دوم آنکه تا بر تو تحمل کردن سختیها و مشقتها
 آسان شود ؛ از آنکه هرگاه که بشناسد قدر آن چیزی را که می طلبد
 آسان باشد بروی هر چیزی را که برای او میدهد ؛ و هر چیزی که
 کسی را خوش آید برای او سختیها تحمل کند و به مشقتها می که در راه
 او پیش آید پاک ندارد ؛ و هر که کسی را دوست دارد محنت او
 تحمل کند ؛ بلکه از محنت اولدت گرفته ؛ نه بینی مشتاق شهید که
 پیش برش ز نور التفات ندارد ؛ بلبش میر می شهید و همچنین

مزد و پیا لافتن و فرو دادن از تر و بان التفات نکنند و
 بابا گر کران در روز دراز گویا به سبب آن دو درمی که شبگاه
 خواب یافت و همچنین مزایع تحمل گریه و سختیها میکند بسبب
 غلکه که حاصل خواب شد همچنین ای برادر عابدانی که ایشان اهل
 اجتهاد اند چون بهشت و انواع لغیم اواز حور و قصور و طوام
 و شراب و حله و پیرایه و جمیع آنچه که خدای تعالی آنجا وعده
 کرده است یاد کنند آسان شود بر ایشان جمله رحمتهای که در
 عبادت می بینند و جمله مشقتها که از فوت شدن لذت
 دنیا و می بدیشان می رسند حکایت کرده اند که اصحاب
 سفیان ثوری رحمه الله علیه مراد گفتند که یا استاد این خوف
 و مجاهده و مشقتها که تحمل میکنی اگر خیری کمتر کنی بهم امید است که مراد
 خود بیایمی سفیان گفت رحمه الله علیه چگونه اجتهاد نکنم شنید
 ام که اهل بهشت در منازل خود باشند نوری چنان بدرخشد که
 هر بهشت بهشت را روشن کند بدانند که آن نور خدای هست
 غرض جل و سجده کنند؛ اندا کرده شوند که سر تا بر دارند؛ آنچه شما

گمان می برید آن نیست؛ این نور و ندان آن کینزگی است که باشد
 خود خندیده است؛ این و انشال هیچ بهره مجاهده است؛ میگویم
 که چون مدار کار عبادت بر دو چیز است یکی قیام کردن عبادت
 دوم باز بودن از محصیت؛ و این بر دو دنیا یاد ازین نفس
 فرمانیده به بدی تا به مکر ترسانیدن و امیدوار کردن؛
 از آنکه و این حرون محتاج باشد بکشنده که او را بکشد؛ و براننده که
 او را براند؛ و چون در راهی تنگ افتی؛ پس باشد که بتازد یا نه
 بزنی از یک جانب؛ و بنمای او را جوار جانب دیگر تا برود
 و بجهد از انجاسی و خلاص یابی از آن تنگی؛ پس بچنین نفس و آیه
 است حرون و در ره هوای دنیا و بلاد افتاده است؛ و خوف
 تازنایه و راننده او است؛ و امید جوگردشده او است؛ پس فکر
 نار و عذاب ترساننده او است؛ و ذکر جنبت و ثواب آن
 امیدوار کننده او است و ازین است که واجب است بر بنده
 که او طال عبادت است که نفس خود را از دوزخ بترساند؛
 و بر پشت امیدوار گرداند؛ و الا نفس عبادت موافقت

بگشاید این است که خدای تعالی در قرآن مجید بر دو را ذکر کرده
 است : « وعده و وعید » و ترغیب و ترهیب و در هر یکی مبالغه نموده
 تا از ثواب چندان کرده است که از آن صبر ممکن نیست : و از
 عقاب چندان کرده است که بر آن صبر ممکن نیست : پس
 با و به لازم گرفتن این دو معنی : تا حاصل شود ترا مراد و از
 عبادت و آسان شود احتمال مشقت : و الله ولی التوفیق
 سوال اگر گوئی که چیست حقیقت رجا و خوف و چیست حکم
 این بر دو جواب بدانکه خوف و رجا نزدیک است با
 رحمة الله علیهم از قبیل خواطر اند : و مقدم و سبده مقدمات
 خوف و رجا است : و در حد خوف گفته اند که خوف لرزه
 است که در دل سبده حادث شود بجهان رسیدن مکر و عی
 و مقدمات خوف چهار است اول یاد کردن گناهان
 گذشته : و بسیاری خصمان که فردا بر کی طلب حق خود خواهند
 کرد و دوم یاد کردن سختی عقوبت خدای تعالی که بدان مشقت
 نذاری سوم یاد کردن ضعیفی نفس خود را از تحمل آن چهارم

یاد کردن قدرت خدای تعالی بر تو هر وقت که خواهد و هر چه خواهد
و اما رجا پس آن خوش شدن دل بهت بمعرفت فضل
 خدای در راحت یافتن او بسبب فراخی رحمت خدای تعالی
 و این همه نیز از جمله خواطر است و مقدور بنده نیست در جائی دیگر
 است که آن مقدور بنده است و آن یاد کردن فضل خدای تعالی
 و فراخی رحمت او است و مراد از این باب همان اول است
 یعنی خوش شدن دل بمعرفت فضل خدای تعالی و صند خجالت و امید
 است و آن تصور کردن قوت رحمت خدای تعالی است
 عزوجل و فضل او و قطع کردن دل از آن و این معصیت محض است
 و مقدمات رجا چهار است **اول** ذکر نعمتهای سابقه که
 خدای تعالی بغير استحقاقی و شفیع داده است و دوم ذکر آنچه
 وعده کرده است از ثواب بسیار و کرامت بزرگ سوم
 ذکر بسیار نعمت خدای تعالی بر تو در دین و دنیا بغير استحقاق
 و بغير سوال چهارم ذکر فراخی رحمت خدای تعالی و سابقین
 رحمت او بر غضب و چنانچه فرموده است **سُبْحَتُ رَحْمَتِهِ**

علی غرض این چنین مواظبت کنی برین دو نوع از کار حاصل
 مرترا خوف و جفا و الدول التوفیق فصل بس برین دو نوع
 مردود قطع کردن این عجز به احتیاط تمام از آنکه این عقبه است
 باریک خطرناک بهر سبب اگر طریق او میان دو طریق است
 که آن بر دو خوف و شگفتی است یکی طریق امن و دوم طریق
 نومیدی و در طریق جفا و خوف طریق عدل است میان این
 نوع ها از آنکه اگر بر تو امید غالب شود بمشایستی که البته خوف نماند
 در طریق امن افنی آیه و کایا من مکر الله الا القوم
 الفاسقون ^{یعنی بگویند از کفر خدای تعالی} و اگر بر تو خوف غالب شود بمشایستی که البته جفا
 نماند در طریق نومیدی افنی آیه کایا یلیس من رفح
 الله الا القوم الکافرون ^{یعنی بگویند از رحمت خداست تا} و اگر میان خوف و جافع
 کنی آن طریق عدل و مستقیم باشد پس ظاهر شد مشورت طریق
 دسین عقبه یکی طریق امن و دوم طریق نومیدی سوم
 طریق خوف و جفا که میان این بر دو است پس اگر قوی بود
 جفا و راست میل کنی در هلاکت افنی و و با هلاک شدگان

بپاک شوی ؛ و دشوار آن است که هر دو طریق مهلک آسان تر از
 از طریق عمل ؛ از آنکه اگر جانب امن نظر کنی ؛ پستی رحمت خدا
 تعالی چند آنکه با او اصلاً خوف نماند ؛ پس تنگی بر خدای تعالی
 کنی و ایمن شوی ؛ و اگر جانب خوف نظر کنی پستی سیاست
 و هیبت خدای تعالی و غایت منافقه ادباً و اعلیاً و اصفیاً
 چند آنکه اصلاً انجا امید نماند ؛ پس تنگی تو میسر شود ؛ پس
 محتاج هستی بدین که تنها بسوی رحمت خدای تعالی نظر کنی ؛ و
 تنها بسوی عذاب و هیبت نظر کنی ؛ بلکه بسوی هر دو نظر
 کنی ؛ و بگیری بعضی از آن و بعضی ازین ؛ و ازین هر دو برای یک
 بسازی برای خود و در آن راه روی ؛ تا بسلامت مانی ؛ پس
 پس نیکو تامل کن این جمله را گفتیم ؛ و چست بیدار شو برای این کار
 که آسان نیست ؛ و بدانکه نتوانی که این نفس کامل و شوق را از
 مصیبت و محجوبات او باز داری و بواسطه او کسب طاعت
 کنی مگر بیا و کردن سه اصل بر سهیل دوام یکی باید کردن فرموده
 خدای تعالی در ترغیب و ترهیب و هم در افعال و ترک

و عفو کردن سووم یاد کردن جزای خدای تعالی مرشدگان
را بر وز قیامت از ثواب و عقاب و تفصیل بر اصل این
سه اصل در اینست و دین باب کتاب تنبیه الغافلین تصنیف
کرده ام و لیکن دین کتاب بگمانی که مقصود بدان حاصل
شود اشارت کنم اصل اول در اقوال خدای تعالی
تامل کن ای مرد آنچه در کتاب خود گفته از آیات ترغیب و تنبی
و خوف و رجاء اما آیات رجاء چنانکه فرموده لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ
اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا یعنی زمیند شوید
از رحمت خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی بیا میزد و گناهان
را و بیکر و مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ یعنی کس که
بیا میزد گناهان را جز خدای تعالی و بیکر عافیه الذُّنُوبِ وَ
قَابِلِ التَّوْبِ یعنی خداوند توبای آمرزنده گناهان و قبول کننده
توبه است و بیکر وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ
وَيَعْفُو عَنْهُمْ السَّيِّئَاتِ یعنی اوست خدای تعالی که قبول
کند توبه را از بندگان و عفو کند از بدیها و بیکر کُتِبَ رَبِّكَ

عَلَى الْفِرَاقِ الْوَشِيمَةِ یعنی نوست پروردگار شما بر نفس خود
 رحمت را و بگردن تنهاتین و سبقت گلی شئی فَاكْتَبَهُ
 الَّذَيْنِ يَتَشَوَّكُم یعنی رحمت من نشان است بر همه چیزها اند
 باشد که رحمت کنم بر کسانی را که تقوی کرده اند و بیکران الله
 بِالْآثَانِ كَرُوفَتِ الْجَنَّةِ یعنی خدای تعالی بر مردمان را
 و بخشاینده است و بیکر و گات بامو قننین رجیمایم
 خدای تعالی جهم است بومنان پس این و امثال
 این آیات رجاست و اما آیات خوف و سیات
 قَوْلَ تَعَالَى يَا عِبَادُ فَاتَّقُونِ یعنی بندگان من برسید این
 قَوْلَ تَعَالَى الْحَسِبْتُمْ أَنَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا یعنی بپندارید که شما را
 برای بازی آفریده ایم قَوْلَ تَعَالَى أَلَيْسَ بَالِ شَيْءٍ
 أَن يَتَوَكَّلَ مُسْلِمٌ بَعْضُ مَن يَدْعُوهُ كَمَا دَعَا رَبُّهُ
 قَوْلَ تَعَالَى مَنْ يَفْعَلْ سَوْءًا مُّجْتَرِبًا یعنی هر کس عمل بد کند بدان
 داده شود قَوْلَ تَعَالَى وَتَدْنُوا إِلَيَّ مَعَ الْعِبَادِ
 مَعَهُ مَنَادُهُ مَسْأَلُهُ مَسْأَلُهُ یعنی برسیدیم به امید مردمان

بعملی که کرده بودند و امر اهل بیت را مشور گردانیدیم اما آیاتی که
 جامع است میان خوف و رجاء قوله تعالى
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
 مرا که من آمرزنده و بخت نده ام و در عقب آن گفت قوله تعالى
 وَإِنَّ عَذَابَ عَذَابِ الْكَافِرِينَ لَآلِيمٌ یعنی بیاکان که عذاب
 من عذابی دردناک است تا بیکبارگی رجاء مستولی نشود قوله تعالى
 مَثَلُ الَّذِينَ الَّذِينَ خَفَوْا اللَّهَ عِندَ مَا نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 عقب آن گفت قوله ذِي الطُّولِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ یعنی اوست
 خداوند فضل تا بیکبارگی خوف مستولی نشود و عجب تر ازین آنکه
 گفت وَجَدَ رُكُومَ اللَّهِ لَفْسَهُ یعنی حذر میکند خداوند از
 شمار از نفس خود و در عقب آن گفت وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ
 یعنی خدا مهربان است به بندگان و عجب تر ازین آنکه گفت
 مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَظِيمَ یعنی هر که ترسد از رحمت
 بزرگساز را به اسم رحمت متعلق گردود به اسم جبار و قهار و قاتم
 و متکبر نگرند و تا خوف با ذکر رحمت باشد و خوف دل تر بیکبارگی

نه پرازد چنانچه گویند از تاد مهربان خود ترسی ؛ و از پدر مهربان
 خود ترسی ؛ و از امیر کریم ترسی ؛ و مراد از این آیات آنست که بر طریق
 عدل باشی نه بر طریق امن و قنوط اصل و وم السنه که در
 افعال خدای تعالی و معامله او نظر کنی اما از جانب خوف
 پس بد آنکه ابلیس شتا دهر ارسال عبادت کرده تا روایان گفته اند
 که بروی زمین جای نگذاشت مقدار یک قدم که آنجا سجده نکرد
 پس یک فرمان خدای تعالی را ترک کرد و از در خود برانده و
 عبادت عشتاد دهر ارساله بروی او باز زده تا روز قیامت لعنتش
 کرده و عذاب مؤبد برای او مهیا کرده تا روایت کرده اند که
 رسول الله صلی الله علیه و سلم جبریل را دید دست معلق به پرده
 کعبه و میگفت الهی نام مرا متغیر کن ؛ و جسم مرا بدل کن ؛ پس آدم
 صلوات الله علی نبینا وعلیه را بیا فرید و او را بدست قدرت خود فرو
 آورد و نیک گستاخی کرد و یک خوردنی خورد که در آن اجازت نبود
 اندا کردندش که در همسایگی من نباشد ؛ هر آنکه بی فرمانی من نکند ؛ و فرمود
 ملائکه را که از آسمان به آسمان میروند کردندش ؛ تا آنکه بر زمین

ای مصلحین
 و ملائکه سجده میکنند بر او در هر جمعه

انداختند و قبول نکرد و توبه اورا تا بکبریت دوست سال پیش
 آمد اورا از خواری درنج و بلا آنچه پیش آمده و از فرزندان او تا به
 درنج بماندند پس شیخ المسلمین نوح صلی الله علی نبینا وعلیه
 التحل کرد و در کار خود از شقت آنچه تحمل کرد و گفت مگر یک کلمه بغیر
 وجه ندایش آمد خواه از من چیزی که بمیدانی من ترا وعظ میکنم که
 از جمله جا بیلان مباشش تا روایت کرده اند که چهل سال از من
 آن نظر بسوی آسمان نکرد پس ابراهیم علیه السلام خود از وی مگر
 یک نفرش چند آن تضرع کرد و چند آن تبرسید و بنالید
 تا روایت کرده اند که از ترس آن چند روز گریستن گرفت
 پس خدای تعالی جبریل ابرو فرستاد و گفت ای ابراهیم برگز
 دیده که دوست مردوست خود را عذاب کند بهشت ابراهیم
 گفت که ای جبریل چون گناه خود را یاد میکنم دوستی او فراموش
 می شود پس موسی بن عمران صلی الله علی نبینا وعلیه
 التحل شد زدن از غضب چند آن تبرسید و استغفار کرد و گفت
 رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی پس هم در میان او

بلغم باغور را حال چنان بود که چون نظر کردی عرش را دیدی به
 میل سوی دنیا داسل او کرده و ترک حرمت و لیلی از اولیا
 اله کرده و معرفت خود از و سلب نموده و همچون سنگ را بنده آتش
 گردانیده و در دریای هلاکت و ضلالت انداخت تا ابد از
 عالمی شینده ام که حکایت کرده اول کار بلغم باغور چنان بود که
 در مجلس او دوازده هزار دوات بود و مستعدان ^{تغذیه گزینان} راه که از وی علم
 می نوشتند چون خدای تعالی او را براند اول کتابی که تصنیف
 کرد این بود که گفت عالم را صاف می نیست کعبه بالذات من یحیط
 بنکر که دوستی دنیا و شومیت او عالمان را بچه میکشد پس
 شو که کار بزرگ است و بسیار و عمر اندک و در عمل تقصیر و نفاق
 بصیرت داود علیه السلام که خلیفه او بود بر روی زمین یک کناه کرد
 بر آن چندان بگریست که از آب چشم او کناه برست و چون گفت
 الهی بر گریه و زاری من رحمت نکنی جواب شنید که ای داود
 فراموش کردی کناه را و یاد میکنی گریه را تا چهل روز گریه او قبول
 نکرد و بعضی گفته اند که چهل سال پس از آنکه علیه السلام که یک

غضبی مبرور و غیر محل جس گمراہ اور ادرشکم باہمی در قعر دریای
 روز و او در اینجا میگفت لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُحَمَّدٌ أَنْتَ
 كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و ملائکہ صوت او می شنیدند و میگفتند
 یا رب صوتی معروف از موضعی مجهول می شنویم خدای تعالی
 گفت که این صوت بنده من است بولس پس ملائکہ شفاعت
 او کردند و باین نغمه امش مگردانید و ذوالنون خواندش و بچین
 می آید تا بعد از مسلمان صلوة الله علیه که عزیزترین و مکرم ترین خلقت
 او بود مراد را گفتند فَاَسْتَقَمَّ لَهَا امْرُؤٌ وَمِنْ تَابٍ مَعَكَ
 وَلَا تَطْغَوْا اِنَّهٗ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ یعنی بهیست چنانچه فرمود
 شده نوز و هر که بالت و بی غیر مانع کنید که خدای تعالی بدو آنچه
 شما می کنید نبیاست تا آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت مرا
 سورہ بنود پیر کرد و چون ان قیام شب کرد که پاهای مبارک
 ورم کرد و گفتند یا رسول الله خدای تعالی گناگان گذشته و آینده
 تو آمرزیده است این چیست گفت که بنده شکر کننده نباشم
 پس صحابه رضی الله تعالی عنہم اجماعین ایشان بهترین قرون است

بودند و وقتی نشسته مزاج میکردند این آیات این آیت فرو
 اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللّٰهِ عِندَ
 وقت تباد مرگسانی را که ایمان آورده اند آنکه از خدای تعالی
 بترسند و با آنکه این امرت بهترین است اند و مرحوم اند چندین
 حد و سیاستها بر ایشان بنهاد و تا آنکه پولیس بن مجید کفنی
 این مشور از آن کسی که برای پنج درم دست تو بریدن گفته شاید که
 فرو اعداب او نیز تخمین باشد و اما از جانب رجا میگویند
 از رحمت فراخ خدای تعالی هر چه توانی و کسب کنی غایت و نهایت
 او را و او اندک شناخت ندای و صف او بتواند کرد چه وصف کنند
 رحمت خدای تعالی که اگر کفر بعباد سالها بایمان یک ساعت بخشد
 بهیمنی که ساحران فرعون برای ان آمدند تا با موسی حرب کنند
 و به دشمن او سوگو کنند خوردند بنود ایشان را لکن آنکه بعد از گفتن
 اَمْثَلُ بَرٍّ اِلَى الْعَالَمِينَ چگونه قبول کرد ایشان را و بخشد ایشان
 را جمیع گناهان گذشته و ایشان را بر همه شهیدان گردانید
 و همیشه این بود معاطل او با کسی که او را یک ساعت بشناخت

و یکی گفت اورا بعد از کفر و ضلالت چندین ساله پس چگونه
 باشد معاطه او با کسی که همه عمر در توحید او گذرانیده است ؟
 به بینی که اصحاب کفر همه عمر کفر بودند چون زبنا سرایت
 السموات والارض گفتند چگونه قبول کرد ایشان را چگونه
 عزیز و مکرم گردانید ایشان را چگونه حرمت و مهابت داد ایشان
 تا بگفت مرتبش خلق را و اطلع علیهم لولیت منهم
 فرائدا و لم لیست منهم رعبا یعنی اگر مطلع شوی تو بر
 ایشان برائیده روی بگردانی از ایشان برای فرار کردن و پیر
 شوی از ترس ایشان ؛ بلکه چگونه مکرم کرد و سگی را که متابع ایشان
 تا آنکه ذکر کرد اورا در کتاب عزیز چند باره این است فضل و
 کرم او با سگی که گامی چند بر رفت با قومی که اورا شناخته
 بودند پس چگونه باشد فضل او باینده مومن که بقیه سال
 خدمت او کرده و اگر بقیه هزار سال بزیده هم عبادت او
 کنند و نشینده که چگونه عتاب گردانید علیه السلام را بسبب
 دعا کردن بر کشتن کاران اهلک ایشان ؛ و چگونه عتاب کرد

موسی علیه السلام را در کار فارون و گفت که فارون بنو فریاد
 کرد به فریادش نرسیدی بغزت خویش اگر از من فریاد خواستی
 بغیر او بشناسیدی و دور گذشتی چگونه عتاب کردی پس علیه السلام
 در کار قسم او گفت اندو همگین مشوی بروخت کدو که در یک است
 رویانیدم و در یک است شک کردم و اندو همگین بنشینوی بر صندلی
 کس باز نماند ازین پس چگونه عتاب کردید المرسلین صلی الله علیه
 و سلم را چنانکه روایت کرده اند که از باب بنی شیبیه در مسجد حرام آمد
 قومی را دید که می خندیدند گفت چرا می خندید درین خبری بنهم
 چون نزدیک حجر اسود رسید بپای پس سوی ایشان بازگشت و گفت
 که جبریل آمد و مرا گفت خدای تعالی میگوید که ای محمد بنده کان مرا
 از رحمت من نومید مکن : بیا گمان بنده کان مرا که من غفور رحیم
 و در خبر مشهور است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت خدای تعالی
 را صد جز رحمت است یکی از ان در دنیا میان آدمیان و پیران
 و بهائیم قسمت کرده است : و نود و نه جز برای رحمت کردن
 بر بنده کان در روز قیامت و خبر داشته : و بعد از آن چون خدای تعالی

ترا معرفت خود داده است و از جمله این امت مرحومه
 گردانیده و معرفت سخت و جهات و مقتهای ظاہر و باطن
 داده است پس امید هست از فضل عمیم او که آن را تمام کند
 و از آن نوز و نه بحر رحمت که ذخیره کرده است نصیبی کامل تر از آن
 فرماید اصل سوم در ذکر وعده و وعید که در قیامت
 گروه است یار کن درین چهار حالت راه مرکب و گور
 و قیامت و بهشت و دوزخ و آنچه در هر مقامی هست
 از نظر نامرطبیحان و عاصیان راه و مقصران و مجتهدان را
 امام مرکب یا و کن درو حال دوم و یکی آنکه از این شش مرتبه روایت
 است که گفت ما شعبی برای پرسیدن مردی به بخور رفتم و او
 او را میگذاشت بود نزدیک او مردی بود که تلقین کلمه شهادت
 میکرد شعبی آن مرد را گفت که نرم گوی مرخص گفت اگر تلقین
 کنند یا نکنند من ترک آن نخواهم کرد شعبی گفت حمد خدای
 که یار را نجات داد و دوم حکایت شاکر و فیض عیاض گفت
 اندک که او را شاکر گوی بود وقت سکرات موت فضیل پرو آمد

از نزدیک سر او بپشت و سوره یس خواندن گرفت شاگرد
 گفت که ای اوستاد این سوره بخوان فضیل مساکت شد پس
 متقین کلمه شهادت کرد و مریض گفت بخوابیم گفت که از بوی ارم
 و بزمین ببرد فضیل در خانه رفت و چهل روز میگریست پس
 او را در خواب دید که بسوی دوزخ می برند گفت بچه چه خبر
 معرفت خویش از تو بستانند و تو عالمترین شاگردان من
 بودی گفت بسبب چیز یکی غماری یعنی از آنچه تو مرا می گفتی بریار
 خلاف آن می گفتم دوم حسد سوم مرا علقی بود مرا طبعی گفت
 اگر بر سال یک قبیح شراب بخوری و علت تو برود پس یک قبیح
 خمر بخوردی و بعد ازین باید که در حال دوم و دیگر یکی آنکه عبد الله
 ابن مبارک رحمه الله علیه حکایت کرده است که مردی بود وقت
 سکرات نظر سوی آسمان کرد و بنجدید و گفت مثل هذا
 فليحل العالمون یعنی از برای مثل این خیر عالمان حل
 کنند دوم آنکه روایت کرده اند از مالک وینا رحمه الله علیه
 گفت بر همه سایه خود وقت سکرات در رفتم مرا گفت ای مالک

دو کوه الش پیش خود می بینم مرا برای رفتن بران جبر میکنند
 از ابل او پرسیدم که حالش چه بود گفتند دو پیمان داشت یکی
 خریدی و دیگری بفروختی برود را بخاستم یکی را بردگیری
 زدم تا بشستم پس آن مرد را پرسیدم که حال چیست گفت
 زیاده زیاده اما کور و حال آن بعد از مرگ یاد کن
 در آن حال و مرد یکی آنکه صالحی گفته است که سفیان ثوری
 را بعد مرگ در خواب دیدم گفتم که چیست حال تو یا ابا عبد الله
 روی از من بگردانید و گفت این وقت کنیت نیست گفتم
 چیست حال تو ای سفیان گفت پروردگار خود معاشنه
 کردم و دیدم مرا گفت که کور را باد مر ترا بارضای من ^{سعد}
 در شبها تا یک چشم گریان به اشتیاق تمام قیام میکردی
 پس مر تراست این ساعت که اختیار کنی بر قصر که خواهی
 و مرا زیارت کنی که من از تو دور نیستم دوم آنکه بزرگی گفته
 است که مردی را در خواب دیدم رنگ رخسارش بر گردیده
 است و هر دو دست بر گردنش بسته گفتم که خدای تعالی

با توجه کرد گفت روز کاریکه ما در آن بازی میکردیم گذشت
 اکنون این روز کار است که با ما بازی میکند و یاد کن حال
 دوم و دیگر یکی آنکه صالحی حکایت کرده است که مرا پسری
 بود شهید شد شبی که عمر بن عبد العزیز وفات یافت
 او را خواب دیدم گفتم ای پسر نه تو مرده بودی گفت من
 شهید شده بودم و نزد یک خدای تعالی زنده ام شرف
 داده می شوم پس گفتم چیست که چنین مدت تر اندیدم گفت
 در میان اهل آسمان ندانند که اسی جمله انبیا و اولیا و صدق
 و شهیدان در نماز جنازه عمر ابن عبد العزیز حاضر شوید پس من
 آدم و نماز جنازه بگذاردم پس از آنجا آدم تا پیر شما سلام
 گویم اما دوم آنکه هشام بن عمار گفت است که مرا پسری جوان
 برود در خواب دیدم پرسیده گفتم ای پسر این پیری چیست
 گفت چون فلان برآید و من و من و من برآیدن او با نگی زد که
 هیچکس از ما جوان نماند همه پیر شدند اما قیامت تا
 کن در آن دو قول خدای تعالی که گفت **يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ**

اِلَى الْجَنَّةِ وَفَلَا تَسْئَلُوا النَّاسَ عَنْ شَيْءٍ حَتَّى يُخْبِرَكُمْ بِهِ
 یعنی روز قیامت حشر کنیم متقیان را در حالتی که سواران باشند
 بر ناقه‌های بهشت گروه گروه و بر اینهم گناهکاران را بسوی دوزخ
 در حالی که تشنه باشند پس یکی باشد که چون بیرون آمد از گور
 بر آفتاب میزد بر سر خود با دوتا جی و خنجر پس پوشد و سوار شود و سوار
 بهشت خرامد و از غرلش بگذرانند که بیای خود در بهشت روز یکشنبه
 از گور بیرون آید پس بر سر گوزن بایند و عقوبتها حاضر آمدن آن
 بدبخت را بگذرانند که بیای خود در دوزخ رود + بلکه یکشنبه
 بروی سوی دوزخ + و از عالمی شنیده ام که گفت که ایت سید
 از رسول صلی الله علیه وسلم که چون روز قیامت شود قومی از گور
 بیرون آیند و ایشانرا اشتراک باشند با پارتا بران سوار
 شوند + و در عرصات قیامت بریند و بر دوازدهای بهشت فرو
 آیند + چون ملائکه ایشان را بپایند و یکدیگر را بگویند + که ایشان
 کیانند + بگویند نمیدانیم مگر از امت محمد صلی الله علیه وسلم باشند
 پس بعضی از ملائکه بپایند و ایشانرا پرسند که شما کیانید +

و از امت کیستد ایشان بگویند که ما از امت محمدیم صلی الله علیه و سلم
 ملاک گویند حساب کرده شدید گویند فی گویند که علمای شما وزن
 کردند گویند فی گویند که تمامهای خود خواندید گویند فی ملاک
 گویند باز گردید که این همه شمارا در پیش است و ایشان گویند شما چیز
 ما را داده اید که بدان حساب کرده شویم پس منادی نو آید که بندگان
 ما راست گفتند قوله تعالی مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ
 و اما جنت و نار تا مل کن درین هر دو آیت از کتاب
 خدای تعالی یکی آنکه گفت وَ سَقَطَتْ مِنْهُمْ ثَمَرَاتُ آبَا
 طَهْرُونَ یعنی نبوت از ایشان را برود و کار ایشان شراب بود
 دوم این که هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا
 یعنی این است جزای سعی شما پسندیده دوم آنکه
 حکایت کرده است خدای تعالی از طایفه دوزخیان و گفته
 رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ قَالَ اخْسَرُوا
 فِئْتَهُمْ وَلَا تَكَلُمُونِ یعنی طایفه از اهل دوزخ گویند که ای پروردگار
 ما بیرون آر ما را از اینجا اگر بازگردیم و ایمان نیاوریم پس ظالم باشیم خدای تعالی

بگوید باشدید در این آتش از رحمت نا امید و سخن نگویید با من
 روایت کرده اند که چون خدای تعالی این بگوید همه سنگ گردند
 و در روغن بطلان سوزان یانک کنند خدای تعالی با همه را ازین
 خواری و عذاب نگاهدارد که حصی است سخت یحیی بن معاذ را
 رحمة الله علیه گفته است ندانم که کدام مصیبت ازین هر دو قوی
 تر است فوت شدن نعمت بهشت + یا رفتن در روغن + اما هر
 حال فوت نعمت تساهل تر است از تحمل کردن دروغ + و مصیبت
 عظیم و هولناک و مخلوط است + از آنکه اگر وقتی منقطع شدنی بود
 بهر کار آسان تر بودی ؛ ولیکن دشواری در ابدی آخر است
 پس کدام دل آسرا تحمل تواند کرد و کدام نفس بران صبر تواند کرد
 و ازین است که عیسی صلوٰه الله علیه و آله و سلم گفته است که اگر
 مخلوق در این دنیا خائفان را می برد ؛ یا حسن رحمة الله گفته که
 آخرین کسی که از آتش روغن بیرون آرند + مردی باشد که
 نام او عباد است او را نیز از سال عذاب کرده باشند بعد از
 هزار سال فریاد کند و گوید یا عباد یا عباد پس حسن رحمة الله

گوشت کاشکی آن نهادن بودی و ازین سخن بگردید گفت
 چه عجب میکنند آنکه وقتی او را ببردن خواند آورد و میگوید که همه
 کار برین یک اصل راجع شده و آن نکته ایست که پشت ما را می
 شکند و روی ما را زرد میکند و دلها را می برزد و جگر را میگذارد
 چشم ما را میگرداند و آن خوف سلب معرفت است این است
 غایت نهایت خوف خائفان؛ یکی ازین طائفه گفته که غم هست
 است و غم طاعت که قبول کند یا نکند و غم معصیت که آمرزد یا نه
 و غم معرفت که مبادا سلب کند و مخاصمان گفته اند که غم یکی پیش
 نیست و آن غم سلب معرفت است و بر غمی که جز این غم است
 سهل است؛ از آنکه منقضي شدنی است و روایت کرده اند که
 یوسف اسباط گفت رحمه الله علیه که پیش سیفیان ثوری بودم
 و دیدم که پیش بگریست و گفتم چرا گریه میکنی؟ مگر این همه گریه تو
 بسبب گناهان است پس کیانچیز ازین برود پشت و گفت که
 آنزیدن گناهان بر خدای تعالی ازین آسان تر است؛ ولیکن
 می ترسم که مبادا ازین معرفت سلب کند و حال اگر گویی که چنان

دو طریق کدام راه سلوک کنم طریق خوف یا طریق جاجواب
 گویم که طریق مرکب از هر دو طریق نیکوست از آنکه گفته اند هر که
 بروی رجا غالب شود او از جمله مریدان باشد و هر که خوف
 بر او غالب شود او از جمله حُروریان باشد و مقصود آنست که میان
 برود و جمع کند سوال اگر کسی که در هیچ حال یکی از این هر دو راجح
 و فاضلتر نباشد یا نه جواب چون بنده قوی و صحیح باشد
 خوف اولی تر و چون ضعیف و رنجور شود خاصه وقت سکرات
 رجا اولی تر؛ همچنین شنیده ام از علما آن میگویم این از آن است
 که خدای تعالی فرموده است که من نزدیک شکسته و دلاغم از ترس
 من؛ پس در وقت مرکب و سکرات رجا اولی تر از آنکه اول
 و این وقت شکسته است بسبب ترس کنایان که در حالت صحت
 کرده است سوال اگر کسی که نه در کمان نیک بدون بخدای سبحان
 اخبار و او درست جواب بداند که یکی از کمان نیک بدون
 حذر کردن از معصیت خدای تعالی است و ترسیدن از
 عقاب او و جهد کردن در طاعت او و بداند که اینجاست

بزرگ نکته است پار یک که بیشتر مردمان در آن غلط
 میکنند و آن فرق کردن است میان رجا و تمنا رجا بر اصل
 باشد و وقتی بی اصل مثلش آنکه هر که زراعت کند در جست و
 پس بگوید که امید میدارم که مارا ازین زراعت صد پیاپیانه حاصل
 شود و این آرزو رجا است و دیگری باشد که زراعت نکند و
 همه وقت بخسبد و همه سال غافل ماند چون وقت در و درون آید
 بگوید که امید میدارم که مرا صد پیاپیانه حاصل شود و اگر گویند که رجا
 ترا این آرزو حاصل شود این تمنا باشد بی اصل و همچنین
 بنده چون چه کند در عبادت خدای تعالی و از معصیت باز
 ماند و بگوید که امید میدارم که مرا این اندک را خدای تعالی قبول کند
 و این تقصیر تمام گرداند و ثواب عظیم دهد و زنی عفو کند و این
 آرزو رجا باشد اما چون غافل ماند و ترک طاعت گیرد
 و به معصیتها ارتکاب کند و خشم خدای تعالی پاک ندارد و برضای
 او التفات نکند و بوعده و وعید او پروا نکند پس بگوید که
 امید میدارم از خدای تعالی بهشت و نجات آرزو فرماید این

نشان باشد بی اصل که در آن حاصل نیست و از جمل خود آن را
 رجا و حسن ظن نام کرده است : و این خطا و ضلالت است میگویم
 که مؤید این اصل است آنچه روایت کرده اند از رسول الله صلی الله
 علیه و سلم که گفت عاقل کسی است که با نفس خود حساب کند : و برای
 مرگ عمل نیکو کند : و احمق کسی است که پیر روی نفس کند : و از
 خدای تعالی طمع مغفرت دارد : و درین معنی حسن بصری رحمه الله
 علیه گفته است : که قومی را تمنائی مغفرت از عمل کردن بانداشت
 تا از دنیا بیرون رفتند و ایشان را حسد نبود گفتند که باطن نیکو
 داریم بخدای تعالی : و دروغ گفتند : اگر ایشان را ظن نیکو بودی
 به عمل مشغول شدندی : چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است
 وَذَالِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ اَنْ تَكُونَ فَاخِصَّةً مِّنْ
 مِّنَ الْخَائِرِ تِلْكَ طَائِفَةٌ لَّمْ يَسْمَعُوا دُعَاءَ الْوَعْدِ وَكَانُوا
 فِي دَرْوَانِ اَنْ كَانِ شَمَارُ الْهَلَاكِ كَرْدُ الْبَشَرِ شَمَارُ الْوَعْدِ
 جعفر صبیحی میگوید که ابو میسره عابد را دیدم به پادشاه از غایت مجاهده
 بیرون آمده : که گفتم که چندین مجاهده چو این میکنی : رحمت خدای تعالی

فراخ است ؛ درخشم شده و گفت چه دیدی از من که آن دلیل
 نویسی باشد قوله تعالی اِنَّ رَحْمَةً اللّٰهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِیْنَ
 یعنی رحمت خدای تعالی نزدیک نیکیو کارانست ؛ جعفر گفت که این
 سخن او مرا بکربانید ؛ پس نیکیو فهم کن این نکته را و از خواب غفلت
 بیدار شود الله الموفق **فضل** حاصل جمله کار آنکه چون فراخی رحمت
 خدای تعالی یاد کردی ؛ بعد از آنکه تو از جمله امت مرحومه هستی ؛
 پس غایت فضل و کمال خود او ذکر کردی ؛ و عنوان کتاب او که سوره
 قوفرستاده است بسم الله الرحمن الرحیم دیدی ؛ پس
 بسیاری گفتند که او ترا داده است بی شفعی میدی ؛ و انجا
 دیگر کمال و عظمت و عظمت او دیدی ؛ پس غضب او
 که آسمانها و زمین با طاقش تبارند دیدی ؛ پس غایت غفلت و
 بسیاری کنایان خود دیدی ؛ پس خطر معامله در علمها دید
 این همه ترابه خوف و رجا آورده ؛ و راه عدل را سلوک کردی
 و از هر دو جانب مهلک این شدی ؛ یعنی از امن و بایس و
 شراب مخمور خوشگوار خوردی ؛ و از هر دو ترحم و رجا

صرف و از حرارت خوف صرف خلاص یافتی ؛ و بمقصود

رسیدی و از غلظتین سالک گذشتی ؛ و یافتی

نفس خود را چست شده برای طاعت

و گذراننده در خدمت شبد

روزی فی فتوری و غفلتی ؛

از نصابی یک بار

خلاص یافتی و از

جهل و اصفیا ؛

خواص و علل ؛

شدی و این

عقیده بنظر

باری

گمانی

و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

عقیده ششم قوا و قوا و عیب نهند و اولی
 پس ازین بر تو باد ای برادر به نگار داشتن خود از چیزی که
 و مبطل عمل است و گفته ایم که آن دو چیز است یکی سبب
 دوم عجب آثار یا بدانکه اجتناب از یا واجب است پس
 دو چیز سبب اول آنکه چون در عبادت ریاضت قبول افتد
 و بدان ثواب بسیار حاصل شود و الا بر تو رو کنند و او از قوت
 ثواب و یا از بعضی محروم مانن چنانکه روایت کرده اند از
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی گفت من تو را که
 ترین تو را که از شرک یعنی بر که عباد کند و در آن کسی را جز من
 شرک کند من عمل او را قبول نکنم و اگر آنچه خالص باشد برای
 من و گفته اند که فردای قیامت خدای تعالی مرند را که
 وقتی که بنده درخواست ثواب عمل کند نه در مجلسها ترا بجا
 بلند نشاندند نه ترا در دنیا مهتری دادند و نه چیز بابت
 تو از آن فروختند سبب دوم که موجب اجتناب از یا
 است که در دنیا خطر سخت و ضرر عظیم است و یکی که بعضی

از خطریا التبت که در ریا دو فضیلت است : و در وصیت
اما دو فضیلت یکی فضیلت سیرت : و آن ملامت است
ملاکه : چنانکه روایت کرده اند که ملاکه عمل عبده بالا ببرد :
خدا ای تعالی گوید که بر بریده و در بختین اندازید که مقصود او از این
عمل من نبوده ام : پس فضیلت شود دوم فضیلت علانیت است
و آن روز قیامت است پیش همه خلایق : چنانچه روایت است
از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت مرا می را بر روز قیامت
چهار نام خوانند : ای کافر : ای فاجر : ای مکار : ای نیکار
سعی تو باطل شد : و اجر تو بیاورفت : که امروز ترا نصیب است
طلب کن اجر از کسی که عمل برای او کردی : و روایت کرده اند
که روز قیامت منادی ندا کند چنانکه همه خلایق بشنوند : کی
آنانکه مردمان را می پرستیدند برخیزند : و اجرهای خود را بیاورند
بگیرند : که من قبول نکنم علی را که با او چیزی اینجه باشد : و اما
وصیت یکی آنکه بشت رزمت روزه چنانچه رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود که بشت سخن گفت که من حرامم

برنجیل و مرثی : و این حدیث را دو معنی است : یکی آنکه مرثی
 از بنجیل آن باشد که او به گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله
 بنجیلی کرده باشد : و مراد از مرثی آن باشد که به ایمان و توحید
 رسیده باشد و این قول ضعیف است : معنی دوم آنکه نفس خود
 را از یاد بنجیل پاک نکرده باشد : پس چنین کس بنوع اول
 ایمان باشد : پس در گرفتار افتد و لا جرم بهشت او را از دست
 رود : و محصیت دوم دخول نار است : از آنکه ابو هریره روایت
 کرده است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت : من یقیما
 اول مردی را بیارند که قرآن خوانده باشد : و مردی را بیارند که
 در راه خدای تعالی کشته شده است : و مردی را بیارند که
 بسیار داشت و در راه خدای تعالی خرج کرده است : پس
 خدای تعالی گوید : خواننده قرآن را تا آخر خودم آنچه بر رسول خود
 صلی الله علیه و سلم فرو فرستادم : گوید بلی : یا رب : خدای تعالی
 گوید چه کردی در آنچه دانستی : گوید یا رب : شب روز خواندم و روز
 خدای تعالی گوید : دروغ میگوئی : و آنکه گویند دروغ میگوئی :

گوید بلکه مقصود تو این بود که گویند فلان قرآن خوان هست
 و آن خود گفتند پس صاحب مال بسیار خدای تعالی گوید
 نه آنکه بر تو نعمت فرستاده کرده بودم و به کسی محتاج نگرد اینم گوید
 بتی یارب خدای تعالی گوید چه کردی به آنچه ترا دادم گوید یارب
 صبر و رحم بجا آوردم و صدقه دادم خدای تعالی گوید دروغ میگوئی
 و ملائکه گویند دروغ میگوئی خدای تعالی گوید بلکه مقصود تو این
 بود که گویند فلان سخی است و آن خود گفتند پس آنرا بسیار شکوه
 در راه خدای تعالی گشته شده است خدای تعالی گوید چه کردی
 گوید یارب مرا جهاد کن و فرمودی در راه تو جهاد کردم تا گشته
 شدم خدای تعالی گوید دروغ میگوئی ملائکه گویند دروغ میگوئی
 خدای تعالی گوید بلکه مقصود تو این بود که گویند فلان دیر است
 و آن خود گفتند و اینهمه کس با بروی اینها کشیده بدلت و
 خوار می دروغ اندازند ابوهریره رضی الله تعالی عنه میگوید که
 رسول الله صلی الله علیه و آله اینجا رسید دست بر زانو میزد
 زود گفت ای ابوهریره ایشانند از خلق خدای تعالی که از

التشر و فرخ بدیشان برافروزند این عباس رضی الله عنهما گفت
 که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام که فرخ و اهل و فرخ
 از اهل ریا فریاد کنند گفتند یا رسول الله و فرخ چگونه فریاد کند
 گفت اگر کسی التشر که ایشان عذاب خوانند کرد و ال اگر کسی
 که خبر کن مار از حقیقت ریا و اخلاص و حکم اینها و تاثیر اینها در عمل
جواب بدانکه اخلاص نزدیک علای ما دو اخلاص است
 یکی اخلاص عمل و دوم اخلاص در طلب اجزا اما اخلاص عمل ارادت
 قدرت است بخدای تعالی و تعظیم امر او و اجابت دعوت او
 و باطن برین اعتقاد صحیح است و اما اخلاص در طلب اجزا ارادت
 نفع آخرت است به عمل خیر و در رسول الله صلی الله علیه و سلم از اخلاص
 پرسیدند فرمود اخلاص الت که بگوئی پروردگار من خدای است
 فروغی پس خیا چه فرموده است بران راست بایستی یعنی
 هوا و نفس خود را بپرستی و عبادت مکن مگر پروردگار خود را
 و عبادت مستقیم بایستی چنانکه فرموده شد و این اشارت
 است به قطع کردن از هر چه غیر خدای تعالی است و این است

بایستی

اخلاص حقیقی و خدای اخلاص ریا است و آن اراده نفع دنیا است
 لعل آخرت : و آن برد و نفع است ریا محض است : و ریای تحلیلی
 ریای محض آنست که همین اراده نفع دنیا باشد لا غیر : و ریای
 تحلیلی آنست که اراده برد و باشد نفع دنیا و آخرت : این است
 خدای اخلاص و ریایا تاثیر این مادی در عمل بدینکه اخلاص در عمل را سبب
 قربت گرداند : و اخلاص در طلب جبر فعل را مقبول و وافر الاجر
 گرداند : و نفاق عمل را جلد گرداند و بیرون آورد عمل را از آنکه
 او قریب باشد و باطل کند استحقاق ثوابی را که بران عمل بوده
 کرده اند : و نزدیک بعضی علما از عارف ریا محض نباشد اگر چه
 مبطل نصف ثواب است و نزدیک بعضی علما ممکن است که از عارف
 ریای محض نباشد و او مبطل نصف اخلاص است : و ریای تحلیلی
 مبطل ربع اخلاص است و نزدیک علما می باشد آنست که از عارف
 ریای محض نباشد بیا یاد کردن آخرت و لیکن با سهو افتد و خدای
 آنست که اثر ریا نفع قبول : و نقصان در ثواب است : و مقدر
 نیست : و به نصف درج : و شرح این مسائل در آخرت در کتاب

احباب العلوم و در کتاب اسرار و معاملات دین به استحقاق گفته ایم
 سوال اگر کوئی که مواضع اخلاص کدام است و در کدام طاعت اخلاص
 واجب شود و جواب بدانکه اعمال نزدیک بعضی علمائے قسم اند
 یکی قسم است که در و بر و در و اخلاص باشد و آن عبادت ظاهر است
 و قسمی است که در و بر و در و اخلاص نباشد و آن اعمال باطن است
 و قسمی است که در و بر و در و اخلاص طلب اجبر افتد نه اخلاص عمل و آن
 مباحاتی است که برای قوام گیرند و شیخ من گفته است رحمة الله
 علیه بر علی که احتمال دارد که او را برای غیر خدای تعالی کنند از عبادات
 اصلی در آن اخلاص عمل باشد پس برین قول را که عبادات
 باطن اخلاص عمل باشد و اما اخلاص طلب اجبر پیشتر که گفته
 اند که اخلاص طلب اجبر و عبادات باطن نباشد از آنکه بچند
 تعالی کسی بر آن مطلع نیست و پس در آن ربان تواند بود و لازم
 به اخلاص طلب محتاج نباشد و شیخ ما گفته است رحمة الله
 چون مریدی از خدای تعالی عبادات باطن نفع و نیاورد آن
 ربان باشد و میگویم در شریعت که در پیشتر از عبادات باطن

اخلاص باشد و همچنین در نوافل واجب است هر دو اخلاص وقت
 شروع و اما مباحات که برای قوام گیرند در و اخلاص طلب اجبر باشد
 نه اخلاص عمل از آنکه صلاحیت آن ندارد که به نفس خویش قریب
 باشد بلکه آلتی است برای قریب سوال اگر کوئی که این
 موضع اینها بود بیان ما را وقت اینها از عمل جواب
 بداند که اخلاص عمل به افعال مقارن باشد لا محاله و از متاخر
 نباشد و اما اخلاص طلب اجبر باشد که از عمل متاخر
 باشد و نزدیک بعضی از علمای معتبر در آن وقت فراغ است که
 چون فراغ شد بر اخلاص بایر یا کار تمام شده و تدارک ممکن
 نیست و نزدیک عابدان که از مشایخ کرامیه بودند ما و ام منفعی
 که مطلوب باشد از ریاضیه است اقامت اخلاص در آن عمل
 ممکن است و چون مطلوب یافت اخلاص فوت شده و بعضی
 علما گفته اند که در فریضه اقامت اخلاص ممکن است تا وقت مرگ
 و اما در نوافل ممکن نیست و فرق این گفته اند که بنده فریضه را بر
 خدای تعالی کرده است پس در فریضه از و امید فضل باشد

و اما نقل بنده بر مراد خود کرده است پس طلبنده از وی حتی آنچه
 به تکلیف کرده است به نفس خود من میگویم که درین مسائل فائده
 است و آن آنست که هر که ریائی کند و یا ترک اخلاص کند و علی
 تذکر او ممکن باشد بر یکی ازین وجه که گفتم و مقصود ما از نقل
 مذاهب مردمان درین دقائق آن بود که راه برپشتی در کار
 عبادت آسان شود اگر در یک قول علت خود را و انبیا بد و قول
 دیگر یابد نیکو فهم کن این را سوال اگر کوئی که بر علی محتاج است
 به اخلاص علیچه یا نه جواب بدانکه درین خلاف کرده اند بعضی
 گفته اند روا باشد که اخلاص متناول شود و مرحله عبادات پس علی که
 ذوار کان است مثل وضو و نماز و لبند است درین نایک
 اخلاص از آنکه بعضی از آن به بعضی متعلق است از روی صلاح و
 فساد سوال اگر کوئی که اگر کسی عمل خیر کند و مراد او مع مردمان و نفع
 از ایشان نباشد ولیکن مراد دنیاوی باشد انچه ای تعالی آن نیز
 ریایا باشد یا نه جواب بدانکه این محض ریایا باشد و علای گفته اند
 رحمه الله علیهم که اعتبار در ریایا مراد راست باشد آنکس که از مراد طلبد

پس چون مراد تو از عمل خیر نفع دنیاوی باشد آن ریاست خواهد
 از خدای تعالی طلبی خواهد اند مردمان چنانچه خدای تعالی در کتاب
 خود میفرماید **مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا فَلْيُحْثْهَا**
وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ لَغَبٍ یعنی هر که مراد او حشت زار دنیا
 باشد بدو هیچ سودی در آخرت نباشد و مراد او در آخرت بهره پس لفظ
 ریاء در اشتقاق خود از معنی ر ویت معتبرست و آنکه این اراده تا
 ر نام ریاء کرده اند بدان سبب است که بیشتر از قبل مردمان در دنیا
 ایشان افتد نیکو فهم کن این را سوال اگر گوئی که آن دنیا
 بعبادت کردن از خدای تعالی میخواهد برای آن میخواهد که محتاج
 مردمان نباشد و او را بر عبادت تقویت شود هم ریاء باشد
 یا نه **جواب** بدانکه مستعین شدن از مردمان در بسیاری
 مال و جاه نباشد بلکه در قناعت باشد و اعتماد کردن بر خدا
 تعالی و اما تقویت بر عبادت اگر مراد او این باشد ریاست
 و همچنین هر چه تعلق بکار آخرت دارد خواستن آن بعلل غیر ریاست
 و همچنین اگر مراد تو آن باشد که تمام مردمان تقییم کنند و دوست

دارند و مراد تو ازین تائید مذہب حق باشد و نشر علم و تبلیغ حق
مردمان بر عبادت این هم ریا نباشد و اما اگر مقصود تو شرف
نفس تو باشد یا دنیا آن ریا باشد بد آنکه من از بعضی مشایخ خویش
پرسیدم که اولیاد را بام غسرت سوره واقعه خوانده اند و مراد
ایشان از خواندن این سوره آن بود که خدای تعالی ایشان سختی
دفع کند و چیزی از دنیا بر ایشان فراخ گرداند پس چگونه روا
باشد که محتاج دنیا به عمل خیر بخوابد مر اجواب گفت که مراد ایشان آن
بود که خدای تعالی ایشان را قناعت دهد یا قوتی که بدان عبادت
توانند کرده و علم توانند خوانده و این از جمله اراده خیرست
نه اراده دنیا و بد آنکه خواندن این سوره در کار سختی رزق از جمله
سیرت های سلف است و درین باب اخبار و آثار از رسول صلی
الله علیه و سلم و صحابه رضی الله تعالی عنهم وارد است تا روایت
کرده اند که این مسعور را فرعون عتاب کردند در کار فرزندانش
او به این سبب که از برای فرزندانش از دنیا چیزی نگذاشت
اجواب گفت که سوره واقعه برای ایشان گذاشته ام و این که

علما و مشایخ سلف رحمته الله علیهم خوانده اند ازینجیست و اَللّٰهُ
 بِحَسْبِ الْعِلْمِ بِسَخْتِی و تنگی های دنیا ایشانرا التقای نیست بلکه
 این طائفه کسانی اند که سختی و تنگی های دنیا را غنیمت دارند
 و از خدای تعالی منت انگارند اگر چیزی از دنیا برایشان فرست
 شود بترسند و ناخوش شوند و آنرا از خدای تعالی ستمی
 دانند و قول ایشان آنست که گر سنگی سرمایه ماست و بنای دنیا
 اهل تصوف برین است و مذهب من و مذهب شیخان من نیز
 همین است و وجه سلف برین بوده اند اما تقصیر بعضی از متفکران
 را اعتبار نیست و ما که اینجا این فصل ذکر کردیم سبب آن بود که
 نباید که مخالفی بر مقصود این قوم مطلع نشود و درین غلط کند
 و یا مبتدئی ساده لوح که از علم حق آن نگرفته باشد و غلط افتد
 به آنکه گوید چگونه لائق باشد اینجا حال بحال اهل زهد و تجربه و دیار
 صبر و ریاضت بدانکه این چیز نیست ما خود ازینست و نیز مقصود
 حصول قناعت است و تقویت بر عبادت و نه آنکه مقصود
 سره و شهرت است و بدانکه آمدن از محل سختی و گر سنگی و

بیشتر آنست که در عقب خواندن این سوره قناعتی در دل پیدا
 می شود و حرص گریستن دفع میگردد و دل از طعام تسکینی
 حاصل میشود بداند این را کسی که امتحان کرده باشد قارح
 دوم عجب سبب است بدانکه وجوب پیریزیدن از عجب سبب
 و دویز سبب اول آنکه آنکس که عجب کند از توفیق محروم
 ماند از آنکه عجب کننده محذول است و چون از بنده توفیق
 منقطع شود بزودی هلاک شود و این است که رسول الله صلی
 الله علیه وسلم فرمود سه چیز هلاک کننده است بخلی که پیروی آن
 کنند و هوای که اتباع آن کنند و عجب کردن آدمی نفس خود
 سبب دوم آنکه عجب مفسد عمل صالح است و این است
 آنکه عیسی علیه السلام گفت ای جماعت حواریان بسا چراغ که او را باد
 بمیرانیده است و بسا عابد که او را عجب فاسد کرده است و چون
 مقصود فائده باین عبادت است و این خصلت محروم میکند
 بنده را از عبادت و اگر حاصل شود اندکی از عبادت عجب مفسد آن
 عبادت است و این عجب است خدر کردن از خصلت و الله اعلم

سوال اگر کوئی که چیت حقیقت عجب و معنی آن و حیت تاثیر
 حکم آن جواب به آنکه حقیقت عجب بزرگ داشتن عمل
 صالح است و توضیح آن نیز نزدیک علماء و مآذکر کردن بنده است
 حاصل شدن شرف عمل صالح به چیزی؛ جز خدای تعالی یا
 بگردان یا به نفس یا به چیزی دیگر و گفته اند که عجب مثلاً باشد
 و آن آنست که عمل صالح را این سه چیز داند: نفس و خلق و شی
 دیگر و معنی باشد و آن بدان باشد که ذکر کند حصول عمل صالح را
 از دو چیز و موحد باشد و آن آنست که ذکر کند حصول عمل صالح را
 از یکی و ضد عجب ذکر منت است و آن آنست که بداند که حصول
 عمل صالح بتوفیق خدای تعالی است که او را مشرف گردانیده و او را
 و ابر و قدر او عظیم گردانیده و ذکر منت فرض است وقت و مکان و
 خطرات عجب و نقل است در جمیع اوقات و اما تاثیر عجب عمل
 صالح بعضی علماء گفته اند که عجب کند عمل او جسط شود و اگر پیش
 از مرگ توبه کند عمل او بسط است مانند این است اختیار محمد صابر
 از شایخ که امید و جسط شدن عمل نیز نزدیک او آنست که بکلی در آن

در آن توانی نماند؛ و در قول غیر واجب شدن رفتن اضعاف
 است نه رفتن کل سوال اگر گویی که چگونه پوشیده شود بر بند
 عارف نماند که توفیق عمل صالح از خدای تعالی است چو آب
 بد آنکه اینجا نکته الیت لطیف و آن آنست که بدانی که مردمان عجیب
 سه صنف اند اول صنفی با عجب اند در همه حال؛ و ایشان معتزله اند؛
 و قدریه اند؛ و کسانی که مر خدای را بر خویش در فعل متکبر می بینند؛ و
 عنایت و توفیق و لطف خاص را منکر اند و آن بسبب سه است
 که بر ایشان مستولی شده است و صنف دوم آنست که با ذکر منت اند
 در همه حال ایشانند اهل استقامت و ایشان را در هیچ کاری
 نیست؛ و آن بسبب بصیرتی است که خدای تعالی ایشان را کرامت
 کرده؛ و صنف سوم مختطان اند؛ و ایشان عاقده اهل سنت و جماعت
 اند؛ و وقتی بیدار میشوند و منت خدای تعالی را با و کنند و وقتی
 دیگر غافل میشوند؛ و عجب کنند؛ و آن بسبب غفلت عارضی باشد
 و سستی در اجتهاد؛ و نقصان در بصیرت سوال اگر گویی که
 چیست حال قدریه و معتزله در افعال ایشان چو آب بد آنکه

درین اختلاف است بعضی گفته اند که همه اعمال ایشان جبط
 است بسبب اعتقاد ایشان؛ و بعضی گفته اند که هیچ عملی معتقد
 ایشان را جبط نشود از ایشان تا مخصوص نباشد بر عملی بهنجاری
 چنانکه اعتقاد اهل سنت و جماعت مانع عجب نیست در هر عملی
 تا مخصوص باشد بکرمات سوال اگر کوئی که خبر را بدو عجب و بقرآنی
 است در عمل باینچه **جواب** بداند که خبر این دو قوادح بسیار است
 ولیکن این هر دو را که مخصوص ذکر کردیم بسبب آنکه اصل اند و مدار کار
 بر اینهاست؛ بعضی مشایخ گفته اند که برین واجب است که عمل را از
 ده چیز نگاهدارد نفاق و ریا و تحلیط و من و اوی و ندامت و
 عجب و حسرت و تهاون و خوف طاعت مردمان؛ و شوم من هر
 خصلتی را ضدی گفته است که ضد نفاق اخلاص است و ضد ریا
 اطلاص طلب اجبر است؛ و ضد تحلیط تعزید عمل است؛ و ضد من تسلیم
 عمل است بخدای عزوجل؛ و ضد اوی نگاهدشتن عمل است؛ و
 ضد ندامت ثابت داشتن نفس است؛ و ضد عجب ذکر کرمات است؛
 و ضد حسرت غنیمت داشتن خیر است؛ و ضد تهاون تعظیم داشتن

توفیق است؛ و ضد خوف ملامت مردمان ترس است از خدای تعالی
 و بدانکه اتفاق عمل را جبط کند؛ و بر یا عمل را رد کند؛ و من و افوی صدقه را
 جبط کند بکلی در حال و نزدیکی بعضی مشایخ من و افوی جبط کند انصاف را
 و ندانست جبط کند عمل را بر قول همیشه مشایخ؛ و عجب انصاف عمل را برود و
 حسرت و تهاون و خوف ملامت عمل را سبک کند؛ و گرانانی او برود و میگوید
 حاصل قبول در رو باز میکرد و بنوعی از تعظیم و استخفاف؛ و جبط کردن باطل
 کردن نفهمایی است که آن فعل باشد؛ و این باطل گردانیدن وقتی به
 ابطال ثواب باشد و وقتی به ابطال تضعیف؛ و ثواب منفعتی است که فعل
 بعینه منقضی آنست و تضعیف زیادت است برین؛ و گرانانی فعل زیاده
 است که بفرینه احوال در فعل حاصل آید؛ چنانچه احسان کردن در حق
 یکی از اهل خیر پس از آن در حق مادر و پدر پس از آن در حق پیغامبری از
 پیغامبران و در شیر زگرانی است؛ ولیکن تضعیف نباشد؛ این است تهی
 و خلاصه آنچه در معنی تحقیق کرده ام؛ نیکو فهم کن این را؛ و الله اعلم
 بر تو باد قطع این عقیده که تمام که درین عقیده خوف بسیار است از آنکه صاحب
 طاعت بر عقبات ابرید و تحمل این همه مشقتها کرده تا او را بخت عبادت

حاصل شد و خوف نیست بر عبادت مگر ازین عقبت پس خد کردن ازین
واجب آمده و ما ذکر کنیم در هر یکی ازین دو قاعده اصول مقصود را ملاحظه
یاد کن در این چهار اصل **اصل اول** خدای تعالی گفته است **اللَّهُ الَّذِي**
خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَ مِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ
بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا یعنی خدای تعالی که بیا فرید هفت آسمان را و زمین
را مثل آن می رود و امر او میان اینها و حکم و ملک او نافذ است و ازین
تا بدینند که خدای تعالی بر همه چیز قادر است گویای فرماید که من
آسمان را و زمین را و آنچه در میان اینهاست بیا فریده ایم با
چندین عجائب و بدائع و بنظر تو بسنده کرده ام تا بهر آنی که من قادر
عالم و تود و رکعت نماز با چندین عیوب و تقصیر میگذری
و بنظر من و علم من و شنای من و شکر من کفایت نمیکنی
و میخواهی که عمل ترا خلق بداند تا ترا مدح کنند این را تو باشد
و هیچ عاقلی این را پسندد **اصل دوم** هر که را جوهری
باشد نفیس و می تواند که در مقابل آن هزار هزار دینار

بستاند پس آن به فلسفی افزوده شد نه آنکه این زیاده
 عظیم باشد و دلیل قاطع باشد بر کم همتی و قصور علم
 در کاکت عقل وی همچنین هر چند بنده را از مزج خلقت و
 حطام دنیا حاصل آید به نسبت آنچه او را از رضای رب
 العالین و ثواب و ثمرات و شکر او حاصل شود کمتر از فلسفی است
 به نسبت هزار هزار دنیا ^{فردانی} بلکه به نسبت تمام دنیا پس
 آنکه این خسران عظیم باشد که آن چندان کرامات عزیز و
 شریف بدین کارهای حقیر دنیاوی از خویش فوت کند
 و اگر البته ازین همت خفیس هم چاره نباشد ترا هم باید که
 از عبادت قصد آخرت باشد که دنیا هم پس او بسیار ^{ای هر توانا آید} بلکه
 عین خدای را به طلب و ناپرد و سراجی ترا بدیده از آن که او را
 پرورد و مالک است چنانکه گفت **مَنْ كَانَ يَرْثُ**
ثَوَابَ الدُّنْيَا فَحَبِطَ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَآخِرَتُهُ
 یعنی هر که ثواب دنیا میجوید پس نزدیک خدا ثواب دنیا و آخرت
 پرورد و در رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای تعالی

فلسی

بعل آخرت دنیا بدید و لیکن بعل دنیا آخرت ندید پس اگر
 نیت را خالص کنی و همت برای آخرت مجرد کنی دنیا و آخرت
 ترا هر دو حاصل آید و اگر ^{مستعد} بهین دنیا طلبی آخرت در حال از تو فوت
 شود و بسا باشد که دنیا هم نیابی و اگر بیانی خود بر تو باقی نماند
 پس دنیا و آخرت هر دو از زبان کرده باشی اصل سوم
 آنکه بدانی که مخلوقی که برای او عمل میکنی و رضای او میطلبی آنکه بدانی
 که تو برای او عمل میکنی ترا دشمن گیرد پس چگونه عمل کند عاقل بر آن
 کسی که اگر آن کس بداند که عمل کننده رضای او میطلبد او را
 دشمن گیرد پس عمل کن ای مسکین برای کسی که چون برای او عمل
 کنی و رضای او طلبی ترا دوست گیرد و از همه مستغنی گرداند این
 اصل است مفید برای کسی که فهم کند اصل چهارم آنکه کسی را که
 چیزی حاصل شود و می تواند که بخواسته آن چیز رضای علی معظم
 در دنیا حاصل کند پس اگر ترک آن گیرد و بخواسته آن چیز
 طلب رضای کسی خیس کند نه آن دلیل بر دانست دقت
 او باشد و او را گویند چه حاجت داشتی که رضای ^{خاکروب} کسی را بطلبی

با امکان قدرت بر طلبیدن رضای ملک پس از تو بود
 خوشنودی فوت شد ازین سو مانده و از آن سو مانده این است
 حال مرا ای از آنکه چه حاجت دارد بر رضای مخلوق حقیر ضعیف
 و اوقاد راست بر حاصل کردن رضای پروردگار جهانیان
 و اگر البته نتوانی که ترک طلب رضای مردمان گیری طریق تو است
 که ارادت خود را بجزو کنی و همین رضای خدای تعالی طلبی تا
 رضای مردمان نیز ترا حاصل آید از آنکه همه دلبا بدست او
 چنانکه خواهد گردانند حسن بصری رحمه الله علیه گفت که مردی
 سوگند خورد و گفت بخدای تعالی که بعبادت کنم خدایی که بدان
 مشهور گردم پس دل کسی در مسجد در آمدی و او بودی و آن کسی
 که از مسجد بیرون آمدی او بودی و هرگز ندیدی کسی او را بگریه
 بنماز و همچنین هفت ماه بماند درین مدت بر هر طائفه که گذشتی
 گفتندی که این مرا ای چنان کرده و این مرا ای چنین گفت
 پس بچوشتن بازگشت و با خود گفت که بعد ازین عمل برای
 خدای تعالی بکنم بی آنکه بر علی که میگرد چیری بفرماید و بجز در آن

نیست چنان شده که بر طائفه که گذشته گفتندی رحمت باد بر
 فلان که بخیری مشغول است چون حسن رحمه الله علیه این حکایت
 تمام کرد این آیت بخواند اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحٰتِ
 سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللّٰهُ وُدًّا یعنی آن کسانی که ایمان آورده اند
 و عمل صالح کرده اند ایشان را خدای تعالی دوست گیرد و در دهگان
 مؤمنان نیز دوست گرداند اما عجیب است که در آن سوره
 اصل است اصل اَوَّل عمل بنده را قیمتی و مقدر
 که باشد از آن باشد که خدای تعالی آنرا قبول کند و بدان را
 شود نه پنی که مزد و پیم روزگار کند به و و درم و و پاسبان به
 شب بیدار باشد لبب و و انگ و و همچنین جمله ارباب
 صناعت و حرفه بر یکی کار خود را کنند شب و روز قیمت
 عمل ایشان در همانی معده وده باشد پس اگر فعل خود را هر
 برای خدای تعالی کنی و و برای او مثل روزی داری و میگوئی
 اِنَّمَا اُوَفِّي الصَّابِرُوْنَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی
 ما به بیم صابران را اجر بی حساب و در این روزی است

او دودرم بود با تحمل رنج بسیار و با آنکه نان با مادر و شبانگاه
 خوردی چنین قیمتی اورا پیدا شد و اگر شبی بخیزی و آن اعمال بر
 خدا تعالی کنی گوید: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّنْ
 قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی ندانند هیچ نفسی که
 من چه پنهان داشته ام برای ایشان از خنکی چشم خرابی آنچه
 عمل کرده اند پس این همان شب است که اگر کار دیگر میکردی
 قیمت او داندک یا دودرم بودی بلکه مرا و این چنین قدر
 قیمت پیدا شد بلکه در ساعتی اگر از آن شب یا روز و وقت
 نماز شب بگذاری بلکه در ساعتی از آن بگویی كَا إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ
 خدای تعالی فرموده مَن عَمِلْ صَالِحًا مِّنْ شَيْءٍ أَوْ أَتَىٰ
 هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُدْرَبُونَ
 فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی هر که عمل نیک کند از مرد و زن
 و او مسلمان است ایشان در آیند در بهشت و در روزی خواهد
 شوند در بهشت بی حساب و این یک ساعت بود از ساعات تو
 و نفسی بود از نفاس تو که انرا از دیکر اهل دنیا قدری و قیمتی

نفسی

نیست : و نه نزدیک توه و مثل این چندین ساعتها را در لاشی
 ضائع کرده : پس بدان قدر ساعات و انفاس خود را و قیمت
 او بیغزای : پس واجب است مرعاف را که حقارت عمل خود بداند
 و قدر عمل خود و شرف آن از خدای تعالی تصور کند : و پیر بزرگوار
 عمر در عمل مبروجی که او را صلاحیت آن نباشد که قبول خدای
 شاید که هم به اصل خود باز گردد و قیمتش به پنج باز آید : مثال او خوشه
 باشد از انگور : و یا دسته باشد از ریحان : و قیمتش در بازار یک
 دینک باشد : و اگر آن را بوجه هدیه پادشاهی بدی : او آنرا قبول
 کند بسا باشد که هزار دینار در عوض آن به بخشد : و اگر در حضرت
 او قبول نیفتد : و آنرا رد کند : هم بدان قیمت خیس خود باز آید :
 هم چنین کار عبادت است : پس بیدار شود فهم کن **اصول دوم**
 آنست که بدانی چون ملکی در دنیا یکی را وظیفه معین کند از طعام
 و یا جامه و یا درم : شب در روز او را به انواع خدمت فرماید
 باخواری و مذلت دارد : بسا باشد که بای او از کثرت ایستادن ^{برای} آفتاب
 گردد : و چون سوار شود در رکاب وی پیاده دود و داسا باشد که

بادشمن از جنگ گد و خیر و بکشد اند چنین خدمت و مشقت و مدت
 و مضرت همه بجهت آن منفعت حقیر فانی است : که آن از روی
 حقیقت هم از خدای است سر جل : پس خدای تعالی است که تر از این
 پس ترا به برورید : پس مرا نعمت های ظاہر و باطن دینی و دنیوی
 داده : و نفیسی عطا فرموده : چنانکه هیچ فهمی مکنه آن نرسد : و تود و کفت
 نماز با چندین عیوب و آفت تا گذاردی : با چند آن ثوابی که تر از خواهر
 داده آن را بزرگ پنداری : و بر آن عجب کنی این کار عاقل باشد
 اصل سوم آنکه اگر پادشاهی باشد که رسم او آنست که ملوک و ائمه
 را خدمت فرماید : و پیش او ادب و حکما به ایستند : و عقلا و عسکرا
 پیش او بیایند : و چون آن پادشاه مرزا باری پادشاه
 و بهقانی را بگوید : بسبب مرحمتی که در باب او دارد : که برابر این
 ملوک سادات و اکابر و افاضل به ایستند : و بسوی خدمت
 پر عیب او به چشم رضا نگرند : پس اگر این مرد بدان خدمت
 پر عیب بر ملک صنت نهند : هر آینه گویند که این دیوانه است :
 چون این مقرر شد : بداند که خدای تعالی پادشاهی است که ائمه و ائمه

زمین تا دایچه درینهاست اورا تسبیح میگویند و از جمله خدام
 او جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش
 و کمر و بیان و روحانیان اند که عدد ایشان کسی نداند مگر خداوند
 و مَا لِعِلْمِ جُنُودِ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ پس بعد از ایشان از جمله خدام
 آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد رسول الله صلی الله
 علیه و سلم بهترین عالمیان و جمیع انبیا صلوات الله علیهم اجمعین اند
 با مراتب بلند و مناقب عزیز و شریف و مقامات کرم و او
 عبادات عظیم و پس ایشان علما و آئمه و پندار و زما و پادشاهان
 پاک و عبادتهای خالص و خوارترین خادمان بر در او پادشاهان
 دنیا و جباران اند پس او با چندین عظمت و جلال ترا احاطه
 کرده است که او را عبادت کنی و بران دو رکعت نماز پر عیب که
 خواهی گزارد چندان ثواب وعده کرده است و با این همه در آن
 دو رکعت شب کنی و آن را کاری دانی چه تباه بنده باشی و چه چاه
 شخصی باشی و اللَّهُ الْمُتَعَانُ وَاَلَيْهِ الْمُنْكَبُ مِنْ بَرِّهِ نَفْسِي الْحَيَّةُ
 وَ عَلَيهِ الشُّكْرَانُ فصل تخیل وی بر وجه دیگر آنست که پادشاه

بزرگ چون اجازت کند به آوردن بدیها برای خویش از جواهر و
 نفایس و اموال پس اگر تقابلی یکدسته ترب یا دهقانی یکدسته
 انگور که بهای او دانی یا حبه است در حضرت آن پادشاه آورد و از حم
 این بزرگان و اغنیاء شود و این ملک ازین فقیر و واهی او این بدیه
 را قبول کند و بسوی او بنظر رضا و قبول بنگرد و او را خلعی نفیس بپوش
 نه آنکه این از رغایت فضل و کرم باشد پس اگر این فقیر برین ملک
 منت بندد و بدان دسته ترب و یا خوشه انگور عجب کند او را
 بگویند که این مجنون است بی عقل پس اکنون چون شبی بر خیزی
 و رکعتی چند بگذرانی در آن ساعت فکر کن که چند کس در تبر و بجز و شهرها
 و سیاهانها از صدیقان و خاندان و مشائیان و متضرعان خائ
 اند و بر در خدای تعالی عبادت ایستاده و با انفسهای ترسان و
 دلهای بریان و چشمهای گریان و زبانهای پاک و نماز تو با آنکه در آن
 بقعه امکاں جهد کنی و اصلاح نمائی لایق حضرت این ملک معظم باشد
 و شیخ من گفته است رحمه الله علیه بدین ای غافل هرگز نمازی سوی
 خدای تعالی فرستاده که خوانجده سوی یکی از تو نگذران فرستد و ابو بکر

و این رحمت علییه کفایتی که چون من از نماز فارغ شوم مرا شرم سخت
 تر از آن زن آید که او از نماز فارغ شده باشد **فصل** میگویم که **شمس**
 بعد از این جمله بیدار شوای مرد را خواب غفلت خود درین عقیده اولاً
 از جهل و ناخکاران باشی که این عقیده دشوار است و تلخ است و موجب
 است و دنیا کارترین عقبات که ترا درین راه پیش آید این است
 از آنکه فائده جمیع عقبات گذشته اینجا ظاهر خواهد شد و اگر درین عقیده
 سلامت ماندی سودا کردی و والا جمله سعی تو باطل شود و همه عمر تو به
 بطالت گذشت پس ازین بیدار گشتن عقیده است چیزی جز این نیست
 است که آن سبب دشواری است و اول آنکه کاری باریک است
 دوم آنکه زیانی سخت است و سوم آنکه خطر عظیم است و اما باریک کاری
 از آن است که جای بهای ریاض و محب و عملها بغایت دقیق و پنهان
 است و برکاه که حال چنین باشد مطلق نشود بر آن مگر عالم حق دان
 و بصیرت در کار دین و بیدار دل و احترار کننده چون چنین است
 چگونه مطلق شود و روح باطن غافل یکی از علما نیش پور را حکایت کرد که
 عطاء سلمی رحمة الله علیه جامع بیافت و در یافتن آن بقدر

امکان احتیاط کرد پس در باز آمدید چون بر نزار عرض کرد
 بزار اودا قیمت اندک کرد و گفت دیدن جامه چندین عیب
 است؛ عطا در گیرید و بسیار بگرست چنانکه بزار ایشان
 شد و به معذرت پیش آمد و گفت که بهای این هر چه مطلوب
 است بستان و عطا گفت که به من ازین نیت که تو گمان میری
 من این صنعت را نیکو دانم و بقدر امکان درین جامه احتیاط
 کردم تا دین هیچ عیبی نباشد؛ چون بر کسی عرض کردم که به
 عیبها و انا بود چندین عیب در روی پیدا کرد که من از و غافل
 بودم؛ پس چگونه باشد عملهای ما چون عرض کنند بر خدای تعالی
 مژوا چندین عیب و نقصان در و پیدا شود؛ که ما هر روز از آن
 غافلیم؛ و یکی از اصلی گفته است رحمة الله علیه که شبی بوقت سحر
 بالای نام که نزدیک شام عام بود و سوره طه بخواندم؛ چون
 تمام کردم در خواب شدم؛ شخصی را دیدم که از آسمان فرو افتاد
 و در پیش من آنرا بکشد و دیدم که سوره طه
 نوشته است و در زیر هر کلمه حقه ثبت گشته که نزدیک آنکه

والله که این کلمه نیز خوانده ام چرا در زیر این لوای ثبت نیست
 آن شخص گفت راست میگوی خوانده: و ما نیز ثواب آن
 بنشینیم: ولیکن منادی ندا کرد از زیر عرش: که آن را
 بکس رسید: پس آنرا بخو کردیم: آن مرد گفت که هم در خواب
 بگریستم و گفتم چرا چنین کردید: گفت چون بدین کلمه رسیدی
 روی در شمع عام میکند: بسبب او آواز خود درین کلمه
 بلند کردی: ثواب این کلمه یادداشت: اما شخصی آنست که ریا
 و عجب افتری عظیم اند در یک لحظه واقع شوند: و با باشد که عباد
 تو رساله را باطل کنند: حکایت کرده اند که مردی سفیان
 نوری و اصحاب او را همان خواند: پس آن مرد اهل خود را
 گفت: طبقی که درج اول آورده بودم بیاید: بلکه آن طبق
 که درج دوم آورده ام بیاید: چون این گفت سفیان و هم
 او بیرون رفت: گفت ای سکن بودی: و کلمه باطل کردی: اما خطر
 عظیم از چهار وجه است: یکی آنکه خدای تعالی ملکی است عظیم
 جلال او را نهایت است: دوم مرا و این تو نمیدانست: و

سوم آنکه ترا بدنی هست محبوب بعیب های پنهانی و التوجه
 به آفتبهای بسیار و چهارم کارهای مخوف اگر واقع شود و آن
 زلزله و آتشی و نفس سوری دوست و پس محتاجی که بیرون آری
 عمل صافی است الم از بدنی معیوب و نفسی مائل به شر و بر وجهی که
 مر حضرت خدای تعالی را شاید تا جلال و عظمت او در کثرت نظم
 بر تو باقی ماند و الا فوت شود مرترا رنجی عظیم که هیچ نفسی نفوت
 شدن آن مسامحت نتواند کرد بلکه باشد که در مصیبتی افتی که
 طاقت آن نداری و این والله که کاری عظیم است اما جلال و
 عظمت خدای تعالی بی نهایتی است که لایک مقرب شبت روز
 و خدمت او ایستاده اند و خدمتش میکنند تا بعضی از ایشان
 از روز آفرینش در قیام اند و بعضی در رکوع اند و بعضی سجده
 اند و بعضی تسبیح اند و بعضی در تهلیل اند و نه قایم قیام خود
 تمام کند و نه رکوع رکوع و نه ساجد سجده و نه تسبیح تسبیح و نه تهلیل
 تهلیل تا نفیض صورت و چون اینچنین خدمت عظیم فارغ شوند خدا
 کند بیکبارگی و بگویند سبحانک ما عبدناک حق

عِبَادَتِكَ وَ مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ خَيْرُ الْعَالَمِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 مِكْوِدِ لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى
 لَفْظِكَ يَعْنِي نَتَوَاتَمُّ ثَنَاءً كَقَوْلِهِ بَرُّ تَوْجَاهٍ بِحَيْثُ تَوْشَاهُيْ خَوْلِيْشِ خُودِ كُورِ
 اِنَّا نَعْتَمِدُ خَدَايَ تَعَالَى بِحَيْثُ هِيَ كَرَّمَ ثَمَّارَ أَنْ مَكْنُ فَيْتِ جَنَابِكَ
 كَقَوْلِهِ وَ اِنْ لَقَدْ وَ اِنْ لَقَدْ وَ اِنْ لَقَدْ وَ اِنْ لَقَدْ وَ اِنْ لَقَدْ وَ اِنْ لَقَدْ وَ اِنْ لَقَدْ
 اِنْ كَرَّمَ دِيَوَانَ رَا بَرِّتَهُ دِيَوَانَ عَرْضِ كُنْشِدِ يَكِي دِيَوَانَ نِيَكِي دِيَوَانَ
 دِيَوَانَ بَدِي دِيَوَانَ سَوْمِ دِيَوَانَ مَعْتَبَا دِيَوَانَ نِيَكِيهَا بَرِّ مَعْتَبَاهَا دِيَوَانَ
 تَا جَمِيعِ نِيَكِيهَا دِيَوَانَ مَقَابِلَهُ مَعْتَبَاهَا بَرِّ دِيَوَانَ بَدِي دِيَوَانَ مَانْدِ وَ حَكْمِ دِيَوَانَ
 مَرِّ خَدَايَرِ اسْتِ هَرِّ جِهَةِ خَوَابِدِ بَكَنْدِ اِنَّا عِيْشِيْهَايَ نَفْسِ دَا فَا تِ اَنْ
 وَ اَنْ خُودِ بَرِّ يَكِي رَا بَرِّشِ اِيْزِيْ وَ مَحَلِّ خُودِ كَرَّمَ دِيَوَانَ اِيْمِ وَ كَارِ دِيَوَانَ
 اَنْ اسْتِ كَرَّمَ دِيَوَانَ هَفْتَا دِيَوَانَ رَحْمَتِ بِيْنْدِ وَ رَعْبَا دِيَوَانَ وَ غَا فَلَ
 مَانْدِ اَزْ عِيْبِ بَا خُودِ بَلَبِ بَا شَدِ كَرَّمَ دِيَوَانَ اِيْزِيْ قَبُولِ مَعْتَبَاهَا دِيَوَانَ
 بَا شَدِ كَرَّمَ دِيَوَانَ رَحْمَتِ بِيْنْدِ وَ بِيَكِ سَاعَتِ هَمِّ رَا بَا طَلِ كَنْدِ
 وَ بَرِّ كَرَّمَ دِيَوَانَ خَطَا اِيْزِيْ هَمِّ اَنْسَتِ كَرَّمَ دِيَوَانَ بَا شَدِ كَرَّمَ دِيَوَانَ تَعَالَى سَوِيْ
 بِيْنْدِ نَظَرِ كَنْدِ وَ اَوْ مَشْغُولِ سَهْتِ بَرِّ رَا كَرُونَ دِيَوَانَ رَحْمَتِ نَظَاهِرِ

خود را مرخص میگرداند و باطن خود را برای خلق پس
 براندازد و از در خود راندنی که باز بخواند از عالمی شنیده ام
 که حکایت کرد از حسن بصری رحمه الله علیه که او را بعد از مرگ
 در خواب دیدند از خالش پرسیدند گفت که خدای تعالی
 مرا پیش خود به ایستانید گفت حسن باید میداری آن روز
 را که در مسجد نمازگزاردی چون دیدی که مردمان سوی تو
 می نگرند نماز بهتر گردان گرفتی تا اگر اول نماز تو برای من
 خالص نبودی امروز از خود ترا براندمی و یکبار از خود ترا قطع
 کردم و بسبب باریکی کار و صغیرت خداوند آن بصیرت بر
 خود برسد انداخته بعضی از ایشان ^{پنج} جمیع عمل خود که مردمان آن را
 دانسته اند اعتبار نکرده اند حکایت کرده از ابوالحسن
 رضی الله تعالی عنهما که گفت بر عمل که از آن من ظاهر شود آنرا
 در حساب نگیرم و دیگری گفته است که نیکی های خود را چنان
 پنهان دار که بدیها، خود، اینها را میداری و دیگری گفته
 است اگر توانی که خبری بکنی پنهان کن پس این چنان

مصلحت می بینم که خبری مرویست از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اینجا ثبت کنم: روایت کرده اند از ابن مبارک رضی الله عنه از مردی
 که آن مرد مرعاض را گفت رضی الله عنه بگویند من حدیثی از
 رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده و یاد گرفته و هر روز آنرا
 میخوانم لبیثه تی و وقتی که در آن است معاذ را گفت میگویم
 پس بگفت گریستن درازو گفت وَاشْفَاكَ إِلَى رَسُولِ
 اللَّهِ وَإِلَى لِقَائِهِ پس گفت که وقتی نزدیک رسول الله صلی الله
 علیه و سلم بودم پس سوار شد و مرا پس خود سوار کرد و چون
 قدری بر رفتم رسول الله صلی الله علیه و سلم بر سوی آسمان کرد
 و گفت حمد مرخدا می را عرض کن که حکم کند در مخلوقات خویش
 خواهد پس گفت یا معاذ گفت لَبَّيْكَ يَا سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ
 گفت حدیثی میگویم ترا اگر از انکار باری ترا نفع کند و اگر
 ضائع کنی حجت تو نزدیک خدای تعالی بریده گردیده امی معاذ
 خدای تعالی پیش از آنکه آسمانها بیاورد بهشت فرشته بیاورد
 و بر مردی از درهای آسمان یکی را از ایشان دربان کرده

چون کرامت کاتبین که ایشان رقیب اعمال بنده گاشته عمل بنده که
 از باده و تماشای نگاه عبادت کرده باشد به آسمان برزند چون
 نور درخشند چون به آسمان اول رسد بر گرد آن بنده نشاء
 بسیار گویند فرشته که در آسمان اول است گوید که این عمل
 بر روی آن بنده باز نیند که من فرشته غنیمت ام مرا
 خداوند من فرموده است که کسی که مردمان را غنیمت کند مگذار
 عمل او را راه مده که از تو در گذر و پس از کرامت کاتبین عمل بنده دیگر
 بر بند که غنیمت نکرده باشد چون به آسمان دوم رسند فرشته
 که موکل است بر آسمان دوم گوید که آن عمل بر روی آن بنده
 باز نیند که مرا و از این عمل عرض دنیاوی بوده و مرا فرموده اند
 عمل او را راه مده که او بدین عمل دنیا طلب کرده است پس
 کرامت کاتبین عمل بنده دیگر بر بند از صدقه و روزه و نماز و حج
 عبادت و حله حم و فرشتگان تا به آسمان دوم بران عمل
 شاگویند چون به آسمان سوم رسند فرشته آسمان سوم گوید
 ایستد این عمل بر روی دی باز نیند که من فرشته کرامت

در میان مردمان تکبر کردی؛ مراد ستوری نیست که عمل او را راه
 مهم و پس عمل بنده دیگر همچون ستاره درخشنده از تسبیح و
 تهلیل و نماز و حج و عمره ببرند؛ چون به آسمان چهارم رسند
 فرشته آسمان چهارم بگوید: به ایستاده این عمل بر روی او باز
 زنند که من فرشته پنجم نگذارم که عمل وی از من درگذرد؛ که
 او هیچ کاری نکرده است که نه عجب و معیان آوردی پس عمل بنده
 دیگر به برنج همچون عروس آهسته که او را جلوه کنند؛ فرشته
 آسمان پنجم گوید که این عمل بر روی او باز زنند که من فرشته
 ششم را وحده کردی برخلاق به نعمت وی؛ وحده کردی
 بر کسی که عمل آموختی؛ عمل او را راه ندیم که از من درگذرد؛ پس عمل
 بنده دیگر به برنج تا به آسمان ششم همچون آفتاب از نماز
 و روزه و حج و عمره و زکوة و بیروی شاگویند فرشته آسمان ششم
 گوید که آن عمل بر روی او باز زنند که او بر پنج فرشته است مگر و پنج
 و بر نه آمدن خلق شادای نمودی؛ من فرشته هفتم نگذارم
 عمل او از من درگذرد؛ پس عمل بنده دیگر به برنج تا به آسمان

سیم از نماز و روزه و صدقه و تقوی و مجاهده فرشتگان آسمان
 ششم آگاهی ایشان موافقت نموده بر این عمل ثنا گویند و این عمل
 همچون آفتاب روشن می و خشد چون با آسمان هفتم رسید
 فرشته آسمان هفتم گوید به ایستید و این عمل بر روی او باز شد
 من فرشته چهارم و صاحب این عمل جاه مراد بود نزدیکی و
 نگذارم که این عمل از من در گذرد و که من مأمورم بر آن که هر عمل که خاص
 برای خدای تعالی نباشد آن را راه ندهد پس عمل بنده و دیگر
 از نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و خلق حسن و خاموشی و ذکر
 خدای تعالی به هرگاه که این چنین عمل ملاک بگذرانند از هفت آسمان
 و همه حجابها به برند و تا بیکسند بخدای تعالی و پیش خدای تعالی
 بایستند و برین بنده به عمل صالح گواهی دهند خدای تعالی گوید
 شما کتابان بودید بر عمل بنده و من کتابانم دید آنچه در اول است
 مراد او این عمل من بخورده ام و میدانم که مراد او ازین عمل
 بود و با ولعنت من که آدمیان را مغرور گردانید و مرا مغرور
 خواند کرد که من غیب دانم و بدانچه در و اهاست مطلع ام و اینها

و آنست که را امید نامم برو باد لعنت من و لعنت ملائکه سفت آسمان
 و زمین دوست برادر فرشتگان که با او بوده اند بگویند یا رب برو
 باد لعنت تو و لعنت ما همه و لعنت کنندگان یا پس معاذ بکر است
 و غفره بزور گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ازین چگونه نجات
 باشد که تو گفتی گفت یا معاذ پسر وی پیغمبر خود کن در یقین
 معاذ گفت تو رسول خدائی و من معاذ و مرا چگونه نجات بخلاص
 باشد گفت ای معاذ اگر و عمل تو توصیف باشد زبان خود را بگشاید
 از غیبت گفتن و به عیبی که در آن مبتلا باشی دیگری را عیب مکن
 و بخوار کردن دیگری خود را عزیز مکن و بعمل خود ریا مکن و در دنیا
 چنان مشغول مشو که کار آخرت فراموش کنی و خود را از مردمان
 بزرگ مدان که از خیرات دنیا و آخرت بریده اند و در مجلس خشن
 نامردمان از خلق بد تو اجتناب نکنند و تنهای مردمان را بنزدان
 من تا سگان و مرغ ترا پاره کنند گفت یا رسول الله که طاقت آورد
 این خصایص را گفت ای معاذ آنچه من ترا گفته ام آسان است هر که
 خدای تعالی بر او آسان کند و بسپرده است هر ترا این یک

خصصت که مردمان را بهان خواهی که خود را با آنچه خود را نخواهی
 را میخواه؛ چون چنین کردی سگات ماندی تا آن مرد گوید که معاذ
 بعد شنیدن این حدیث چندان قرآن نخواندی که این حدیث را
 پس ای مرد چون این حدیث صعب و بیمناک و گدازنده
 دلهام و شکننده پشت و پهلو باشد نیدی چنگ بخدای خویش زن
 و به تصریح و ذاری ملازم در او باشی که این کار نجات نیست مگر
 برحمت او؛ و سلامتی نیست بجز توفیق و عنایت او؛ پس بسیار
 شوار خواب غفلت تا ملاک نشوی **فصل الحاصل** چون نیکو نظر
 کردی و قدر طاعت خدای تعالی دیدی و عجز و ضعف و جهل
 خلق مشاهده کردی؛ پس بدیشان التفات کن؛ و ترک شنا
 و مع و تعظیم ایشان گیر؛ که در آن هیچ فائده نیست؛ و چون خست
 حقارت و در غمت زلال دنیا دیدی؛ بطاعت خود و بهار میخواه
 و بگوی که ای نفس شمای پروردگار عالمیان بهتر و یا طعام دنیا
 فانی؛ و ای نفس ترا ممکن است که بدین طاعت لغت ابدی را
 حاصل کنی؛ پس کم بهستی کن؛ نه بیستی که چون کوه تر بهر در بر آید

چگونه قیمت او زیاده شود پس بلند بختی و بلند پیری کن : در
 خدای تعالی تجر و شو : و همچنین هرگاه که نیکو تامل کردی و نعمت بزرگ
 خدای تعالی بر خویش دیدی بتوفیق دادن بر طاعت و بر دفع کردن
 موانع : و بگوئی که ای نفس منست مر خدای راست که این همه از لطف
 تویم اوست : و شرم دار از التفات کردن بعل خود : پس چون
 مواظبت کنی بدین اذکار و بر دل خود مکر کنی و از خدای خود بگوش
 طبعی : ترا از التفات کردن به خلق و عجب کردن بعل خود باز
 دارد : و در محض اخلاص برانگیزد و طاعت پاک و عبادت مقبول
 حاصل آید پس تامل کن ای مسکین : و از جمله غافلان مبرا باش
 و چون چنین کردی که گفتم از جمله مختصان شدی و منت
 مر خدای را دانستی : و این عقبه با تری
 پس انداختی : و از آفتها سلاست
 ماندی و نجات یافتی :

والله الموفق :

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

عقبه ششم و این عقبه در شکر است

بر تو باد ای طالب عبادت بعد از قطع کردن این عبادات
ظفر یافتن بمقصودات از عبادات سالم از انافات به حمد
شکر گفتن مرشدای را بدین نیت عظمی و عطیه کبری و وجوب
حمد و شکر بر تو بسبب و در خیر است یکی برای دوام نعمت ابدی
برای حصول زیادت : اما دوام نعمت پس بدانکه شکر قید نعمتهاست
که بدو دائم و قائم ماند و تبرک وی زائل نشود خدای تعالی عزوجل
در حق تویی گفت فَاكْفُرْتُ بِالْحَمْدِ لِلَّهِ فَاذَا فَهَمَّا اللَّهُ
لِبَاسِ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ یعنی کافر
شدند به نعمتهای خدای تعالی پس بچنینند ایشانرا خدای تعالی لباس
گرسنگی و ترس بسبب کفر آن و رسول گفت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
و حسی است پس قید کنید او را بالشکر و اما حصول زیادت آنست
که خدا که شکر قید نعمت است مثر زیادت هم است خدای تعالی بگوید
لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ لَعَنَ الْكَافِرِينَ اگر شکر گویند شمار نعمت زیاد کنم

الکافی فی فقه العباد و در صیغه الشکر

بشکر

المنعمون و غیره و عباد بالشکر

و سید حکیم چون بنده را ببیند که بجز نعمت قیام نموده نیست
 اندر او را بدین نعمتی دیگر نه والا نعمت داده از او باز نماند
 و بفرمان نعمت مبتلا گرداند و پس ازین بدانکه نعمت با هر قسم
 است دنیاوی و دینی و دنیاوی بر دو نوع است نعمت دفع
 و نعمت دفع : نعمت دفع آنست که ترا مصالح و منافع داد و منافع
 بر دو نوع است یکی صورت تمام با سلامت و عافیت و ایهام
 تعبیر : دوم لذتها از طعام و شراب و لباس و کنج و غیر این
 و نعمت دفع آنست که دفع کرد از تو مضرتها را و مضرت بر دو نوع
 است یکی در نفس بدینکه سلامت داشت ترا از جای ماندگی و
 جمیع آفات و علتهای که در نفس باشد و دوم دفع کردن مضرتها
 از انواع عوائل بقول الحق شود مثل قصد کردن دشمن از آدمی و
 پری و سبع و هوام و غیر این و اما نعمت دینی بر دو نوع است نعمت
 توفیق و نعمت عصمت و نعمت توفیق آنکه داد و بتواند بر اسلام
 دوم برکت : سوم بر طاعت و نعمت عصمت آنکه عصمت داد
 ترا اول از کفر و شرک پس از ضلالت و بدعت پس از سایر معاصی

و این حکیم از عارفان است

که شایسته

و تفصیل این نعمتها نداند؛ و شمار نتواند کسی بجز خدای تعالی که ترا
راوده است چنانکه گفت **وَإِنْ كُنْتُمْ لَا تَشْكُرُونَ** **لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ**
یعنی اگر خوا پس که نعمتهای خدا را شمار کنید نتوانید؛ پس بدانکه
دوام اینهمه نعمتها که گفتم و زیادت ازین بر هر یکی که دهم انجا نرسد متعلق
بیک چیز است؛ و آن حمد و شکر است پس خصلتی که مراد را چنین
قیمتی باشد؛ و در و اینچنین فائده بوده واجب بود که از وی به هیچ
حالی غافل نباشی؛ که جوهری قیمتی و کمیای عزیز است و الله الموفق
سوال اگر کوئی که چیت حقیقت حمد و شکر و چیت معنی این
بر دو جواب بدانکه علما فرق کرده اند میان حمد و شکر که
حمد از قبیل تسبیح و تهلیل است؛ پس از افعال ظاهر باشد؛ و شکر
از قبیل جبر و تقویض است؛ پس از افعال باطن باشد؛ و ویسی دیگر
بر فرق گفته اند که حمد مقابل لوم است؛ و شکر مقابل کفران است
و ویسی دیگر گفته اند که حمد عامتر و بیشتر است؛ و شکر خاص و اندک
تر است؛ چنانکه خدای تعالی گفت **وَقُلِيلٌ مِّنْ عِبَادِي**
الشَّكُورُ یعنی اندک اند از بندگان من شکرگزارانند؛

پس ثابت شد که بر یکی را از حمد و شکر معنی دیگر است پس حمد
گفتن ثنا است بر کسی بفعیل نیکو این بود مقتضی کلام شیخ من رحمه
علیه و اما شکر در معنی او سخن بسیار گفته اند ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما گفته است که شکر اطاعت کردن است
به جمیع جوامع هر پروردگار خود را در سر و علانیه و یکی از شایع ما
گفته است رحمه الله علیه که شکر ادا کردن طاعتهاست و ظاهر
باطن پس بجمع کرده است و گفته که شکر اجتناب از معاصی است
در ظاهر و باطن و دیگری گفته است که شکر نگاه داشتن دل و
زبان و جمیع ارکان است تا چیزی ازین سه چیز بیج و معصیت
نکند و فرق میان این قول و قول شیخ من آنست که این نگاه
را معنی نماند داشته است بر اجتناب کردن از معاصی و اما
اجتناب پس نیست آن اجتناب مگر این که گناهی نگیرد وقت
و داعی آن بی آنکه در نفس معنی موجود و محصل باشد که نکند
بدان مشغول باشد و از کفران بدان معصوم و شیخ من گفته است
که شکر تقطیم نعم است بر مقابل نعمت او بیک از خفای منعم و

سید کاظم
چهار کرد در این کتاب

آنقران اودانع شود و اگر بگویم که تقطیع محسن است بر مقابل احسان
 تا صبح شود و شکر از خدای تعالی مرئیه را هم نیکو است و در شکر
 تقاضیل است که در کتاب احیاء العلوم شرح کرده ام و لیکن
 حاصل آنست که شکر از بنده عبارت از تعظیم است که مانع شود از جفا
 کردن کسی که احسان کرده است بسوی او و آن باید کردن احسان
 محسن است و آن حسن حال شاکر است در شکر او و در حق حال کافر است
 در کفران او و گوئیم من کمترین چیزیکه حق منعم است به نعمت و اودان
 آنست که نعمت او را سبب معصیت او نسازد و وجه تباه است حال
 کسی که نعمت منعم را سلاح عصیان او سازد پس آنچه بر بنده از
 شکر فرایضه است آنست که باشد در روز تعظیم خدای تعالی آن مقدار
 حائل شود میان او و میان معاصی بر حسب یاد کردن نعمتهای او
 چون این کرد آنچه اصل است در شکر بجا آورد پس باید که در عین
 نیز جبهه وجه بلیغ نماید و بجهت قیام کند از آن که آن نیز از حق
 نعمت است اما از نگاہداشت در معاصی چاره نیست و الله رفیع سموا
 اگر گوئی که موضع شکر کدام است جواب بدانکه موضع شکر نعمت است

دینی و دنیا و دست؛ اما سختیها و مصیبتها در دنیا و نفس و اهل و
 مال و دین سخن گفته اند که اینجا بر بنده شکر واجب است یا نه بعضی
 گفته اند که در سختیها و مصیبتها شکر واجب نشود ازین رو که مصیبت
 است بلکه صبر واجب است؛ اما شکر بر نعمت باشد و بعضی گفته
 اند که هیچ شدنی و مصیبتی نیست که در مقابل آن خدای تعالی نعمتی
 نیست پس شکر واجب شود بدان نعمت تا که مقرون است به مصیبت
 نه بر نفس مصیبت؛ و آن نعمت تا که در مقابل مصیبت است آن است
 که این عمر رضی الله تعالی عنها گفته است مبتلا نشدم به بلائی مگر آنکه خدا
 تعالی بابر من در آن چهار نعمت بود یکی آنکه لکن بلا در دین نیفتاد
 دوم آنکه بلاى از لکن سخت تر نیفتاد؛ سوم آنکه از رضا و ادب بلا
 محروم نگرد؛ چهارم آنکه امید ثواب دارم بر بلاى او به صبر و بعضی
 گفته اند که یکی از نعمتها این است که بلا را قایلیم نیست و ثواب و ایمان
 پس واجب است بر بنده را شکر بر نعمتها که مقرون به بلا است؛ و
 اولی نزدیکترین بهمین است که بر شدائد دنیا شکر واجب است؛ و آنکه
 شداید از روی حقیقت نعمت نیست از آنکه بنده را در مقابل آن

در عاقبت ثوابی است که در مقابل آن این شدائد ناچیز است
و که نام نعمت باشد بزرگ تر ازین ؛ و این بکسی مانند که دارد وی تلخ
بخوراند و یا ترا فصد و یا حجامت کند بسبب علتی که در دست از آن
علت خلاص یابی ؛ پس شک نیست که آن خورائیدن دارد و پیرو
آوردن خون بفسد و حجامت نعمتی است بزرگ اگر چه از روی عجز
مکروه است و طبع از وی متنفر است و همچنین است حکم شدائد دنیا
بنسبتی که خدای تعالی فرموده است **فَعَسَىٰ أَنْ تَكُونَ أَشْيَاءَ وَتَحْمِلُ**
اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی شاید که چیزی را دشوار دارید و
خدای تعالی در آن خیر بسیار نهاده است **سَمَوَالِ** اگر گویی که شک
افضل است یا صبر **جواب** بدانکه بعضی گفته اند که شکر افضل
است از آنکه خدای تعالی گفت **وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ**
یعنی بندهگان شکر گوینده من اندک باشند ؛ پس اگر آنرا
افضل خاص گردانند ؛ حق تعالی در معراج نوح علیه السلام گفت
إِنَّكَ كَانَتْ عَبْدًا شَاكِرًا یعنی نوح بنده من شکر گزیده را بوده ؛ و
حق ابراهیم علیه السلام گفت **شَاكِرًا وَلَا تَكْفُرًا** ایچنینا پیش

ابراهیم شاکر بود به نعمتها برگزید خداوند تعالی و دلیل دیگر آنکه شکر بمنزله
 انعام است؛ و لهذا بزرگی گفته است اگر نعمت دهند و شکر نکنی و
 تر از آن دارم که پلا دهند و صبر کنیم؛ و بعضی گفته اند که صبر افضل است
 از آنکه در صبر مشقت بسیار است؛ پس ثواب او بسیار باشد و ثواب
 او بدین توره و خدای تعالی گفته است در مع یوب **إِنَّا وَجَدْنَاهُ**
صَابِرًا نَّعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی یافتیم ما یوب را صابر
 نیکو بنده ایست یوب باز گردنده بخدای؛ و گفت **إِنَّمَا يَوْفَى**
الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی داده شوند صابران
 مژدی بی حساب و خدای تعالی گفته است **وَاللَّهُ مُجِيبُ**
الصَّالِحِينَ یعنی خدای تعالی دوست دارد صابران را؛ گفتیم
 من که شکر گویند به حقیقت نباشد مگر صابر؛ و صبر کننده به حقیقت
 نباشد مگر شاکر؛ از آنکه شاکر در دامن محنت خالی نیست از نعمتها
 که بران صبر خواهد کرد؛ و صابر خالی نیست از نعمتهای که بران شکر
 خواهد کرد؛ که بالا گفته ام که سخن ما به حقیقت نعمت است پس چون صبر
 کرد بر سختیها گوی که به حقیقت شکر گفت؛ و دلیل دیگر آنکه شاکر فریغ

خواهد کرد نفس خود را از کفران و این صبر است از معصیت و نیز
 صابر منع و باز خواهد داشت نفس خود را از جزع و این بکسرت فضل
 بر تو باوای مرد و بقطع کردن این عقبه اندک عزت بسیار نفع
 بجهت تمام و تامل کن درین دو اصل یکی آنکه نعمت کسی را دهی که او
 قدر داند و قدر نعمتش را که داند و دلیل برین آنست که خدای تعالی
 حکایت کرد از حال کفار و ذکر کرده است بر ایشان اهلوه کافیه
 مَنَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَوْتٌ بَيْنَنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ
 معنی چنان باشد که این جا بطلان گمان بزرگ نعمت عظیم و منت
 کریم کسی را دهند که او را مال بسیار باشد و بزرگ زاده باشد پس
 بگویند که چیست خدای تعالی این فقیران را چندین نعمت و مانی
 عظیم داده و ما را نداده جواب گفت بدین سخن که أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ
 بِالشَّاكِرِينَ تقدیر کلام چنین است که کسی که نعمت کسی را دهد که قدر
 او را نشناسد که بخت و جان روی بد و آورده و او را بر همه چیز بگزیند
 و از مشقتهائی که در راه اوست تحمل کند و تنگ نیاید و همیشه بر او
 استاده مشک گوید و در علم سابق با بود که این ضعیفان نعمت

ناخواهند دانست و بشکران قیام خواهند نمود پس ایشان اولیتر
 باشند بدین نعمت از شما به پس توانگری مال و جاه شمار است
 و حسب شمارا در دنیا اعتبار نیست از آنکه شما نعمت حطام دنیا را
 نعمت میدانید نه دین حق و معرفت را و همه جان و مال خود را فدا
 جاه دنیا میکنید و اما این ضعیفان خود را نمی کشند و جاه آنها
 خود را در راه ما بذل میکنند و بدان پاک نمیدارند ایشان قدر نعمت
 دانسته اند و مستحق این نعمت عظیم و منت گیریم شده اند و من میگویم
 حال همه مردمان که خدای تعالی ایشان را به نعمتی مخصوص گردانیده
 است از نعمت دین از علم یا عمل یا عین است یعنی هر یکی را از ایشان
 یابی عارف به بزرگی نعمت و تعظیم کننده آن و جهد کننده در تحصیل
 آن و قیام نمائنده بشکر آن و هرگز این نعمت محروم گردیده
 باقی مراد را جاسبل به بزرگی نعمت و دعا فاعل بشکر آن و از آنکه اگر عظیم
 علم و عبادت در دل بازاریان عوام آید چنان بودی که در دل علماء و متعبدان
 است و بازار با علم و عبادت بر نمیگردیدند نه پستی اگر فیهی باشد که
 مشکل مانده او را حل شود چگونه خوش شود و چنان پسندد که چنان

این نعمت عظمی است
 که خداوند تعالی
 بر شما فرستاده است

هزار دنیا ریافت؛ و بس باشد که در مسئله دینی سالی تفکر کند؛
 بلکه بس باشد که ده سال و بیست سال در زیادت تفکر کند و این را
 بسیار شمرده و طول نکرده؛ و چون معلوم شود منتهی عظیم و انتهی بزرگ
 داند؛ و خود را بدین توکلترین توکلگران تصور کند؛ بلکه بس باشد که باز
 یا متعلمی کامل را که خود را در رغبت و محبت علم انجود می پندارد و مثلاً
 مسئله مشکل حل نشود و حق آن نداند باشد که اگر بر سخن دراز کشی ملول شود
 و چون بکشد این را کاری بزرگ نه شمارد؛ و همچنین کسی که بجز استیلا
 بازگشته است و جد و جهد کند و چندان خود را بر ایست بگذارد و
 چندان نفس از شهوات و لذت‌ها نگذارد؛ تا شاید که در وقت نماز
 چنانکه باید می‌شود یک ساعت مناجاتی با صفت و جلالت حاصل
 و چون بدین ظرفیت و ریاضی یکبار یکبار در سالی یکبار یکبار همه یکبار
 آن را منتهی بزرگ و منتهی عظیم تصور کند؛ و بغایت خوش شود و خدا
 را شکر کند و آن رزقها و بیداریها به هیچ نشمرده و منی دیگر بر او
 نیز گمان می برد که من در عبادت و رغبت دارم اگر محتاج شود در
 حاصل کردن مثل این عبادت صافی به نقصان کردن لقمه

از افطار تا ترک کردن کلمه لا یعنی یا دفع خواب سماعتی نفس
 او بدان مساحت نکند و اگر بر سبیل ندرت عبادت با صفا
 او را حاصل شود تا آنرا خود خیری نشمارد و بران شکر گوید
 بلکه خوشی و شکر گفتن او انگاه باشد که در می حاصل شود
 خور می خوب یا نانی خجسته یا خواب و راز یا سیلالت تن بدست
 و بگردان گوید الحمد لله این فضل است پس مثل این غافلان
 عاجز چگونه برابران نیک بختان و مجتهدان شوند و بنابراین حتی
 این مسکینان این چیز را محروم مانند و آن طالبان بران حظ
 یافتند و این قسمتی بود که احکم الحاکمین کرد و **وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُتَّقِينَ**
 این است تفصیل علم انبیا و تعالی گفته است **أَلَيْسَ اللَّهُ**
بِأَعْلَمَ بِالنَّاصِرِينَ پس چگونه کن و حق او بکند و بداند هر
 چیز را که تو از روی جری آفرای برگزانه آن محروم نشوی مگر از چیزی
 نفس خود پس جهد کن و بکوش تا قدر نعمت خدای تعالی
 و حنا که حق اوست او را تعظیم کن تا مستحق و ادان نعمت گیر شوی
 فضل به آنکه کسی که قدر نعمت خدای تعالی نراند از نعمت

سلب شود دلیل برین قول خدای تعالی است و اثل علیهم
 نَبَا الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَاسْلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ
 الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ۝ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا
 وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ
 الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ
 ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ
 الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۝ تقدیر این کلام چنین باشد
 که نعمت و اویم این بنده را نعمت عظیم و رباب دین و مریضی
 رفیع کرامت کریم مانند یک ماجاه و منزلت او بزرگ باشد
 و لیکن ندانست قدر نعمت ما به و بسوی دنیای خفیس حقیر میل کرد
 و شهوت نفس دنی را برگزید و ندانست که همه دنیا نزد خدای تعالی
 در مقابل نعمت دین بکمرست از پیرشته پس همچون سگی باشد که
 قدر اکرام از انسانیت نداند و هرگز نعمت و در پاره نان و استخوان که
 سوی او اندازی تصور کند و آنکه او را بر تخت نشاند یا میان کتا
 یست مانند نزد یک او برابر باشد پس این بنده تبا به کار چون

قدر نعمت مانند است و حق کرامت نال شناخت و بدنیای حقیر
 و لذت خیس او مشغول شد پس نظر کردیم سوی وی بنظر سیات
 و حاضر گردانیدیم او را در میدان عدل و حکم کردیم در حکم جزوت
 پس سلب کردیم از خلعتهای کرامتهای خود و پروان بریم
 از دل او معرفت خود و برهنه گردانیدیم او را از جمیع فضائل
 کرامتهای خود و بگردانیدیم او را همچون سبک رانده و شیطان
 از رحمت دور مانده لغو باشد من بخاطر پس اینجا قناعت کن
 بمشال ملکی که بنده از بندگان خود را کم کند و جامه خاص خود
 او را بپوشانده و بخود او را نزدیک گردانند و مرتبه او بالاتر از
 همه خادمان و حاجبان کنند و بخواهند او را بملزم بودن بر خود
 و در موضع دیگر برای او قصری بنا کنند یا مانند او کینزگان و غلامان
 تا چون از خدمت باز گردد اینجا ملک و مخدوم شده بنشیند پس
 اگر این بنده بجانب دربان ملک یا بجانب خربنده ملک بیند
 نانی میخورد یا مسکی را بیند که استخوان می خاید پس ترک خدمت ملک
 کرده سوی او بگردد و دست دراز کند و باره نانی از خربنده

و در بان بستاند با استخوان از سنگ بر باید نه انکه ملک نیست
 اورا گوید که این سفیه است که حق کرامت مانند است و قدر
 انوار ذات شناخت این مرد ساقط القدر و عظیم الجبل و بی تمیز است
 جمله خلقتها از و بستانید و از و من برانید این است حال
 عالم چون میل کند بسوی دنیا و این است حال عابد چون پیوست
 به او کند بعد از انکه خدای تعالی او را به علم و عبادت مشرف گردانید
 پس بر تو با وای مرد بجهت کردن تمام در شناختن قدر نعمت خدا
 تعالی و چون ترا نعمت دهد دینی و بر تو با و که سوی دنیا التفات
 نکنی غمی شوی که خدای تعالی با سید المرسلین چه میگوید و لقد
 انبئناک سبعاً من المثانی و القرآن العظیم و لا تُؤمن
 علیک الی ما متعنا به انما و اجا متهم و لا تحزن
 علیهم فیما یقیر کلام خیال باشد که هر که او قرآن می داند واجب
 است بر او که نظر سوی دنیا حقیر نکند و رغبت ننماید که حطام دنیا
 خدای تعالی بر سیه کافران و فرعونیان و ملحدان و زندقیان و جاهل
 و فاسقان که خوارترین خلق اند میریزد و ما بحدی که دو ان غریب است

و از پیغمبران و صدیقان و عالمان و عابدان که عزیزترین
 خلق اند باز میدارد و تا بجای که بسا باشد که یارۀ نال و باده
 جامه نیابند و به آن برایشان منت می نهند چنانچه در بعضی
 را گفت اگر خواستی شمار زینت دنیا چندان دادی که چون
 فرعون آن را بدیدی و دانستی که او از مثل آن عاجز است و بکن
 دنیا را از شما دور میدارم و من با اولیای خود همین کنم و ایشان را
 از نعمتهای دنیا چنان نگاهدارم که شتریان مشفق شتر خویش را
 آنکه گرسنه و لنگه دارد و اینکه من ایشان را دنیا نمیدهم نه سبب
 خواری ایشان است بلکه از برای آنکه من ایشان را فردا از
 کامل کرمیت کنم پس اگر بصارتی داری درین کار با یک
 نیکو نظر کن و بر نعمت های خدای تعالی حمد و شکر گوئی خاصه
 بر نعمت اسلام که این نعمت بزرگ است و حقیقت بدانکه اگر
 تو در اول آفرینش دنیا آفریده میشدی و شکر نعمت اسلام نمی
 از آن وقت تا ابد هم حق آن نگذرد بودی و روایت کرده اند
 که چون بشیر بر یعقوب علیه السلام آمده بشارت یوسف علیه السلام

برادر یعقوب گفت بر کدام دین گذارشته گفت بر دین اسلام
 یعقوب گفت اکنون نعمت تمام شد پس زنها از شکر گفتن بر نعمت
 اسلام غافل نشوی و بر اسلام حالی امین مباشی که اعتبار آخر
 کار را باشد روایت کرده اند که سفیان ثوری علیه رحمة الله
 گفته است هر که از زوال ایمان امین باشد البته اسلام از وی سلب
 کنند و شیخ من گفته رحمة الله علیه چون حال کفار و خلود ایشان در
 دوزخ بشنیدی بر نفس خود امین مباش ندانی که عاقبت کار تو چیست
 و سفیان ثوری رحمه الله ایما گفتی اللَّهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ جَنَّتَهُ
 کسی رگشتی گوید وقت بیم غرق شدن و از عارفی شنیده ام
 گفت پیغمبری از خدای تعالی پرسید از حال ملجم با عور و راندن او
 با چند ان آیتها و کرامتها خدای عز و جل گفت چندان نعمتها
 که من او را داده ام بگو و بهم شکر من بگفت اگر دهم همه عمر یکبار شکر کرد
 هرگز آن نعمتها از دسلب نگوید پس پیدارشو امیر و از شکر
 غافل مشو و بقدر امکان بر نعمتهای شکر گوی تا بسلامت زوال
 مبتلا نشوی که رتبه بعد از قبول و فراق بعد از وصال سخت دشوار است

و الله الموفق وفضل حاصل کار آنکه چون در نعمتهای خدای تعالی
 نیکو نظر کردی و این عقبات صعب بریدی و عملها حاصل
 گردی و از گناهان پاک شدی و موانع پس انداختی و عوارض
 دفع کردی و بر بواطن ظفر یافتی و از قوای سلطنت ماند
 بسیار حاصل شد مرتب از خلعتهای شریف و مرتبه های بلند
 پس تامل کن در این بقدر عقل خود و شکر گوی بقدر طاقت
 خود و مشغول کن زبان خود را بحدوثنای او و سپر کن دل خود را
 بعظمت او و باز میبایست بقدر امکان از معصیت او بگریز
 که از شکر غافل شوی باز گرد و شکر گوی و بگوی ای خداوند
 کریم چنانکه در اول فضل کردی بی استحقاق تمام گردان بفضل
 خود و بغیر استحقاق و بالبحاج دست بالا کن و بگوی رَبَّنَا لَا تُخِزْ قُلُوبَنَا
 بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ
 أَنْتَ الْوَهَّابُ ۝ اسی پروردگار ما میل کنان و بهای ما را بسوی خود
 بعد از آنکه راه راست نمودی به بخشش ما را از نزدیک خود رحمتی که تو
 بخشیده و در پیوسته از زایل شدن این نعمتها خائف باش و کم

خطر بزرگ هست : چاکمی گفته است که مصیبت بخت در عالم پنج
 چیز است : یکی بخوری و در غربت : دوم در ویشی و پیری : سوم
 مرگ و جوانی : چهارم کوری بعد از بنیامی : پنجم فراق بعد از
 وصال : و همچنین بمعنی که خدای تعالی ترا داده است شکر میگوی
 چون این همه کردی از جمله عارفان : و عالمان : و تائبان :
 و طاهران : و زاهدان : و مجروران : و قهاران بر نفس و شیطان :
 و متقیان : و ناصحان : و صابران : و خائفان : و خاشعان
 و متواضعان : و راضیان : و راجیان : و محاصان شدی :
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ سوال
 اگر کسی که چون کار بدین سختی و دشواری است پس کم باشد کسی که
 عبادت کند و بدان بمقصود رسد : و کدام کس را قوت آن باشد
 که این شرائط بجا آرد **جواب** بدانکه خدای تعالی گفته است
وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ وَاَلَكُمُ الْكُرْآنُ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
لَا يَشْكُرُونَ وَاَلَا يَعْلَمُونَ یعنی بیشتری مردمان ندانند و شکرگو
 و با این مردمان است بر کسی که خدای تعالی بر او آسان کند :

ع
 از این حدیث نقل شده است

هر دو کردن : و بر خدای تعالی راه راست نمودن چنانکه گفت
 وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ
 اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ یعنی کسانی که مجاهده کنند در راه ما
 را بهمنوی کنیم ایشان را و بدرستی که ما با نیکوکارانیم و چون
 بنده ضعیف بدینچه بروست قیام نماید گمان بری به
 پروردگار قدیر و غنی و رحیم که ترا ضائع گذارد : هرگز نبود
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ **سوال** اگر
 کسی که عمر کوتاه است و این عقبات دراز و سخت است
 پس چگونه عفو کند که آدمی این همه شرایط بجا آورد و این
 عقبات را قطع کند **جواب** ای جان بدانکه هر آنکه عقبات
 بس دراز نیست و و شرایط در و سخت و دشوار : ولیکن
 چون خدای تعالی خواهد که بنده را هرگز نبیند ماه و ماه را و او را
 کوتاه کند : و دشوار او را آسان گردانند بروی : تا بعد از
 قطع این عقبات گوید : چه نزدیک است این راه و کوتاه
 است : و چه آسان است این کار : و من نیز بهین کلام

چون بدین غایت رسیدم کسی باشد که این عقبات را در وقت
سال قطع کند: و کسی باشد که در سبب سال و کسی باشد که در ده سال
و کسی باشد که در یک قطع کند: و کسی باشد که در یک ماه قطع کند: بلکه
در هفته: بلکه در یک روز: بلکه در یک ساعت قطع کند: تا کسی باشد که
قطع کند بتوفیق خاص الهی که یک خطه پیش نبوده: نه پنی که احباب
آنرا در امدت ایشان یک خطه پیش نبوده: چون در یک خود و قیافه
تیر ویدند گفتند رَبَّنَا رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَاصِل
ایشان را معرفت: و بدیدند آنچه درین راه است از دقایق
حقایق: و قطع کردند این راه را: و از جمله مفوضان: و متوکلان
و مستقیمان شدند و این همه راه ایشان را مقدار یک ساعت و
یک خطه حاصل شد: و نه پنی صحیح فرعون را که نبود مدت ایشان
که یک خطه چون بدیدند حجه موسی علیه السلام را گفتند اِهْتَمْنَا
بِرَبِّ الْعَالَمِينَ اَرَبُّ شُوشَى وَهَارُونَ و راه بدیدند: و
و قطع کردند: و در ساعتی بلکه کمتر از ساعتی از جمله عارفان شدند
و راهی شدند: و قضا و صابر شدند: و بر ملا و شاگرد شدند: و غرضها

و مشاق شد بد به تقای خدای جل و علی تا یکبار ندانند اگر و ند
 لَا ضَمِيرَ اِنَّا اِلَى رَبِّنَا مُتَقَلِبُونَ یعنی نیست زیانی کن هر چه
 میخواهی که ما بسوی پروردگار خویش بازگردانده ایم حکایت کرد
 اند که ابراهیم او هم بود چنانکه بودار کار دنیا روی بگردانید و این
 راه بصدق سلوک کرده نگذشت بروی مگر مقداری که
 از طبع تا بروم رسید چنان شد که مروی از پیل در آب می افتاد
 اشارت کرد که به لیت آن مرد و بهوای لیتا و خلاصی
 در البه بصریه کنیزی بود در عمر بسر آمده و بازار بصره می فروختند
 شسی در و رغبت نمیکرد و بسبب آنکه عمرش بسر آمده یکی از بازارگان
 بروی رحم کرد و بمقدار صد درم بخزید و آزاد کرد و بالبعه این راه
 اختیار کرد و عبارت پیش گرفت یک سال تمام نشده بود که
 عابدان بصره و علما بزیارت او آمدن گرفتند بسبب بزرگی و منزلت
 او اما آن کسی که خدای تعالی مر باب او عنایت نمکند و او را
 بنفس او باز گذارد و بسا باشد که در یک شاخ از شاهنمای یک
 عقیده بقصد سال بگذارد قطع نمکند و پنهان و فریاد کنند که چه باکیت

این راه و چه مشکل است این کار پس بد آنکه همه کار بیک اصل باز میگردد
 ذلک تقدیر العزیز العظیم العدل الحکیم سوال اگر گوئی
 که چرا این یکی مخصوص شد بتوفیق خاص و این دیگر محروم و
 هر دو در بندگی مشترک جواب بدانکه چون این سوال کنی از
 سر اوقات جلالند استغری که ادب نگاهدار و دست
 ربوبیت شناس و حقیقت بندگی بدان که خدای تعالی از چه گوید
 قولا لا یسئل عنها یفعل و هم یسئلون میگویم که حال این راه
 مثل بطراط است در آخرت و ناگهی باشد که از آن چون برق
 بگذرد و کسی باشد که همچون باد بگذرد و کسی باشد که همچون
 بریزه بگذرد و کسی باشد که همچون اسب تیز و بگذرد و کسی
 باشد که همچون پیاده بگذرد و کسی باشد که چون دوزخ بشنود
 میفتد و کسی باشد که سگان دوزخ او را بگیرند و در دوزخ افتد
 پس همچنین است حال این راه در دنیا پس اینها و وراط
 است و وراط دنیا و وراط آخرت و وراط دنیا مردمان است
 و دهرهای او اهل بهرست بینند و وراط آخرت مرفهست

کنند پس سید نشود

و هوای احوال میبینند و اختلاف احوال سالکان در
 آخرت بسبب اختلاف احوال ایشان است در دنیا و پس از آن
 و این را بنویسد بدان : و الله اعلم **فصل** پس ازین بدانکه
 حقیقت دین کار نیست که این راه در دین و کوتاهی بچون
 راهی نیست که آن را بسا قطع کنند بلکه این راه روحانی است
 و قطع آن بدل است : بر حسب عقاید و بصائر و اهل آن
 نور سعادتی و نظر الهی است که در دل بنده افتد که بدان نظر
 کار هر دو سر یکبارین بیند پس این نور را بسا باشند که بند
 صد سال بطلبند و نیاید و اثری از آن نه بیند و این بسبب
 خطای او باشد در طلب و تقصیری که در آن او در اجتهاد و
 جهل او در بطریق کار و دیگری در پیجیه سال یابد و دیگری در
 ده سال یابد و دیگری در یک روز یابد و دیگر در ساعتی و دیگر
 لحظه یابد بغایت رب العالمین و لیکن بنده نامور است
 به اجتهاد پس بر او واجب است که آنچه فرموده اند بکند تا بسا
 آنچه وعده کرده اند و کار خیر مقسوم و مقدر است و هر روز

و دیگری در بیست سال

حاکم و عادل است. **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ** و آنچه که میسر است
 سوال اگر گوئی که چه عظیم است این خطر و چه دشوار است این کار
 و چه بسیار است چیزهای که بنده درین راه بدان محتاج است
 پس تحصیل چندین شرائط و چندین عمل برای چه خیر است
جواب بدانکه این که گفتی که کار سخت است و دشوار و خطر
 عظیم است راست گفتی و این است که خدای تعالی گفت **لَقَدْ**
خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبِيرٍ یعنی یا فریدیم آدمی را در
 مشقت و سختی و ازین است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اگر
 بدانید شما آنچه من میدانم بسیار بگریید و اندک بخندید و ازین
 که ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه فرمود کاشکی سبزه بودی که
 مراد و آب بخور و زندی و ازین است که فضل گفت رحمه الله علیه
 من آرزو نمیکم بر حال فرشته مقرب و نه پیغمبری مرسل و نه بنده
 صالح بلکه آرزوی حال آن کسی برم که آفریده نشده است و ازین
 حدیث عطار مسلمی گفت اگر تشی آفر و زنده بگویند که هر که خود را درین آتش
 بسوزد و یا جز و مودوم محض گردد و بهم آن باشد که از فرشت بگریزم

عنه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود اگر بدانید
 شما آنچه من میدانم
 بسیار بگریید و اندک
 بخندید

نسخه

از انکه بهالش رسم پس ای برادر کار و شوار است چنانکه گفته ام بلکه
 سخت تر و عظیم تر است از ان که در گمان و دهم است + ولیکن کمال
 که خدای تعالی تقدیر کرده است و قلم بران سوره پس حیدر نیست
 بنده را مگر بقدر امکان جهد کردن در عبودیت + و چنانکه در ان
 خدای تعالی + و نالیدن و تضرع + تا باشد که به فضل و کرم او
 سلامت مانی و اما اینکه گفتی که این همه جهد و عمل برای چه چیز است
 این سخن نیست که دلالت میکند بر غفلت عظیم + بلکه صواب این
 است که بگوئی + آنچه بنده ضعیف میطلبد به آن همه عمل و جهد +
 و در مقابل آن چه چیز است + میدانی که بنده ضعیف چه میطلبد +
 اول آنچه اوستی طلبد علی الجمله و چه نیست + مکی سلامت در هر دو
 سرای و دوم ملک و پرو و کسری + اما سلامت دنیا + از او ده
 و آفتبای او چنانست که ملائک مقرب از و بسلامت نمانند چنانچه
 حکایت ماروت و ماروت شنیده باشی تا بعضی روایت
 کرده اند که چون روح بنده را به آسمان بریند + ملائک آسمان گویند
 به تعجب که چگونه نجات یافت از ان خدای که آتشین و آتشی است

شدند و اما سلامت در آخرت + بولهای و بختهای او بخت
 نه اینها و رسل نفسی فریاد کنند + و بگویند میخواهیم امروز از تو
 مگر نفس خود را + تا روایت کرده اند که اگر مردی را عمل برحق و سقیم
 باشد + گمان برود که خلاص نخواهد یافت + پس کسی که از چنین دنیا
 بادرین اسلام سلامت بیرون آید + و در چنین روزی لذت بولها
 او سالم ماند + و در بهشت رود + این کار اندک نباشد + اما ملک
 کرامت دنیا را که ملک نفاذ امر و تصرف مثبت است + و این
 بتحقیق در دنیا مراد و لای خدای راست که راضی اند بقضای او
 و بر و بحر و زمین ایشان را یکدم است + و سنگ و خشت ایشان
 زرد و نقره است و آدمیان + و پریان + و بهایم + و طیور + و مسخر
 ایشانند + ایشان هر چه خواهند آن شود از آنکه نخواهند مگر آنچه
 خدای تعالی خواسته است + و آنچه خدای تعالی خواسته است
 بشود + از کسی ترسند و همه کس از ایشان بترسند + و هیچکس را خدمت
 نکنند + و همه کس ایشان را خدمت کنند + ملک دنیا را عشرت ایشان
 مرتبه نیست + اما ملک آخرت خدای تعالی + در وصف آن میگویند

کرامت و لای و دنیا

اِذَا رَأَيْتَ تَتَمَرَّأَيْتَ كَيْفَمَا وَتَمْلِكَا كَيْفَا ۚ بَعْنِ
 چون به پنی اینجا به پنی لغمتی و ملک بزرگ پس بزرگ
 دار ملک را که پروردگار عالمیان از ابر بزرگ فرموده و نمیدارد
 که بهر دنیا قلیل است + و نصیب یکی از ما قلیل است از آن
 قلیل با این قلت بزرگ مال و جهان میکنی + تا بران قلیل ازین قلیل
 ظفر یابی + و بس باشد که نیابی + و اگر نیابی با عذاب بسیار و
 کدورت بی شمار است + و آنچه در آن خرج کنی از نفس و
 مال بسیار کرده نه پنی + پس چگونه باشد که ملک بکیر و در
 لغیم مغلط طلب کنی + و در مقابل اینچنین ملک و رکعت نماز
 گذاردن و یاد و درم صدقه کردن بسیار شماری + چه چهل و
 تیر می باشد + بلکه آدمی را که هزار هزار نفس باشد و هزار هزار رکعت
 باشد و هزار هزار عمر باشد همچو عمر دنیا + بلکه بیشتر از این عمر
 برای این مطلوب عزیز نبرد کند اندک باشد + و اگر مطلوب
 ظفر یابد آن غنیمتی عظیم باشد + پس بپار شو از خواست غفلت
 بعد ازین کوشش کن که چون بنده خدای تعالی را طاعت کند

و خدمتش لازم گرد و این را هر عرصه که کند خدای تعالی او را
 علی الجمله چهل کرامت و خلعت عنایت فرماید + بست ازان در
 دنیا + و بست ازان در عقبی + اما کرامت و خلعتهای دنیا
 اول آنست که خدای تعالی + او را یاد کند و پوری ثنا گوید ز بی
 بندم باشد که پروردگار عالیشان و دشنامی او باشد دوم
 آنکه خدای تعالی او را شکر گوید و تعظیم کند سوم آنکه خدای تعالی
 او را دوست گیرد اگر رئیس محلی یا امیری ترادوست گیرد بدان
 مبادیات کنی + و مفاخرت جوی + و نفقه گیری پس چگونگی
 محبت رب العالمین تعالی و تقدس چهارم آنکه خدای تعالی
 وکیل او شود و کارها او را تدبیر کند پنجم آنکه رزاق او را کفیل
 و بی زحمتی در بنی بدور رساند ششم آنکه خدای تعالی یار
 ده او شود دفع کند از وی دشمنان او را هر که از آنها به بدی
 قصد کند هفتم آنکه خدای تعالی مونس او شود چنانکه به هیچ حال
 مستوحش نشود هشتم آنکه غرض خاطر او شود که محبت کردن
 دنیا و اهل او ذلت نوزاد و ملک را نصیبی نشود که ملک چهارم

اگر خلعتی تصنیف شش لا اله الا الله را بخواند و تعظیم کند بدان شرف گردد
 پس چگونه شرف باشد هر کسی که پروردگار عالمی را در خانه بخواند و تعظیم کند

دنیا اور اخلاص کند مہم انکہ ہمت بلندش حاصل شود
 تا از ثبوت شدن بنیست دنیا و اہل او کراہت کند و
 بلندی جوید و ہم توانگری دل اورا حاصل شود پس تو نگر
 ترین توانگران باشد در دنیا و دایمان خوش دل بود و به پیش
 غمگین نگردد و یازو ہم نورش حاصل آید کہ تابان بر غلوم
 و اسرار و حکمت مطلع شود کہ غیرو بر کی از ان آگاہ نشود
 مگر بچند سخت و عمر دراز و وار و ہم انکہ فراخی دل درو
 پیدا شود کہ تا به شیخ چیز از حق دنیا و مصائب او دل تنگ
 سپرد و ہم مہابتی در وی پدید آید کہ نیکان دیدن اورا
 حرمت دادند و جملہ شیرینان و سرکشان ازو بترسند
 چہار و ہم محبت در دلہا کہ خدای تعالی اورا در دل
 بہرہ دوست گرداند پانز و ہم برکت عام در کلام و در
 نفس و در فعل و جامہ و مکان و تا انکہ بجائی کہ بران رفته است
 و بمقامیکہ بران نشسته است وہ آدمی کہ اورا دیدہ است
 مردمان تبرک کنند شائز و ہم مسخر شدن بجز و ہوتا

اگر خواهد بر روی آب رود و اگر خواهد تمام روی زمین را بکشد
 از یک ساعت قطع کند هر قدر هم تسخیر حیوانات از سباع
 و وحوش و هوام و غیر آن و مر او را اجابت کند و حشیان و
 مراغه کنند و پیرانشیران سجد و هم مملوک او کند و کلید تا
 زمین تا هر کجا که فرود آید مر او را بگنجی است اگر خواهد و هر جا که
 پای زند مر او را چشمه ای است اگر محتاج باشد و هر کجا که فرود آید
 مر او را مانده است اگر قصد آن کند و نور و هم جاه است
 بر در خدای تعالی تا خلق بواسطه خدمت او وسیله کنند و بواسطه
 جاه و برکت او از خدای تعالی حاجات خواهند پس
 مستجاب شدن دعا و ایل پس هر چه خواهد از خدای تعالی
 مستجاب شود و اگر شفاعت کند به پذیرد و اگر بر خدا
 تعالی سکون بخورد او را است کند و اگر کوی اشارت
 کند در زبان زائل شود و اگر چیزی در خاطرش بگذرد در
 زبان حاضر شود و این است کرامات دنیا و اما کرامات
 عقبی اول آنکه خدای تعالی سکرات موت بر وی آسان

در این کتاب
 نوشته شده است
 در این کتاب
 نوشته شده است

کند و این خیریت که دلهای همه پناهمبران از آن دریسم است
تا باشد که مرگ اورا بمنزله شربت زلال است مرگش را
دوم آنکه اورا خدای تعالی بر معرفت و ایمان ثابت دارد
و در غمی و فترتی که هست ازین است مسموم آنکه خدای تعالی
را بسوی رحمت و بشارت و ایمان فرو فرستد تا نرسد از چیزی که
اورا و عقبی در پیش است و اندوگین نشود و چیزی که در دنیا پس
گذارد چهارم مخلد بودن در بهشت در چهار پروردگار
عالمیان پنجم آنکه جلوه دهد روح اورا بر ملا که سموات و
اکرام و الطاف و انعام در ستر و علمانید و مرتن اورا به
تعظیم جبارزه او ششم اینی از غنیه سوال قبر و تلقین جواب
با صواب هفتم فراخی کور و روشنایی آن پس کورش روخته
باشد از ریاض جنت تا روز قیامت هشتم با کرام روح
اورا بنهند و در حوصلهای پرندگان سبز را برادران صالح با کرامت
و خوشی بخیری که خدای تعالی ایشان را داده است نهم
عشراد و عزت و کرامت باشد از حله و تاج و براق و تم

دولان

نکاتیک شکره بمانند
و شکر و صدقین
باز عاقل شود

سپیدی روی و نور او یا ز دهم ایمنی از نهولهای روز قیامت
دوازدهم دادن نامه بدست راست و باشد که اصلا
نامه ندهند سپین و دهم اسانی حساب بکند و باشد که
اصلا حساب نکند چهار دهم گمران شدن تر از وی و
و شاید که اصلا بروی وزن نکند یا نوز دهم خوردن
آبهای حوض کوثر که بعد از آن برگزاشته نشود شش دهم
گذشتن از پل صراط و بجات یافتن از آتش هفدهم شفاعت
در عرصات قیامت همچون شفاعت انبیاء و صلح دهم
ملک ابدی و در بهشت فوز دهم رضای خدای تعالی
بستم رویت رب العالمین الاله الاولین و الآخرین جل
جلال بی کیف و وصف + بدانکه این کرامت تا که من شمرده
ام بر اندازه فهم و علم قاصر و ناقص شمرده ام و با این همه محمل موجب
کرده ام و اصل این سبیل اجمال ذکر کرده ام + و اگر بعضی
ازین را القضا بکروم این کتاب احتمال نکردی + یعنی که
من ملک ابدی را یک کرامت داشتم + و اگر این را القضا

و هم + قریب چهل خلعت شوند + از خود قصود و لباس و غیر
 آن و هر یکی ازین مثل است بر تفاهیل بسیار + که محیط
 نواند شد آن را مگر عالم غیب و شهادت آنکه خالق و مالک
 است و چگونه طمع بریم در معرفت آن و پروردگار سبحانه
 میگوید و لا تعلم نفس ما اخفی کلمه من قمره الاعین
 جزاء یماک انوا یعملون و رسول صلی الله علیه وسلم
 میگوید در پشت چیزهای آفریده شده است که هیچ چشمی ندید
 است + و هیچ گوشتی نشنیده + و در هیچ خاطری نگذشته پس
 بذل کن ای برادر جهد خود را بر روی این مقصود عظیم +
 و مطلوب عزیز + و بدانکه بنده را در جمله از چهار چیز اصلا
 چاره نیست + علم + و عمل + و اخلاص و خوف + از آنکه می باید
 که اول راه بدانی + والا چون کوری باشی + پس عمل کن
 بر آن علم والا محبوب باشی + پس آن عمل را با اخلاص کن
 والا گویای باشی که در میان باز نباشد + و بی فائده برآید +
 پس همیشه می ترس + و برسان باش + تا آنکه ایمان یابی

خلعت چهل

خلعت چهل
 رات که از آن
 و لا تعلم نفس

والا مغرور باشی که همیشه رایگان هست بی قبول و این جهان
 در مقابل این نعمتها قلیل است راست گفته است و ذوالنون
 رحمه الله علیه که همه خلق مرده اند مگر عالمان و همه عالمان نرفته
 اند مگر عالمان و همه عالمان مغرور اند مگر مخلصان و مخلصان
 بر خطر عظیم اند و میگویم که عجب ترین عجب از چهار کس است یکی
 از غامی که بی علم عمل کند و دوم از عالمی که بعلم عمل نکند سوم از
 عالمی که بی اخلاص عمل کند و چهارم از مخلصی که خالف نباشد
 و بداند که جمله کار آنست که بتفضل خدای تعالی در چهارایت گفته
 است اول آنکه گفت اَحْسِبْتُمْ اَنْبَا خَلَقْنَاكُمْ عَجَبًا
 وَاَنْتُمْ اِلَيْهَا لَا تَرْجِعُونَ یعنی می پندارید که شما را بر
 بازی آفریده ایم و باز گشت شما سوی ما نیست و پس آنکه
 گفت وَلَتَنْظُرُنَّفْسًا مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَالْقَوَا
 اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ یعنی به بیننده هر
 نفسی که چه پیش فرستاد و برای فردا و از خدای تعالی
 به هر چیز بد خدای تعالی دانا هست بداند شما می کنید

پس آنکه گفت وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِي
 لَهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْحَسَنِينَ ۝ یعنی
 آنکه در راه ما مجاهده کنند بنمائیم راه خود ایشان را و خدا
 عز و جل باینکو کاران است ۝ پس آنکه گفت وَمَنْ
 جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ
 عَنِ الْعَالَمِينَ ۝ یعنی هر که مجاهده کند برای نفس خود
 کرده باشد و خدای تعالی از عالمیان مستغنی است
 و اما آموزش می خواهیم از خدای تعالی از هر چیزی که
 بدان قدم ما نغزیده است ۝ و از چیزی که قسم
 خطا بران رفته ۝ و آموزش می خواهیم از کفتهای
 ما که موافق کردای ما نیست ۝ و آموزش می
 خواهیم از چیزهای که بدان در حق کرده ایم در علم دین
 از خدای تعالی ۝ و در این مختصر کرده ایم به عمل
 و آموزش می خواهیم از خطره که در این است
 آرائی گشته است و کتاب که نوشته ایم ۱

دیا سخن که گفته ایم * و با علمی که افاده کرده ایم *

و می نخواستیم از خدای تعالی تا بگرداند ما را

و شمارای جماعت برادران محل

کننده بر علمی که دانسته ایم * و بگرداند

بر ما علم ما را و بال * که او بخواند

کریم و غفور رحیم است فقط

تمت الكتاب

بجون الملك

الوهاب

تم تم

تم

٢٢٤٤
٢٠

DUE DATE

٢٩٤٥
٢٩٤٥

٢٢٢٩

[illegible]